



www.hadaegh.ir

سوره عاشورا سلام علی آلین

شرح
زیارت آل یاسین ۳

علیرضا حدائق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به

محضر مقدس حضرت مهدی موعود علیه السلام

معرفت

مجموعه آثار حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علیرضا حدائق

شرح زیارت آل یاسین (جلد ۳)

بخش شهادت (دفتر دوم)

■ تدوین و نگارش: محمدحسین حدائق

سرشناسنامه : حدائق ، علیرضا، ۱۳۴۲
 عنوان قراردادی : زیارتنامه آل یاسین ، فارسی - شرح
 عنوان : معرفت : شرح زیارت آل یاسین (جلد ۳) بخش شهادت
 تکرار نام پدیدآور: تدوین و نگارش : محمد حسین حدائق
 مشخصات نشر : قم ، رشید، ۱۳۹۵
 مشخصات ظاهری : ۲۶۴ ص.
 فروست : مجموعه آثار علیرضا حدائق ، زیارت آل یاسین ۳
 بهاء : ۱۴۰۰۰۰ ریال.
 ISBN 978-600-6333-38-0
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : عنوان دیگر : شرح زیارت آل یاسین (جلد ۳) بخش شهادت
 یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع : زیارتنامه آل یاسین - نقد و تفسیر
 شناسنامه افزوده : حدائق ، محمد حسین
 رده بندی کنگره : ۴۳۱.۳۹۵ ج ۴۲ / ۷ / ۷۱۷ Bp
 رده بندی دیویی : ۲۹۷ / ۷۷۷
 شماره مدرک : ۴۱۲۱۲۶۲



انتشارات رشید

معرفت

مجموعه آثار حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ علیرضا حدائق

نام کتاب	شرح زیارت آل یاسین (جلد ۳)
تألیف	حاج شیخ علیرضا حدائق
ناشر	رشید
تهیه و تدوین	محمد حسین حدائق
طرح جلد	هادی جعفرلو
ویراستار	معصومه برزگر
نوبت چاپ	اول ۱۳۹۵
شمارگان	۱۵۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی	آل البیت (ع)
چاپ	بوستان کتاب
بهاء	۱۴۰۰۰ تومان
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۶۳۳۳-۳۸-۰

فهرست عناوین

مقدمه	۱۳
ادامه‌ی فراز سی‌ویکم: مرگ	۱۵
فلسفه مرگ	۱۸
داستان	۲۵
نگاه انسان‌ها به مرگ	۲۶
۱- خشنودی مؤمن از مرگ	۲۶
۲- آرزوی مرگ	۲۷
۳- کراهت از مرگ	۳۳
خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله تهرانی	۳۴
پیرمرد خیر	۳۵
تفاوت مال و رزق	۳۹
توبه هنگام مرگ	۴۳
مرگ برای کافر و مؤمن	۴۵

داستان: انفاق یک دانه خرما با دست خود!!.....	۴۸
فراز سی و دوم: سؤال قبر	۵۱
پیام‌های قبر.....	۵۲
سوالات قبر.....	۵۶
از قبر سخت‌تر؛ الذهاب بلازاد.....	۶۱
داستان حضرت عیسی علیه السلام و حواریون.....	۶۶
عوامل و موانع عذاب قبر.....	۷۶
داستان شیخ عباس قمی.....	۷۹
داستان سید جمال الدین گلپایگانی.....	۸۱
داستان مرحوم حضرت آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی.....	۸۶
فراز سی و سوم: قیامت	۸۹
یاد قیامت.....	۹۰
موانع یاد معاد.....	۹۲
معاد، جسمانی است یا روحانی؟.....	۹۳
معاد هم روحانی و هم جسمانی است؛.....	۹۴
شواهدی از آیات.....	۹۴
شواهدی از روایات.....	۱۰۵
نشر؛.....	۱۱۲
شواهدی از قرآن.....	۱۱۵
بعث؛.....	۱۲۱
شواهدی از آیات.....	۱۲۳
صراط؛.....	۱۲۸

ا | شرح زیارت آل یاسین | ۷ |

- کیفیت «صراط» ۱۳۰
- کیفیت عبور از «صراط» ۱۳۲
- «ولایت» برگه‌ی جواز عبور از صراط ۱۳۳
- گردنه‌های صراط ۱۳۷
- عقبه‌ی اول: الرَّحْم و الأمانة و الولاية؛ صله‌ی رحم، امانتداری و ولایت؛ ۱۴۱
- حکایتی از علامه نوری ۱۴۴
- عقبه‌ی دوم؛ صلاة (نماز) ۱۴۵
- عقبه‌ی سوم؛ خمس و زکات ۱۴۸
- عقبه‌ی چهارم؛ الصوم؛ روزه ۱۵۱
- عقبه‌ی پنجم؛ حج ۱۵۲
- خواب مرحوم حجت‌الاسلام شیخ‌الاسلامی ۱۵۲
- عقبه‌ی ششم؛ الطهارة ۱۵۷
- عقبه‌ی هفتم؛ مظالم عباد ۱۵۸
- مرصاد؛ ۱۶۰
- میزان؛ ۱۶۳
- میزان چیست؟ ۱۶۴
- میزان مردم در روز قیامت ۱۶۶
- آن‌ها که میزان اعمال ندارند ۱۶۸
- حشر؛ ۱۷۰
- اقسام محشورین ۱۷۱
- شواهدی از آیات قرآن ۱۷۲
- شواهدی از روایات ۱۷۶
- پیرمرد راننده ۱۷۹

مرد رباخوار	۱۸۳
عقبات محشر	۱۸۹
حساب؛	۱۹۲
آخرین نصایح علامه طباطبائی رحمته الله علیه	۱۹۴
خاطره‌ای از اختلاف یک زوج	۱۹۶
حسابرسی و ۳ پرونده	۱۹۸
از چه اعمالی سؤال می‌شود؟	۲۰۱
۱- آیات	۲۰۱
۲- روایات	۲۰۴
پنج پرسش عمومی	۲۰۶
آیا حساب همگانی است؟	۲۰۷
نتیجه‌گیری	۲۰۹
آن‌ها که بدون حسابرسی به بهشت می‌روند	۲۱۱
آنان که بدون حسابرسی به جهنم داخل می‌شوند؛	۲۱۳
بهشت و جهنم	۲۱۵
آیا بهشت و جهنم اکنون موجودند؟	۲۱۵
الف) شواهدی از قرآن	۲۱۶
ب) شواهدی از روایات	۲۲۱
بهشت و دوزخ کجا هستند؟	۲۲۲
اوصاف بهشت	۲۲۴
اسباب بهشتی شدن	۲۲۵
درب‌های بهشت	۲۳۲
لطایف و اشارات بهشت	۲۳۴

۲۳۷	 اوصاف جهنم
۲۳۹	 اسباب جهنمی شدن
۲۴۴	 درب‌های جهنم
۲۴۸	 لطایف و اشارات جهنم
۲۵۳	 وعده و وعید به بهشت و جهنم؛
۲۶۱	 حکایت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بهلول

بسم الله الرحمن الرحيم

سَلَامٌ عَلَيَّ آلِ يَسَّ (۱) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ (۲)

سلام بر آل یاسین (۱) سلام بر تو ای دعوت کننده به خدا و عارف به آیاتش (۲)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدَيَانَ دِينِهِ (۳) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ (۴)

سلام بر تو ای واسطه خدا و سرپرست دین او (۳) سلام بر تو ای خلیفه خدا و یاور حق او (۴)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ (۵) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا تَالِي كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجَمَانَهُ (۶)

سلام بر تو ای حجت خدا و راهنمای اراده اش (۵) سلام بر تو ای تلاوت کننده کتاب خدا و تفسیر کننده آیات او (۶)

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي أَنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ (۷) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ (۸)

سلام بر تو در تمام آنات و دقایق شب و سرتاسر روز (۷) سلام بر تو ای بجای مانده از طرف خدا در روی زمین (۸)

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ (۹) السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمَّنَهُ (۱۰)

سلام بر تو ای پیمان محکم خدا که از مردم گرفت و سخت محکمش کرد (۹) سلام بر تو ای وعده خدا که تضمینش کرده (۱۰)

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعِلْمُ الْمُنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ (۱۱) وَالْقَوْتُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَغَدَا غَيْرُ مَكْذُوبٍ (۱۲)

سلام بر تو ای پرچم برافراشته و دانش ریزان (۱۱) و فریادرس خلق و رحمت وسیع حق و آن وعده ای که دروغ نشود (۱۲)

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ (۱۳) السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ (۱۴)

سلام بر تو هنگامی که بیا می ایستی سلام بر تو هنگامی که می نشینی (۱۳) سلام بر تو هنگامی که (فرمان حق را) میخوانی و تفسیر می کنی (۱۴)

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّيَ وَتَقُتُّ (۱۵) السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُرْكَعُ وَتَسْجُدُ (۱۶)

سلام بر تو هنگامی که نماز میخوانی و قنوت کنی (۱۵) سلام بر تو هنگامیکه رکوع و سجده بجای آوری (۱۶)

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ (۱۷) السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتُسْتَعْفِرُ (۱۸)

سلام بر تو هنگامیکه "لا اله الا الله" و "الله اکبر" گوئی (۱۷) سلام بر تو هنگامی که خدا را ستایش کنی و از او آمرزش خواهی (۱۸)

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي (۱۹) السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارَ إِذَا تَجَلَّى (۲۰)

سلام بر تو هنگامی که بابتدای کنی و شام کنی (۱۹) سلام بر تو در شب هنگامی که تاریکیش فرا گیرد و در روز هنگامی که برده برگیرد (۲۰)

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ (۲۱) السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْدَمُ الْمَأْمُولُ (۲۲)

سلام بر تو ای امام امین (۲۱) سلام بر تو ای مقدم بر همه خلق و مورد آرزوی آنان (۲۲)

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ (۲۳) أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ (۲۴)

سلام بر تو به همه سلامها (۲۳) گواه گیرم تو را ای مولا و سرورم (۲۴)

أَتْلِي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ (۲۵)

که من گواهی دهم به اینکه معبودی نیست جز خدای یگانه (۲۵)

وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَيِّبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ (۲۶)

که شریک ندارد و نیز گواهی دهم که محمد بنده و رسول او است و محبوبی نیست جز او و خاندانش (۲۶)

وَأَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتَهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتَهُ

و گواه گیرم تو را ای مولای من که علی امیرمؤمنان حجت خدا است و حسن حجت او است

وَالْحُسَيْنَ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ حُجَّتَهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ

و حسین حجت او است و علی بن الحسین حجت او است و محمد بن علی حجت او است

وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتَهُ

و جعفر بن محمد حجت او است و موسی بن جعفر حجت او است و علی بن موسی حجت او است

و مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتَهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتَهُ (۲۷)

و محمد بن علی حجت او است و علی بن محمد حجت او است و حسن بن علی حجت او است (۲۷)

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ (۲۸) أَلَسْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ (۲۹)

و گواهی دهم که تو حجت خدائی (۲۸) شمانید اول و آخر (۲۹)

وَأَنْ رَّجَعْتَكُمْ حَقَّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ

و مسلماً بازگشت شما حق است که شکى در آن نیست، روزی که سود ندهد کسی را ایمانش که پیش از آن ایمان نیاورده

أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا (۳۰) وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ (۳۱)

یا در مدت ایمان خویش کار خیرى انجام نداده (۳۰) و همانا مرگ حق است (۳۱)

وَأَنَّ نَسَاكِرًا وَتَكْفِيرًا حَقٌّ (۳۲) وَأَشْهَدُ أَنَّ التَّشْهِيرَ حَقٌّ

و ناکر و تکیر (دو فرشته سؤال قبر) حق است و گواهی دهم که زنده شدن پس از مرگ حق است

وَالْبُعْثَ حَقٌّ وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمَرْصَادَ حَقٌّ

و برانگیخته شده حق است و صراط حق است و مرصاد (کمین گاه) حق است

وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ وَالتَّارَ حَقٌّ وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ (۳۳)

و میزان حق است و حشر (در قیامت) حق و حساب حق است و بهشت و دوزخ حقاقت و وعده و نهدید در ساره آن دو حق است (۳۳)

يَا مَوْلَايَ شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكَ مَنْ سَعِدَ مَنْ أَطَاعَكَ (۳۴) فَاشْهَدْ عَلَيَّ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ (۳۵)

ای مولای من بدبخت است کسکه مخالفت شما را کرد و سعادتمند است کسکه پیرویتن کرد (۳۴) پس گواهی ده بر آنچه تو را بر آن گواه گرفتم (۳۵)

وَأَنَا وَلِيُّ لَكَ يَرِي مِنْ عَدُوِّكَ (۳۶) فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسْتَخْطَمْتُمُوهُ (۳۷)

و من دوست توام و یزارم از دشمنت (۳۶) حق آنست که شما پسند کردید و باطل همانست که شما بدان خشم کردید (۳۷)

وَالْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَالْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ (۳۸)

و معروف و کار نیک همان بود که شما بدان دستور دادید و منکر و کار زشت همان بود که شما از آن جلوگیری و نهی کردید (۳۸)

فَتَنَفَّسِي مُؤْمِنَةً بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِرَسُولِهِ وَبِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَبِكُمْ

من ایمان دارم به خدای یگانه ای که شریک ندارد و به رسول او و به امیر مؤمنان و به شما

يَا مَوْلَايَ أَوَّلَكُمْ وَآخِرَكُمْ (۳۹) وَبُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَكُمْ وَمَوَدَّتِي خَالِصَةٌ لَكُمْ (۴۰)

ای مولای من از اول تا آخرتان (۳۹) و یازیم برای شما آماده است و دوستیم خالص و پاک برای شما است (۴۰)

آمین آمین یا رب العالمین

مقدمه

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ؛

قال اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب (عليه السلام):

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَلَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصَرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلايَتِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصَّرَاطِ لَنَّاكِبُونَ^١؛ اگر خداوند می خواست، خودش مستقیماً بندگان را عارف به خودش می کرد اما بنایش بر این شد که ما را در راه های رسیدن به خویش قرار دهد. و ما وجه الله و باب الله هستیم، بنابراین هر کس از ولایت ما اعراض کند یا دیگری را بر ما مقدم بدارد، مطمئن باشد که از راه حق منحرف گشته و به بی راهه افتاده است».

خداوند منان را سپاسگزارم که ادامه ی مباحث زیارت آل یاسین در جلد سوم از صورت گفتاری، به نوشتاری تبدیل گردید و در اختیار ارادتمندان و

^١ کافی، ج ١، ص ١٨٤، حدیث ٩.

علاقمندان حضرت بقیةالله الأعظم حجة ابن الحسن العسکری ^{اروحناه له الفداء} قرار می گیرد.

شایان ذکر است که تلاش های مجدّانه و مشفقانه ی فرزندان جناب حجة الاسلام آقای شیخ محمدحسین حدائق و ارادت ایشان به محضر مبارک حضرت ولی عصر علیه السلام و دقت نظر ایشان در مصدربی و ویراستاری مطالب سبب تنظیم و تدوین این اثر گردید. توفیقات روزافزون ایشان را از پروردگار مهربان خواستارم.

در پایان، ثواب این کتاب را تقدیم به روح پاک مادرم فقیده ی سعیده، سلاله ی سادات، حشمت السادات ترابی (رحمة الله علیه) نموده و علو درجات ایشان را از پروردگار عالمیان خواستارم.

سحرگاه سوم محرم الحرام / ۱۳۴۸ شیراز

علیرضا حدائق

ادامه‌ی فراز سی‌ویکم: مرگ

وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ

شهادت می‌دهم که مرگ حق است.

پس از بیان چند مورد از آثار یاد مرگ که در جلد دوم همین کتاب، به آن اشاره شد، بجاست به سفارش یکی از بهترین پدران روزگار که دارای مرتبه و جایگاه بسیار رفیعی است، اشاره نماییم. ایشان، لقمان علیه السلام است که خداوند متعال درباره او در سوره لقمان، آیه ۱۲ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^۱؛ و ما حکمت را به لقمان عرضه کردیم.

یک سوره‌ی قرآن به نام اوست و خداوند او را در قرآن، به عنوان حکیم و بر این اساس یاد کرده که فرزندش را به ده اندرز بسیار مهم و سرنوشت‌ساز نصیحت کرده و این نصایح، در ضمن پنج آیه‌ی سوره‌ی لقمان^۲ ذکر شده است.

^۱ سوره لقمان، آیه ۱۲.

^۲ سوره لقمان، آیات: ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹.

از بزرگی جناب لقمان همین قدر بس که، اهل بیت عصمت علیهم السلام نصایح او را برای فرزندان شان بیان می فرمودند.

البته باید عرض کنیم که پدرها و مادرهای امروز نیز باید حداقل نصایح ده گانه ی لقمان را که خداوند در قرآن، آن ها را بیان فرموده، آموخته و به فرزندان خود نیز تعلیم دهند.

یکی از این نصایح ده گانه، سفارش به فراموش نکردن قیامت است. آنجا که خداوند می فرماید:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾^۱؛ «ای پسرک من! اگر [عمل تو] هم وزن دانه ی خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان ها یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد؛ که خدا بس دقیق و آگاه است».

اگر پدر و مادری بتوانند فرزندان شان را معادباور کنند، اولاً مشکلات فرزندان، ثانیاً مشکلات خودشان و ثالثاً مشکلات جامعه حل خواهد شد. فرزندی که معادباور است، حرمت پدر و مادرش را رعایت می کند، فرزندی که خدا و معاد را از یاد نبرد، زحمات پدر و مادر را نیز هیچ گاه فراموش نخواهد کرد، جوانی که زندگی پس از مرگ و حساب و کتاب عالم قیامت را باور داشت و یقین داشت که روزی، به سمت خدا باز خواهد گشت، در جامعه آن گونه زندگی می کند که خدا می پسندد.

^۱ سوره لقمان، آیه ۱۶.

اتفاقاً جوانانی که خدامحور و معادباورند، حرمت پدر و مادرشان را حفظ می‌کنند و جوانان غیرمعتقد، حرمت‌شکن و هتاک‌اند. جوانی که خدا برایش حرمت ندارد، پدر و مادر نیز برایش حرمتی نخواهند داشت.

در مجلسی بودیم، یکی از مسئولان و متدینان شهر گفت: حاج آقا! باجناب من که از تحصیل کرده‌های دانشگاه و از میلیاردرهای حال حاضر شهر است و وضع مالی بسیارخوبی دارد، پسر ۲۴ یا ۲۵ ساله‌ای دارد، اما جرأت نمی‌کند با او در خانه تنها بماند و حتی به همسرش هم سفارش می‌کند که با او تنها در منزل نماند. به او می‌گوید: با این بچه، تنها در خانه نمان که آخر تو را می‌کشد!!

پرسیدم: این آقای به اصطلاح تحصیل کرده‌ی دانشگاه‌رفته، چکار کرده که فرزندش این‌گونه شده است؟!

گفت: از زمانی که این آقا کم‌سن‌وسال بود، در منزل کنار میزش، شراب و پاسور و این‌گونه وسایل لهو و لعب بود. گاهی ما به او می‌گفتیم: فلانی! جلوی پسرت شراب نخور، و او در پاسخ ما می‌گفت: این اُمُل‌بازی‌ها مال ۱۴۰۰ سال قبل بود. امروزه دنیا پیشرفت کرده، قرن بیستم و قرن آتم است، شما هنوز در فکرهای پوسیده‌ی ۱۴۰۰ سال قبل هستید؟! اما نتیجه‌ی این افکار و کردار ناشایست او، فرزند ناخلفش قرار داده شد.

او به پسرش می‌گوید: من حاضرم هر کجای دنیا که بخواهی تو را بفرستم و برایت اسبابش را فراهم کنم. در هر کجای دنیا که بخواهی، برایت خانه می‌خرم و ماهیانه پول به حسابت واریز می‌کنم تا مشکل مالی نداشته

باشی، ولی جلوی چشم ما نباش^۱.

اما این پسر به پدر و مادرش می‌گوید: من بلای جان شما هستم، باید بمانم و شما را زجر بدهم.

حال ببینید آیا ممکن است یک جوان خداشناس و معادباور، این‌گونه تربیت شود؟!

وجود مقدس امام عصر^{علیه السلام} از مرگ، بعنوان یکی از مسائل اعتقادی یاد می‌کنند و می‌آموزند که مردن حق است و این را نیز اول می‌بایست خودمان باور کنیم و سپس به فرزندانمان تعلیم دهیم که یک روز باید پاسخگو باشند.

فلسفه مرگ

پس از بیان چند مورد از آثار یاد مرگ، اینک شایسته است توضیحی درخصوص فلسفه‌ی مرگ بیان نماییم.

اینکه «مردن» برای چیست و علت اینکه انسان‌ها چند صباحی در دنیا زندگی کرده و سپس از دنیا می‌روند، چه امری می‌تواند باشد؟

در آیات قرآن خداوند متعال از فلسفه‌ی مرگ سخن گفته که ما به بیان

^۱ امروزه تمام مشکلات جامعه‌ی ما، ریشه در بی‌معرفتی و ضعف ایمان دارد. در هر بخشی ورود کنید، مانند جرم‌ها، سرقت، قتل، آدم‌ربایی، ریا، احتکار و هر گناهی که تصور کنید، می‌بینید که ضعف ایمان این مصیبت‌ها را به بار آورده است.

مسئلاً آن کسی که معتقد به مرگ و قیامت است، جنایت نمی‌کند؛ زیرا اعتقادش این است که روزی باید در دادگاه الهی پاسخگو باشد.

چند مورد از آن‌ها اکتفا می‌کنیم؛

۱- یکی از آیاتی که در آن از فلسفه‌ی مرگ سخن گفته شده است، آیه ۶۱ سوره واقعه است:

﴿عَلِي أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَالُكُمْ وَ تُنْشِئُكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ «مرگ را میان

شما مقدر کردیم تا امثال شما را جایگزین شما سازیم و شما آدمیان را در آفرینش دیگری که از آن آگاهی ندارید درآوریم».

خداوند در این آیه، از علت مردن، پرده برداشته و می‌فرماید ما به دو جهت شما را می‌میرانیم:

اول اینکه، طعم مرگ را به شما می‌چشانیم تا دیگرانی را جایگزین شما نماییم؛ بدین معنا که مرتباً باید گروهی بمیرند تا گروه دیگر جانشین آن‌ها شوند. لذا با توجه به این مورد از فلسفه‌ی مرگ باید عرض کنم که قانون مرگ به خوبی بیانگر این مطلب است که دنیا فقط یک «گذرگاه» است نه یک «منزلگاه».

دوم و شاید مهم‌تر از مورد اول این است که، شما را می‌میرانیم تا به نتیجه‌ی اعمالتان برسید. رسیدن به سزا و جزای اعمال و آمدن بر سر میز محاسبه، یکی دیگر از اهداف و فلسفه‌های مرگ است.

خداوند در دنیا نسبت به حقوق خود فرصت داده تا جایی که می‌فرماید:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾، اما پس از مرگ، عالم حسابرسی شروع می‌شود.

امام زمان علیه السلام در زیارت آل یاسین به ما می‌آموزد که مرگ را فراموش نکنیم. امروزه بسیاری از مردم، مرگ را به فراموشی سپرده‌اند. می‌بینید

اشخاصی را که در اوج ثروتمندی، به وظایف خود عمل نمی‌کنند. قدرتمندانی را می‌بینید که ظلم کرده و جوانانی که قدر نعمت جوانی را ندانسته و گناه می‌کنند و حال اینکه اگر به یاد مرگ بودند، هیچ‌یک از این مسائل اتفاق نمی‌افتاد.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج‌البلاغه به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید:
«فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَ أَنْتَ عَلَى حَالٍ سَيِّئَةٍ قَدْ كُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ^۱؛ (پسرم!) بترس از اینکه مرگ زمانی به سراغ تو بیاید که در حال گناه باشی، در صورتی که تو پیش از فرا رسیدن مرگ، با خود گفتگو می‌کردی که توبه کنی».

«وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ؛ مرگ، حق و از ناحیه‌ی خداست». به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی:

هرچه از ناحیه‌ی خدا باشد، حق است و مرگ نیز چون از جانب خداست، حق است.

مرگ، به این دلیل که ما را از تعلقات دنیایی جدا می‌کند، سخت است. اما این پدیده، شروعی جدید و آغازی دیگر است.

۲- یکی دیگر از آیاتی که در آن از فلسفه‌ی مرگ صحبت شده، آیه‌ی ۲ سوره ملک است. خداوند در این آیه می‌فرماید:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ»؛ «همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید و

^۱ نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

مشخص کند که کدامتان نیکوکارترید؛ و اوست آن مقتدر شکست‌ناپذیری که آمرزنده گناهان شماست».

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل همین آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«همان موجود دارای شعور و اراده، از یکی از مراحل زندگی به مرحله‌ی دیگر منتقل می‌شود، قرآن صرف این انتقال را "موت" خوانده؛ با اینکه منتقل‌شونده شعور و اراده‌ی خود را از دست نداده، هم‌چنان که از آیات ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ﴾^۱ * عَلٰی اَنْ تُبَدَّلَ اَمْثَالُكُمْ وَ نُنْشِئَكُمْ فِی مَا لَا تَعْلَمُونَ^۲، این معنا استفاده می‌شد، بنابراین دیگر نباید پرسید: چرا در آیه مورد بحث فرموده: «خدا موت و حیات را آفریده» مگر مرگ هم آفریدنی است؟ چون گفتیم: از تعلیم قرآن برمی‌آید که مرگ به معنای عدم حیات نیست، بلکه به معنای انتقال است. امری است وجودی که مانند حیات، خلقت‌پذیر است»^۳.

از "خَلَقَ الْمَوْتَ" استفاده می‌شود که مردن، زندگی جدید و تولدی دوباره است. یعنی کسی که می‌میرد، تمام نمی‌شود؛ دنیایش تمام می‌شود و تازه برزخش آغاز می‌گردد.

سپس در ادامه تفسیر آیه فوق، مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید:

^۱ سوره واقعه، آیات ۶۰ و ۶۱ ترجمه: ماییم که مرگ را میان شما مقدر کرده‌ایم و ما در پدید آمدن مرگ، مغلوب اسباب ویرانگر حیات نیستیم * مرگ را میان شما مقدر کردیم تا امثال شما را جایگزین شما سازیم و شما آدمیان را در آفرینش دیگری که از آن آگاهی ندارید درآوریم

^۲ المیزان، ج ۱۹، ص ۵۸۵.

«جمله ﴿لَيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾، بیانگر هدف از خلقت موت و حیات است و با در نظر گرفتن این کلمه، بلاء (که مصدر ﴿لَيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ است) به معنای امتحان است، معنای آیه چنین می‌شود:

خدای تعالی شما را این‌طور آفریده که نخست موجودی زنده باشید و سپس بمیرید و این نوع از خلقت مقدمی و امتحانی است و برای این است که به این وسیله خوب شما از بدتان متمایز شود و معلوم شود کدامتان از دیگران بهتر عمل می‌کنید، و معلوم است که این امتحان و این تمایز برای هدفی دیگر است، برای پاداش و کیفری که بشر با آن مواجه خواهد شد»^۱.

چند نکته‌ی ظریف در این آیه‌ی شریفه وجود دارد که به آن اشاره می‌نماییم:

۱- مرگ به معنای فنا و نابودی نیست؛ بلکه تولدی دوباره بوده و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر رفتن است.

۲- مرگ، همگانی و همیشگی بوده و مربوط به قشر خاصی نیست.

آیت‌الله علم‌الهدی، نقل می‌فرمودند:

من آقای را در مشهد می‌شناختم که دکتر و جراح قلب بود که شاید بیش از صدها مریض را خودش عمل کرده و درمان کرده بود. روزی، در پیاده‌روی روزانه‌اش، رگ‌های قلبش گرفت و از دنیا رفت و مُرد.

^۱ المیزان، ج ۱۹، ص ۵۸۵.

دکتر جراحی که بیش از صدها مریض را پیوند قلب زده و جراحی عمل باز کرده و رگ از پا برداشته و به قلب وصل کرده و به صدها نفر به عنوان وسیله، زندگی دوباره داده، در حین پیاده‌روی صبحگاهی در حال قدم‌زدن، رگ قلبش می‌گیرد و ایست قلبی کرده و فوت می‌کند. نه علم، نه ثروت و نه قدرت، هیچ‌کدام نمی‌توانند جلوی مردن کسی را بگیرند.

۳- جوهره‌ی انسان در سختی‌ها و تنگناها و مشکلات روشن می‌شود.

۴- آزمایش الهی برای مشخص شدن علم خداوند نیست؛ چرا که او همه چیز را از قبل می‌داند. بلکه برای این است که عملی از ما صادر شود. مانند معلمی که از میزان دانش شاگردانش باخبر است، لیکن آن‌ها را امتحان می‌کند تا استحقاق نمره شاگردان جلوه کند.

۵- ملاک اعمال، کیفیت در اعمال است و نه کمیت.

سؤال: چرا خداوند در این آیه، نخست از مرگ، سپس از زندگی یاد می‌کند؟! درحالی‌که در نظام خلقت، قاعده بر این است که اول، شخص به دنیا آمده و سپس می‌میرد؟! تنها جایی که خداوند این نظم را بر هم زده و اول مرگ و سپس زندگی را نام می‌برد، در همین آیه است. آیا این‌گونه تعبیر کردن مغایر با نظم آفرینش نیست؟!

پاسخ: اینکه خداوند «خَلَقَ الْمَوْتَ» را مقدم داشته، اولاً؛ باید گفت چون هر دو مخلوق‌اند و این طور نیست که مرگ به معنای فنا و نابودی باشد. دوماً؛ برای این است که اگر انسان، مُردن را فراموش نکند، به نتیجه‌ی دلخواهش می‌رسد.

برخی واقعاً در زندگی‌شان موفق‌اند؛ زیرا اعتقادشان این است که روزی باید از این دنیا بروند، پس اعمال نیکو و شایسته انجام می‌دهند. اما آنان که این موضوع (مرگ) را فراموش می‌کنند، عمل نیکی از آن‌ها سر نزده و غالباً غافل از عالم پس از مرگ هستند.

این فرآیند، دقیقاً مانند طفلی است که تازه از شکم مادر بیرون آمده و دوران زندگی رحم او به پایان رسیده و عالم دنیایش آغاز شده است و با قطع ناف، به دنیای جدید وارد می‌شود.

همین‌طور هنگامی که انسان می‌میرد، ارتباطش با دنیا قطع شده، غذا نمی‌خورد و بین مردم نیست، اما به عالم دیگری می‌رود و با جمعیت دیگر و در فضای دیگری زندگی می‌کند.

از مطالب بیان شده، روشن شد که خداوند متعال هدف آفرینش مرگ را آزمایش انسان‌ها و هدف از آزمایش انسان‌ها را، حسن عمل معرفی نموده است و نه کثرت عمل. آنچه برای اسلام دارای اهمیت است، کیفیت اعمال است نه کمیت آنها، و عمل بایستی دارای کیفیت بوده و خالصانه و مفید و در جهت کسب رضای الهی انجام شود.

تا جایی که یکی از سفارشات پیامبر اسلام ﷺ به امیرالمؤمنین علی ؑ در حدیثی که معروف است به «ششصد هزار کلمه در شش جمله» نیز، توجه به کیفیت عمل است و نه کمیت. آنجا که خطاب به علی ؑ فرمودند:

«... و إذا رأيت الناس يشتغلون بكثرة العمل فاشتغل أنت بصفوة

العمل...^۱؛ هرگاه دیدی مردم به عمل فراوان مشغولند، تو، به عمل خالص (دارای کیفیت) بپرداز.»

در نتیجه باید گفت که، فلسفه‌ی آفرینش مرگ اولاً انتقال عده‌ای به عالم دیگر و جایگزینی عده‌ای دیگر در دنیا است و ثانیاً رسیدن به نتیجه‌ی اعمال است تا روشن شود که چه کسانی أَحْسَنُ عَمَلًا هستند و اعمالشان نیکوتر و باکیفیت‌تر است.

داستان

حضرت آیت‌الله والد^۲، در حالات مرحوم جدّمان^۳ می‌فرمودند:

پدرم، در اواخر عمرشان، دو بار نماز شب می‌خواندند؛ اولین بار، سر شب پس از نماز مغرب و عشاء بود. چون در اواخر عمرشان و پیری و کسالت، آن ایام، اجازه نمی‌داد تا جهت اقامه‌ی جماعت به مسجد بروند، شب‌ها نماز مغرب و عشاء را در خانه می‌خواندند و عده‌ای از دوستان خاص می‌آمدند و به ایشان اقتدا می‌کردند و نماز جماعت مختصری در منزل ایشان بر پا بود. ایشان پس از نماز مغرب و عشاء، می‌ایستادند و هشت رکعت نافله شب به جا می‌آوردند، دو رکعت شفع و یک رکعت وتر می‌خواندند، سپس شام صرف می‌کردند و به بستر می‌رفتند.

سحر هم که می‌خواستیم برای نماز صبح به مسجد بروم، می‌دیدم

^۱ مواعظ العددیه، ص ۱۷۸.

^۲ حضرت آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا حدائق

^۳ مرحوم آیت‌الله حاج شیخ ابوالحسن حدائق

که ایشان روی سجاده ایستاده‌اند و تسبیح به دست، اَلْعَفُو، اَلْعَفُو،
اَلْعَفُو می‌گویند.

روزی، از ایشان پرسیدم: شما که سحرها بیدار می‌شوید، چرا اول
شب، نماز شب می‌خوانید؟!

ایشان در پاسخ می‌گفتند: بابای من! دیگر به حال خودم اطمینان
ندارم. سرِ شب با خود می‌گویم: اگر امشب آخرین شب زندگی من
باشد، دلم می‌خواهد نمازِ شبم را خوانده باشم و به محضر خدا
بروم. از این‌رو نماز شبم را می‌خوانم و سپس می‌خوابم. من بیمارم
و با این بدن بیمار، شاید دیگر عمرم کفاف ندهد تا خلوتی با
محبوب داشته باشم، اما دوباره سحر می‌بینم خداوند توفیق داد و
زنده هستم، دوباره برمی‌خیزم و نماز شب دیگری می‌خوانم.

نگاه انسان‌ها به مرگ

یکی دیگر از مطالبی که در این بخش می‌بایست به آن اشاره نمایم،
نگاه متفاوت انسان‌ها نسبت به مرگ و مُردن است، که به موارد آن مختصراً
اشاره می‌کنیم:

۱- خشنودی مؤمن از مرگ

کسی که نسبت به پس از مرگ خویش مطمئن است، دائماً برای آن
آماده است، از همین رو حضرت علی علیه السلام فرمودند:

اگر قضا و قدر الهی نبود، اهل تقوا حاضر نبودند لحظه‌ای در دنیا
بمانند؛ چرا که جایگاه خوبی برای خود در بهشت آماده نموده‌اند:

«و لو لا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم
طرفة عين شوقا إلى الثواب و خوفا من العقاب^۱؛ و اگر نبود اجل و
مدتی که خدا برای ایشان تعیین فرموده از شوق ثواب و بیم عذاب
چشم‌برهم‌زدنی جان در بدنشان قرار نمی‌گرفت».

در فرهنگِ انسانِ کاملی مانند اباعبدالله الحسین (ع)، مرگ وسیله‌ی
رهایی انسان از زندگی دنیوی و رسیدن به نعمت جاویدان و بهشت‌های
گسترده است.

لذا در جمله‌ای در روز عاشورا فرمودند:

«صبرا بنی‌الکرام فما الموت إلا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء إلى
الجنان الواسعة و النعیم الدائمة^۲؛ صبر و مقاومت کنید ای
بزرگ‌زادگان، چرا که مرگ، تنها پلی است که شما را از رنج و
سختی عبور می‌دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت‌های
همیشگی می‌رساند».

۲- آرزوی مرگ

تمنی و آرزوی مرگ بر دو قسم است:

الف) تمنی مذموم

و آن از یک منظر به چهار دسته تقسیم می‌شود:

۱. آرزوی مرگ بخاطر عدم باور به معاد: و آن مربوط به کسی است که

^۱ نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۳.

^۲ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۷.

مرگ را نابودی می‌داند و بر اثر ناراحتی و مشکلات دنیایی، تقاضای مرگ کرده و گاهی دست به خودکشی می‌زند تا به خیال خودش از سختی حیات دنیوی برهد؛ غافل از اینکه خودکشی، از جمله گناهان کبیره بوده و نه تنها با این چنین مرگی، از مشکلات رها نمی‌شود بلکه پس از مردن، به عذاب دردناکی دچار می‌شود.

۲. آرزوی مرگ بخاطر نرسیدن به مقام رضا و تقدیر الهی: کسانی که مرگ را نابودی نمی‌دانند، اما بر اثر رخدادهای تلخ و عدم رضا به قضای الهی، مردن را آرزو می‌نمایند.

۳. آرزوی طولانی نسبت به مرگ: آنان که با چشم آرزوی طولانی به مرگ می‌نگرند، مرگ را از خودشان دور می‌بینند. باور آن‌ها این است که مرگ فعلاً برای آن‌ها اتفاق نخواهد افتاد؛ نه اینکه اعتقادی به مرگ و عالم آخرت نداشته باشند. لیکن باورشان این است که باید عمر معمولی یک انسان برای آن‌ها هم اتفاق بیفتد؛ درحالی که طبق آموزه‌های دینی ما، هیچ کس از آینده‌ی خود باخبر نیست و هیچ کس از لحظه‌ی مرگش آگاه نمی‌باشد.

در روایتی علی علیه السلام می‌فرماید:

«من رأی الموت بعین یقینه راه قریبا و من رأی الموت بعین امله راه بعیدا؛ کسی که مرگ را با چشم یقین نگاه کند آن را نزدیک می‌بیند، و کسی که با چشم آرزو می‌نگرد آن را دور می‌پندارد».

آنکه با چشم آرزو به مرگ می‌نگرد، می‌گوید: نه ما پیر شده‌ایم و نه خدا

بخیل است. امروز نمازم قضا شد، فردا قضایش را بجا می‌آورم، امسال روزه نگرفتم، سال دیگر فرصت دارم، امسال موفق به حج نشدیم، سال دیگر می‌رویم و ...

شخصی، با من تماس گرفته و پرسید: من حج خودم را رفته‌ام، امسال فیش حجی به من رسیده است و چون خودم حجّ واجبم را رفته‌ام، به همسرم می‌گویم شما به جای من بروید.

همسرم می‌گوید: من امسال دختر کنکوری دارم، دخترم سال آخر است و می‌خواهد در کنکور شرکت کند و من بخاطر او به حج نمی‌روم. تکلیف همسر من چیست؟ آیا او واجب‌الحج است یا نه؟

گفتم: گوشی را به همسران بدهید. به آن خانم گفتم: چرا شما به حج نمی‌روید؟

گفت: امسال دخترم سال چهارم است و پیش‌دانشگاهی می‌خواند، باید محیط خانه آرام باشد تا بتواند درس بخواند و به دانشگاه برود. اگر امسال نشد به حج بروم، سال دیگر می‌روم.

گفتم: خواهر من، شما با این پیشنهاد شوهرتان واجب‌الحج شده‌اید و حجت بر شما تمام شده است. اگر می‌توانی حضرت عزرائیل را بیابی و یک مجوز از او بگیری که یک فرصت یک‌ساله به شما بدهد، امسال به حج نروید. اما اگر دسترسی به آن حضرت پیدا نکردید (که پیدا هم نمی‌کنید)، این کار را نکن؛ زیرا با این وضعیت، اگر اجل به سراغ شما بیاید، یا یهودی و یا مسیحی از دنیا می‌روی.

گفت: حاج آقا، دخترم را چه کنم؟! یازده سال زحمت کشیده است!

گفتم: مثل این که شما فلسفه‌ی حج را نمی‌دانید! به ابراهیم خلیل‌الرحمان می‌گویند، زن جوان و بچه‌ی شیرخوارها (اسماعیل) را در این بیابان لم‌یزرع رها کن و به فلسطین برو. ابراهیم گفت: چشم.

حج یعنی از همه چیز گذشتن. اینکه می‌گویند: حاجی لباس احرام به تن می‌کند و لنگ و حوله‌ای سفید را به خود می‌پیچد و اگر ساعت و انگشتر برای او زینت محسوب می‌شود، باید از بدن خود خارج کند، حتی عینک اگر جنبه‌ی تزئینی پیدا کند باید آن را کنار بگذارد و ساده‌ی ساده و بدون اینکه از عطر استفاده کند و یا خود را بیاراید، در صحرای عرفات حضور پیدا کند؛ یعنی خدایا! همه چیز مادی را کنار گذاشته و آمده‌ام.

فلسفه‌ی حج، یعنی از تعلقات و وابستگی‌ها دل کردن. شما هنوز نمی‌توانی از دخترت دل بکنی.

این به مرگ نگریستن با چشم آرزوست. می‌گوید: امسال به حج نرفتم، سال دیگر می‌رویم. اگر سال دیگر هم نشد، سه سال دیگر می‌رویم!!

بسیاری مراجعه می‌کنند و می‌گویند: پدر ما واجب‌الحج بود و از دنیا رفت. حالا ما چکار کنیم؟! بسیاری افراد می‌خواستند خمس بدهند و گرفتار آرزوهای دنیایی شدند و خمس مالشان را پرداخت نکردند.

در همین شیراز خودمان، شخصی بود که به من سفارش می‌کرد و می‌گفت: حاج آقا! من مقداری پول در حساب دارم، اگر مُردم، بازماندگانم خمس آن را بدهند، پول نسبتاً زیادی است.

گفتم: چرا خودت نمی‌دهی؟

گفت: نمی‌شود این پول را از حساب بیرون کشید.

گفتم: مگر می‌شود؟ کدام بانک است، من همراه شما می‌آیم تا پولتان را

از رئیس بانک بگیرید. مگر رئیس بانک می‌تواند پول مردم را ندهد؟

گفت: چون می‌گویند یک مبلغی از آن کم می‌شود.

گفتم: همین را بگو، پس برای این خمس نمی‌دهی!!

عاقبت هم خمسه‌اش را نداد و از دنیا رفت و ورثه‌ی او نیز زیر بار نرفتند.

۴. آرزوی دروغ: کسانی که خود را آرزومند و مشتاق مرگ نشان می‌دهند

ولی هنگامی که نشانه‌های مرگ ظاهر گردید، دروغ بودن آرزویشان مشخص

می‌شود. خداوند متعال در آیاتی از قرآن به این دسته اشاره نموده و می‌فرماید:

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ

يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ * وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ

رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾^۱؛ آیا گمان کرده‌اید که چون به دین حق

گرویده‌اید همواره بر دشمنانتان پیروز می‌شوید، و پنداشته‌اید

بی‌آنکه آزمون شوید به بهشت می‌روید، درحالی‌که خداوند هنوز

مجاهدان شما را معلوم نساخته و صبرپیشگان را مشخص نکرده

است؟ شما مرگ در راه خدا را پیش از اینکه با آن روبه‌رو شوید،

آرزو می‌کردید، ولی در جنگ اُخْد آن را حاضر یافتید و درحالی‌که

آن را می‌نگریستید به آن تن ندادید».

^۱ سوره آل عمران، آیات ۱۴۳-۱۴۲.

ب) تمنی ممدوح:

مؤمنانی که حقیقتاً به مرگ علاقه دارند و مقدمات آن را هم فراهم می‌کنند و پس از رسیدن به آن، که آرزوی دیرین آن‌ها بود، راحت می‌شوند. این بخاطر آن است که مؤمن حبیب خداست و چون هر حبیبی، مشتاق دیدار محبوب خود است، او هم مشتاق لقاءالله است و هیچ لذتی برایش به قدر مرگ نیست:

«فما شيء احب اليه من استلال روحه و اللحوق بالمنادی؛» (چون فرشته‌ی مرگ نزد مؤمن می‌آید تا جان‌ش را بگیرد)، هیچ چیز برای او دوست‌داشتنی‌تر از آن نیست که روحش جدا شود و به ندادهنده بپیوندد».

نکته: البته از بسیاری از نصوص آنچه برمی‌آید این است که آرزوی مرگ راجح نیست؛ هرچند که سند این عدم رجحان مختلف است. همسر عباس بن عبدالمطلب، امّ فضل، می‌گوید:

پیامبر اسلام ﷺ بر شخص بیماری وارد شد تا او را عیادت نماید و او (شخص بیمار) شکایت می‌کرد و آرزوی مرگ می‌نمود. حضرت ﷺ فرمودند: «آرزوی مرگ نکن؛ چرا که اگر نیکوکاری، بر آن افزون می‌کنی و اعمال نیکت را بیشتر می‌کنی و اگر بدکاری، مردنت تأخیر می‌افتد و طلب رنج و تعب می‌کنی (پس

^۱ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۲۷، ح ۲.

کفّاره گناهانت خواهد بود). پس مرگ را آرزو نکن»^۱.

۳- کراهت از مرگ

همان‌گونه که اطمینان رسیدن به جایگاه نیکو و بهشت جاویدان سبب اشتیاق به مردن و خشنودی از مرگ می‌شود، اطمینان به عذاب جاویدان پس از مرگ هم سبب هراس و بی‌ رغبتی از مردن است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«امام حسن علیه السلام دوستی داشت که شوخ و بی‌باک بود و چند روزی خدمت حضرت نیامد، پس روزی، حضرت آمد و به او فرمودند: چگونه‌ای؟ عرض کرد: ای پسر پیامبر، من مخالف محبوب خود و محبوب خدا بوده و محبوب شیطانم. حضرت خندیده و فرمودند: چگونه؟ عرض کرد: چون خدا دوست دارد که اطاعت کنم و عصیان نکنم و من این‌گونه نیستم و شیطان را دوست دارم که خدا را عصیان کنم و اطاعتش نکنم، و چنان نیستم، و خودم دوست دارم که نمیرم و چنین نیستم. پس شخصی به‌پاخواست و عرض کرد: ای پسر پیامبر! چه می‌شود ما را که مرگ ناپسند ما است و آن را دوست نداریم؟

حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند:

«إِنَّكُمْ خَرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَ عَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَأَنْتُمْ تَكْرَهُونَ النَّقْلَةَ مِنْ

^۱ بحار الأنوار، ج ۶ ص ۱۲۸، ح ۱۵.

العمران إلی خراب^۱؛ چون شما آخرت خود را خراب و دنیایتان را آباد کرده‌اید، بنابراین انتقال از عمران و آبادانی به خرابی و ویرانی را دوست ندارید».

خاطره‌ای از مرحوم آیت‌الله تهرانی

مرحوم علامه تهرانی در خاطرات خود می‌نویسد:

«مرحوم سیدهاشم حداد به تهران آمده بود. آیت‌الله شهید مطهری گفت: من می‌خواهم آقای حداد را ببینم.

در مجلسی که عده‌ای از علماء حضور داشتند، آیت‌الله مطهری به دیدن مرحوم حداد رفتند.

مرحوم مطهری پرسید: ما چه کنیم که در نماز حضور قلب داشته باشیم؟

مرحوم سیدهاشم حداد فرمودند: مُردن یادتان نرود. وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، فرض کنید این آخرین نماز زندگی‌تان است، ضمانتی هم در کار نیست که بتوانیم نماز دیگری بخوانیم.

حج که می‌روید، این‌گونه تصور کنید که این آخرین حج است. زیارت که می‌روید، با خود بگویید: شاید این آخرین زیارت من باشد. هرگاه از کسی دیدار می‌کنید، تصور کنید که شاید این آخرین دیدار من باشد؛ این‌گونه تصور کردن، حضور قلب می‌آورد».

انصافاً اگر ملک‌الموت به کسی بگوید: این آخرین فرصت زندگی تو است

^۱ معانی الأخبار، ص ۱۰.

و این آخرین نمازی است که می‌خوانی، با چه وضعی نماز می‌خواند؟ با چه وضعی عبادت به جا می‌آورد؟ درحقیقت ضمانتی هم نیست. معلوم نیست که شب دیگر هم بتوانیم به مسجد بیاییم و ...

نتیجه این که، اگر کسی به مرگ با چشم قلب نگریست، آن را به خودش نزدیک می‌بیند. یاد و خاطره‌ی مرگ، به زندگیش سر و سامان داده و زندگیش را کنترل می‌کند.

هنگامی که شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: **إِذَا بَنَيْتَ أَمْرِكَ؟** مبنای زندگی‌تان را بر چه اصلی استوار کردید؟ امام علیه السلام یکی از اصول چهارگانه‌ی زندگی خودشان را **"یاد از مرگ"** نام بردند.
حضرت فرمودند:

«بَنِيْتُ عَلَى أَرْبَعٍ. مِنْ زَنْدَگِیِّمِ رَا بَرِ چَهار اَصْلِ اسْتَوَار کَرْدِه‌ام: ... رَابِعُهَا: عَلِمْتُ أَنَّ اَخِرَ اَمْرِ الْمَوْتِ فَاسْتَعَدَدْتُ؛ این که دانستم، پایان زندگانی من مرگ است و خودم را (برای این سفر آخرت) آماده کردم».

امام صادق علیه السلام دنیای موفق خود را در پرتو فراموش نکردن مرگ می‌داند و می‌فرماید چون مرگ را فراموش نکردم، دنیای موفق‌ی پیدا کردم.

پیرمرد خیر

حدود نه یا ده سال قبل، در تهران، سمیناری برگزار شد و در آن خیرین مسجدساز و عده‌ای از ائمه جماعات سراسر کشور در این سمینار دعوت شده

بودند.

پیرمردی از اهالی روستاهای شمال را آوردند و از ایشان تجلیل کردند و گفتند: این آقای کشاورز، صد مسجد ساخته است و او را بعنوان بهترین خیر مسجدساز معرفی کردند.

پس از پایان جلسه، من نزد این آقا رفتم و گفتم: آقا شما کارخانه‌دار هستید؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا املاک زیادی دارید؟

گفت: خیر.

گفتم: آیا سرمایه‌دار هستید؟

گفت: خیر.

گفتم: پس چه دارید؟

گفت: دو تا سه هکتار زمین زراعی دارم و در یکی از روستاهای مازندران برنجکاری می‌کنم و یک زندگی معمولی روستایی دارم، ولی خدمت کردن و خدمت‌رسانی را دوست دارم.

از این‌رو، از روستای خودمان شروع کرده و مردم را جمع کردم و گفتم: مردم! مسجد ضامن اخلاق و شخصیت واقعی دینی شما، فرزندان شماست و بیاید مسجدی در آبادی خودمان بسازیم.

زمینی داشتم که شالوده‌ی آن زمین را کندیم و مردم آمدند پای کار و تشویق شدند و مسجد ساخته شد. پیگیری کار با من بود، خدا هم به انسان

برکت می‌دهد.

مسجد ساخته شد و پس از آن به روستای همسایه رفتیم و از مردم آن محل نیز کمک گرفتیم و در آن روستا نیز مسجدی ساخته شد. همه‌ی این مسجدها را که من پولش را نداده‌ام، ولی واسطه‌ی بنا شدن آنها، من بودم. برخی کمترین کاری که از دستشان می‌آید، زبان خیر گذاشتن است و برخی در همین حد هم از کار خیر، روی گردان هستند.

کسی که معتقد به مرگ باشد، از فرصت‌های زندگی خود خوب استفاده می‌کند. این فرد کشاورز روستایی، افتخار شرکت در امر ساخت صد مسجد را پیدا کرده و در ثواب همه‌ی آنها شریک است. ما چقدر در کارهای خیر قدم برداشته‌ایم؟ اگر توان مالی نداریم، زبان که داریم و می‌توانیم با زبانمان واسطه‌ی خیر شویم.

وقتی انسان دو کلمه حرف می‌زند، عده‌ای دیگر می‌شنوند و شریک در کار خیر می‌شوند. راهنمایی کردن کسی به سمت و سوی معنویت چقدر ثواب دارد!!

همان‌گونه که سابقاً عرض کردیم، فلسفه‌ی رفتن، رسیدن به نتیجه‌ی اعمال است و یاد مرگ، انسان را در رسیدن به اعمال احسن موفق می‌دارد. در کتاب بحارالأنوار، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در آن ویژگی‌هایی را برای اشخاص متذکر مرگ و معاد نام می‌برد.

حضرت می‌فرمایند:

«ذکر الموت یمیت الشَّهوات فی النَّفس؛ یاد مرگ، خواهش‌های

نفس را می‌میراند». آنان که معادباورند، شهوات افراطی در وجودشان کشته می‌شود.

«و یقلع منابت الغفلة، و یقوی القلب بمواعد الله؛ و رویشگاه های غفلت را ریشه کن می‌کند و دل را با وعده‌های خدا نیرو می‌بخشد».

«و یرقّ الطبع؛ و طبع را نازک می‌سازد».

معادباوری قلب را رقیق می‌کند. آنان که به یاد مردن هستند، انسان‌هایی عاطفی، دلسوز و مهربان هستند. سنگدل و سخت و خشن نیستند و در برابر مشکلات مردم، عاطفی برخورد می‌کنند.

«و یکسر أعلام الهوی و یطفئ نار الحرص، و یحقّر الدنیا؛ و پرچم‌های هوس را در هم می‌شکند و آتش آزمندی را خاموش می‌سازد و دنیا را در نظر، کوچک می‌کند».

یاد مرگ، نشانه‌های هواپرستی را در وجود انسان می‌شکند و آتش حرص را در وجود انسان خاموش می‌کند.

چنین انسانی، چون معتقد به رفتن است، به اندازه‌ی بودنش در دنیا کار می‌کند.

در روایتی، امیرالمؤمنین علیه السلام چهار ویژگی را به عنوان نشانه‌های حقیقی علم نام می‌برد^۲ و یکی از بهترین آن‌ها را این‌گونه بیان می‌کند:

^۱ بحارالانوار، ج ۶ ص ۱۳۳، ح ۳۲.

^۲ اینکه ما در دانشگاه، حوزه و یا در مراکز علمی درس می‌خوانیم، این‌ها فضل است. علم حقیقی که

«و آن تعمل لدنیاک بقدر عمرک فیها؛^۱ به اندازه عمرت در دنیا برای دنیا کار کن». عالم واقعی کسی است که در دنیا به اندازه‌ی بودنش کار می‌کند.

قرار است چقدر در این دنیا زندگی کنید؟ چند سال می‌خواهید بمانید؟ به همان اندازه‌ی اقامت‌تان کار کنید.

تفاوت مال و رزق

گاهی اوقات برخی از مردم مرتکب اشتباه شده و فکر می‌کنند که هرچه در اطرافشان است، رزق آن‌ها است؛ درحالی که واقعیت این است که: هرچه دارید، مال شما است، ولی رزق شما، آن چیزی است که مصرف کرده و از آن استفاده می‌کنید. خیلی چیزها را دارید ولی نمی‌خورید و استفاده نمی‌کنید. چون مال دیگران است. آنقدر پول‌ها در حساب‌ها مانده و دست نخورده که ورثه تقسیم می‌کنند و می‌خورند.

این قدر پارچه‌های دوخته نشده از کمد‌ها و اتاق‌ها بیرون می‌آید که قسمت دیگران می‌شود.

روزی، به دیدن آقای رفته بودم و این صحنه را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم و از ذهنم پاک نمی‌شود. خدا رحمتش کند. نشسته بودیم و صحبت

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «لیس العلم بکثرة التعليم و التعلم؛ علم واقعی، علمی است که با زیاد درس خواندن و زیاد درس دادن، به آن نمی‌رسیم». آن علم، نوری است که خدا در دل شما قرار داده است. آن نور چیست؟ آثار حاصله از فضل، اگر کسی به آن رسید را عالم می‌گویند.
^۱ تنبیه الخواطر مجموعه ورام ۳۷:۲.

می‌کردیم که اسم برخی از بستگانش را آورد و گفت: من اصلاً اجازه نمی‌دهم این افراد حتی به منزل من نزدیک شوند و با این‌ها اختلاف زیادی هم داشت و بسیار به آنان بدبین بود.

چند ماه بعد این آقا به رحمت خدا رفت. نمی‌دانم مراسم سوم بود یا هفتم، ما را به منزل ایشان دعوت کردند. همان‌جایی که چند ماه قبل نشسته بودیم و ایشان داشت صحبت می‌کرد، دیدم چند نفر از کسانی که اسم آنان را می‌آورد و می‌گفت اجازه نمی‌دهم این افراد نزدیکِ خانه‌ام بیایند، همان‌ها داشتند برای تفکیک منزل طرح می‌ریختند. یکی می‌گفت: منزل را از طول به سه قسمت تقسیم کنیم، دیگری می‌گفت: از عرض تقسیم کنیم و...

یکی می‌گفت: کولر مال تو، یخچال مال من، هر کسی چیزی می‌خواست ببرد.

گفتم: آف بر این دنیا. این آقا سه ماه قبل اصلاً به فکرش هم نمی‌رسید که از این دنیا می‌رود و همین کسانی که اصلاً نمی‌خواست به طرف منزلش بیایند، همان‌ها زندگیش را تقسیم می‌کنند.

اگر کسی مرگ را فراموش نکند، به دنیا حریص و وابسته نمی‌شود. آنچه انسان را کنترل می‌کند و تعدیل می‌بخشد و جلوی حرص او را می‌گیرد، یادِ مرگ است.

نباید فراموش کرد که خداوند برای انسان‌ها رزق معینی را رقم زده است و بیش از آن، هیچ‌کس نمی‌تواند بهره ببرد. آری، می‌توان مال جمع کرد ولی به آن‌ها رزق نمی‌گویند.

این‌گونه هم نیست که هرکس ثروت بیشتری داشته باشد، رزق بیشتری دارد. اتفاقاً برخی ثروت خیلی زیادی دارند، ولی رزقشان از یک کارگر هم کمتر است. چربی خون، قند خون و فشارخون دارد و به همین دلیل غذایش معین و بسیار اندک است.

اگر مرگ را فراموش نکردیم، گرفتار حرص نخواهیم شد. حرص، صفت بسیار بدی است. صفتی است که کار دستِ حضرت آدم و حوا داد و آنان را از بهشت کذایی بیرون راندند.

پیامبر ﷺ می‌فرماید اگر مرگ را از یاد نبردید، حرص شما کنترل می‌شود و دنیا نزد شما سبک می‌گردد. گروهی از مردم، دنیا برایشان خیلی کوچک است.

زمانی که علی بن ابی‌طالب علیه السلام به حکومت رسید، ابن عباس برای عرض تبریک خلافت، خدمت حضرت امیر علیه السلام رسید. ابن عباس گفت: شما شخصیتی هستید که به خلافت زینت بخشیده‌اید.^۱

وقتی ابن عباس این سخن را گفت، حضرت این‌گونه استفاده کردند که فکر کرده مسأله‌ی خلافت خیلی برای امیرالمؤمنین علیه السلام مهم است.

صاحب کتاب «الغارات» می‌گوید:

^۱ جمله‌ی بسیار زیبایی است! برخی حکومت و قدرت برایشان افتخار است. به او می‌گویند: آقای مدیر کل، برایش افتخار است. ولی برخی بگونه‌ای هستند که وقتی مدیر کل می‌شوند، برای مدیر کل‌ها افتخارند. برخی وقتی به آن‌ها می‌گویند: آقای دکتر، دکترها باید به خودشان ببالند که این آقا هم پزشک است. خلفای عالم و رؤسای جمهور روزگار باید به خود ببالند که علی بن ابیطالب علیه السلام نامشان در بین خلفای عالم است.

حضرت علیه السلام داشتند کفش‌های خود را وصله می‌زدند. کفش را جلوی ابن عباس گذاشته، فرمودند: این کفش چقدر ارزش دارد؟ ابن عباس نگاه کرد و دید کفش پاره است که چند بار هم دوخته شده و دیگر قیمتی ندارد، گفت: آقا این کفش قیمت ندارد.

حضرت علیه السلام فرمودند: ابن عباس، بخدا سوگند! حکومت بر مردم نزد من، از این کفشِ چندبار وصله‌شده پست‌تر است. اگر برای خدا نبود و به خاطر تعهدی که خدا از اندیشمندان و عالمان برای هدایت جامعه گرفته، نبود، حبل ریاست را بر مرکب رها می‌کردم.

در حالات مرحوم امام می‌نویسند که ایشان فرمودند:

شبی که مرا به طرف تهران می‌بردند تا زندانی کنند و حکم اعدام نیز صادر شده بود، وقتی به درون خود رجوع کردم، یک ذره آثار خوف و وحشت در خود ندیدم.

پس از انقلاب نیز وقتی امام با هواپیما به تهران می‌آمدند، وقتی هواپیما بر فراز آسمان ایران رسید، خبرنگار خارجی نزد امام رفت و گفت:

حضرت آقا، شما بعد از ۱۵ سال که از این مملکت تبعید بودید، اکنون که در حال بازگشت به وطن هستید و میلیون‌ها نفر در فرودگاه مهرآباد گرد آمده‌اند و در مسیر ایستاده‌اند تا شما را ببینند، چه حالی دارید؟

امام در یک جمله فرمودند: احساس خاصی ندارم.

چرا برخی این قدر دنیا برایشان پست است؟! این گونه نبود که امام به احساسات

مردم احترام نمی‌گذاشت، بلکه این استقبال دنیا برای ایشان ارزشی نداشت.

این‌ها اثرات مثبت یاد مرگ است که سبب تربیت نفس و رشد و بالندگی انسان می‌شود.

توبه هنگام مرگ

آیات کریمه قرآن بیانگر این موضوع است که حجاب‌های مادی به هنگام مرگ، از دیدگان انسان برداشته می‌شود. لذا آن‌ها که مؤمن بوده و دارای کردار شایسته هستند، برای رسیدن به آینده‌ی راحت و نیکو، به استقبال مرگ می‌روند و آن را هدیه‌ی الهی تلقی می‌نمایند؛ اما گناهکاران، با دیدن باطن اعمال خویش، سخت نادم و پشیمان می‌شوند و گمان می‌کنند که توبه و انابه و تظاهر به ایمان در این حال، سودی ندارد.

آیات کریمه قرآن روشن می‌سازد که توبه‌ی این گروه، در این حال پذیرفته نیست و ندامت، سودی ندارد؛ چرا که پشیمانی هنگامی مایه‌ی رشد و بالندگی است که فرد نادم و پشیمان، قادر و توانا به انجام گناه باشد؛ اما زمانی که قدرت از او سلب شده است و جز یک راه پیش روی خود ندارد، در این حال، ندامت حاکی از دگرگونی روحی و توبه به معنای شستشوی باطن نخواهد بود.

آیات قرآن در این باره، بسیار است که به چند مورد اشاره اجمالی می‌نماییم:

۱- ﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ

عَذَابًا أَلِيمًا^۱؛ «توبه کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می‌گردند (و به دنبال انجام آن‌ها مبادرت به توبه نمی‌نمایند و بر کرده‌ی خویش پشیمان نمی‌گردند) تا آن‌گاه که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد و می‌گوید: هم‌اینک توبه می‌کنم (و پشیمانی خویش را اعلام می‌دارم). همچنین توبه کسانی پذیرفته نیست که بر کفر می‌میرند (و جهان را کافرانه ترک می‌گویند). هم برای اینان و هم آنان عذاب دردناکی را تهیه دیده‌ایم».

دلیل عدم پذیرش توبه در چنین حالی واضح است. چون در این هنگام، هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می‌شود و مانند کسی که آتشی را برابر خودش می‌بیند، از آن فرار می‌کند. لذا واضح است که این پشیمانی نه فضیلت است، نه افتخار و نه تکامل، و به همین علت هم این چنین توبه‌ای، بی‌اثر است.

نکته: این آیه با روایاتی که بیانگر پذیرفته شدن توبه تا آخرین نفس هستند، تعارض و منافاتی ندارد. چون منظور روایات، لحظاتی است که هنوز نشانه‌های قطعی مرگ مشاهده نشده و اصطلاحاً «دیدِ برزخی» پیدا ننموده است.

روزِی که به دنیا تو رسیدی	مردم همه خندان و تو بسودی گریان
کاری بکن ای دوست به وقت مردن	مردم همه گریان و تو باشی خندان

^۱سوره نساء، آیه ۱۸

مرگ برای کافر و مؤمن

مرگ در همه‌ی افراد بشر با نوعی نگرانی طبیعی همراه است؛ چون جدا شدن اُنس و الفت انسان با عزیزان مانند همسر و فرزند و دوستان، خالی از نگرانی و رنج نخواهد بود؛ هرچند که انسان بعد از مرگ، به زندگی بهتر گام بگذارد و به حیات و مقام بالاتری برسد. اما این نگرانی، یک مسأله‌ی طبیعی است که در تمام انسان‌ها به هنگام مرگ وجود دارد، اما نگرانی غیرطبیعی معلول دو چیز است که مربوط به افراد غیرمؤمن است:

الف) مرگ از دیدِ کافران، پایانِ زندگی است و قطعاً تصور این مسأله هم ناراحت‌کننده است، ولیکن این عامل در مؤمنین وجود ندارد. چون به واقعیت مرگ و انتقال از عالمی به عالم دیگر معتقد هستند.

ب) دسته‌ی دیگری از انسان‌ها که به معاد معتقدند ولیکن از سنگینی جرایم دائماً در رعب و وحشت به سر می‌برند و یقیناً مرگ برای ایشان، جرعه‌ی تلخی است که در کام‌شان ریخته می‌شود.

خداوند متعال در قرآن کریم اشاراتی به این قبیل افراد کرده؛ کما اینکه در آیه ۷ سوره‌ی جمعه می‌فرماید:

﴿وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾؛ ولی به سبب گناهایی که پیش فرستاده و ستم‌هایی که کرده‌اند هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، و خدا به حال ستمکاران به خوبی داناست.»

البته آیه از وحشت یهود دنیاپرست، از مرگ، پرده برداشته و باید گفت

نگرانی این گروه، یک نگرانی غیرطبیعی است که معلول یکی از دو عامل یاد شده است.

در اینجا به چند نمونه از روایات درخصوص مرگ مؤمن و کافر اشاره می‌نماییم:

۱- هنگامی که از امام حسن علیه السلام از تفسیر مرگ سؤال شد، فرمودند:

«أعظم سرور یرد علی المؤمنین إذا نقلوا عن دار التکد إلی نعیم الأبد و أعظم ثبور یرد علی الکافرین إذا نقلوا عن جنتهم إلی نار لا تبید و لا تنفد؛ بزرگترین شادی است که به مؤمنان می‌رسد؛ زیرا از سرای رنج و بدبختی، به نعمت جاویدان منتقل می‌شوند و بزرگترین هلاکتی است که بر کافران می‌رسد. زیرا از سرای بهشت‌شان (در دنیای پر ناز و نعمت)، به سوی آتشی برده می‌شوند که از میان نمی‌رود و به پایان نمی‌رسد».

۲- امام پنجم، امام محمد باقر علیه السلام می‌فرماید: به علی بن الحسین علیه السلام گفته

شد: مرگ چیست؟ فرمودند:

«برای مؤمن مانند کندن لباس‌های چرکین و پر از جانور و مانند گشودن غل‌ها و زنجیرهای سنگین است و تبدیل نمودن آن‌ها به جامه‌های فاخر و بوهای خوش و مرکب‌های راهوار و منزل‌های عالی، اما برای کافر، مانند کندن لباس‌های فاخر و انتقال از خانه‌های مانوس و تبدیل شدن به چرک‌ترین لباس‌ها و منزل‌های وحشتناک و شکنجه‌های بزرگ است».

و فرمودند:

«مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می‌آید، جز آنکه مرگ خوابی است طولانی که بیدار نمی‌شوید مگر روز قیامت، پس یکی در خوابش می‌بیند امور فرحناک که اندازه ندارد و یکی خواب می‌بیند امور وحشتناک را که اندازه ندارد. پس چگونه است حال فرح و شادی در خواب؟ و چگونه است ترس و وحشت در خواب؟ این همان مرگ است. پس مهتای آن باشید»^۱.

۳- امام صادق علیه السلام در روایتی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«فی‌الموت نجات‌المخلصین و هلاک‌المجرمین^۲؛ در مرگ برای انسان‌های (مطیع و) مخلص (عامل) نجات و برای مجرمان (عامل) هلاکت (و بدبختی) است».

انسان مؤمن، به هر اندازه که در این دنیا در رفاه و آسایش به سر برد، باز هم دنیا برای او زندان است و کافر، هر اندازه در این دنیا با سختی و مشقت زندگی کند، باز هم برای او به منزله‌ی بهشت و راحتی است.

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید:

«و لو لا الأجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر أرواحهم فی أجسادهم طرفة عین، شوقاً إلى الثواب، و خوفاً من العقاب^۳؛ اگر نبود اجلی که خداوند برای انسان‌های پرهیزکار مقدر کرده، یک لحظه علاقمند

^۱ معانی الأخبار، ج ۴، ص ۲۸۹.

^۲ مصباح‌الشریعه، ص ۱۷۲.

^۳ نهج‌البلاغه، خ ۱۹۳، ص ۳۰۳.

به ادامه زندگی در دنیا نبودند».

این وضع انسان‌های مؤمن است، مرگ برای آن‌ها اولِ راحتی است.

۵- در کتاب شریف «کافی» آمده است که شخصی به نام عنبسه،

خدمت امام صادق علیه السلام رسید و به حضرت علیه السلام عرض کرد:

«أوصني؛ به من وصیت و سفارشی بفرمایید».

حضرت علیه السلام فرمودند:

«اعدّ جهازك و قدّم زادك و كن وصيّ نفسك و لا تقل لغيرك يبعث

إليّك بما يصلحك^۱؛ زاد و توشهات را بردار (بارِ روی زمین مانده

برایت نمانده باشد و کارِ نکرده نداشته باشی) و زاد و توشهات را

بفرست و خود، وصیِّ خودت باش و به دیگری نگو که آنچه را به

کار تو می‌آید (بعداً) برایت بفرستد».

داستان: اتفاق یک دانه خرما با دست خود!!

یکی از تاجران مدینه از دنیا رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله را وصیِّ خود قرار داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اموال آن شخص تاجر را در راه او و در راه اسلام و رضای

پروردگار خرج کرد.

یکی از اهالی مدینه می‌گوید:

روزی در مسجدالنبی خدمت رسول‌الله صلی الله علیه و آله نشسته بودیم. ظرف

خرمایی جلوی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ناگهان ذهنم متوجه آن تاجر مدینه

^۱ اصول کافی، ج ۷، ص ۶۵ و ج ۱۳، ص ۴۹۱؛ نیاز عالم برزخت را هم‌اکنون تأمین کن.

شد که پیامبر ﷺ را وصی خود قرار داد.^۱

با خود گفتم: آن تاجر، تا زنده بود، زندگی خوبی داشت. پس از مرگ هم پیامبر ﷺ را وصی خودش قرار داد و همه‌ی اموال او به راه درست رفت.

این موضوع که به ذهنم آمد، دیدم پیامبر ﷺ یک دانه‌ی خرما از آن ظرف برداشت و دستش را بالا برد و فرمودند: مسلمانان! در دست من چیست؟

به آن خدایی که جان من در دست اوست، اگر کسی تا زنده است، یک دانه خرما با دست خود انفاق کند، ثوابش بیشتر است از اینکه بعد از او، تمام زندگیش را برایش خیرات کنند.

سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر آن تاجر جوان مدینه تا زنده بود، با دست خودش یک دانه خرما می‌داد، ثوابش از کل زندگی او که من برایش خرج کردم، بیشتر بود».

^۱ چه سعادتی! انسان وصی امینی چون پیامبر ﷺ پیدا کند! کسی مثل امام زمان ﷺ را وصی خودش قرار داد و حضرت نیز قبول وصایت کرد. بهترین وصی امروز در نظام آفرینش، ولی عصر ﷺ است. خیالتان کاملاً آسوده است که امام زمان ﷺ به وصیت شما به نحو احسن عمل می‌کند.

فراز سی و دوم: سؤالِ قبر

وَ أَنْ نَاكِراً وَ نَكِيراً حَقّاً

و شهادت می‌دهم آمدن دو فرشته‌ی پرسش‌گر (در گور) راست است.

پس از مرگ انسان‌ها، عالم قبر آخرین منزلگاه دنیایی و اولین منزل اخروی است که هرگز راه بازگشتی از آن به دنیا وجود ندارد. با سرازیر شدن جسم انسان به قبر، ایمان به حقایق آخرت تکامل پیدا می‌کند. اما چه سود که این ایمان، اثری برای متوفی ندارد.

چنان‌چه رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند:

«النَّاسُ نِيَامُ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»^۱ مردم در خوابند. هنگامی که مردند، بیدار می‌شوند.

لذا دیگر فرصت جبران، از بین رفته است؛ مگر اینکه متوفی عمل صالح و باقیات صالحاتی برای خود به جا گذاشته باشد و یا اینکه بازماندگان چیزی برایش بفرستند.

^۱ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۵۰

پیام‌های قبر

در حدیث گهرباری از پیامبر گرامی اسلام ﷺ، پنج مطلب به عنوان پیام‌های روزانه‌ی قبر بیان شده و انسان‌ها را در عمل کردن به این پنج مطلب ارشاد می‌کنند. ایشان می‌فرمایند:

«القبر ینادی کل یوم بخمس کلمات: قبر در هر روز پنج پیام به انسان‌های زنده می‌دهد»:

اولین پیغام روزانه‌ی قبر به زندگان این است که:

«أنا بیت الوحدة فاحملوا إلیّ أنیساً؛ من خانه تنهایی‌ام، پس با خود انیس و همراهی به سوی من آورید».

سپس فرمود:

«أما لأنیس فتلاوة القرآن؛ اما انیس در قبر، تلاوت قرآن است».

پیغام دوم:

«أنا بیت الظلمه فاحملوا الیّ سراجاً؛ من خانه تاریکی هستم پس با خودتان چراغی به سوی من آورید».

سپس فرمود:

«أما السراج فصلوة اللیل؛ اما چراغ قبر، پس نماز شب است».

پیغام سوم:

«أنا بیت التراب فاحملوا الیّ فراشاً؛ من خانه‌ی خاکی‌ای هستم پس با خودتان فرشی به سوی من بیاورید».

| فراز سی و دوم: سؤالِ قبر | ۵۳ |

این بدن نازپرورده را که گاه حاضر نیستیم روی زیلو و یا حصیری
بنشینیم را در کفن می‌پیچند و روی همان خاک نمور و سرد قبر می‌خوابانند
و می‌روند.

سپس فرمود:

«و أمّا الفراش، فعمل الصّالح؛ أما فرش در قبر، پس عمل نیک
است.»

پیغام چهارم:

«انا بیت الفقر فاحملوا الی کنز؛ من خانه‌ی فقر هستم پس با
خودتان گنجی به سوی من بیاورید.»

سپس فرمود:

«و أمّا الكنز فلا إله إلا الله؛ اما گنج عالم قبر، کلمه‌ی توحید و گفتن
"لا إله إلا الله" است.»

زمانی که ابوذر در شام تبعید بود، شبی معاویه به عنوان حقّ السکوت،
هزار سکه‌ی طلا به خانه‌ی او فرستاد اما ابوذر زیر بار نرفت. این شخص والا
به مردم گفت:

«ألا أخبرکم بیوم فقری؟ قالوا: بلی یا أباذر قال: یوم أوضع الناس فی
قبری؛ مسلمانان آیا به شما خبر بدهم که روز نیاز من چه روزی
است؟»

گفتند: آری ای ابوذر. گفت:

«روز نیاز من، روزی است که مردم مرا در قبر می گذارند».^۱

روز نیاز، روزی است که خانه، اتومبیل، ثروت، فرزندان، خویشاوندان و همه چیز را از انسان می گیرند و تنها سرمایه ای که از مال دنیا با خود می برد، یک کفن است. آن روز، روز احتیاج است.

از همین الآن و در همین دنیا دارایی برای خود به عالم برزخ بفرستید.

پیغام پنجم:

«انا بیت الحیات فاحملوا الی تریاقا؛ من خانه ی مارها هستم، پس

پادزهر با خود حمل کنید».

وقتی انسان را زیر خاک دفن می کنند، باور کنید اگر پس از یک یا دو روز قبر را بشکافید تا ببینید چه خبر است، خواهید دید که محل تاخت و تاز مارها و مورها است و پس از یک ماه، چیزی از میّت باقی نخواهد ماند. تکلیف همه ی جنازه ها همین است. اما بدنی که در بندگی خدا بکار گرفته شده و صورتی که در خانه ی خدا به خاک ساییده شده، محترم است و در روایات نیز وارد شده است که هر بدنی، نمی پوسد. موریانه خدمت بدن های آلوده به گناه می رسند.

قبر خانه ی مار و مورها است، پادزهری با خودتان ببرید.

سپس فرمود:

«وَأَمَّا التَّریاقُ فَالْصَّدَقَةُ^۲؛ و اما پادزهر آن، صدقه است».

^۱ مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۸۴.

^۲ تحریرالمواعظ العدویه، ص ۳۹۰؛ مجموعه ورام، ص ۲۰۰.

آنان که به یاد مرگ هستند، دست خود را به ظلم و گناه نمی‌آلایند و خود را برای لحظات تنهایی و نیاز آماده می‌کنند.

امام زمان علیه السلام در این قسمت از زیارت به حتمی بودن سؤال از انسان در عالم قبر توسط دو فرشته‌ی مأمور الهی اشاره می‌فرماید. فرشتگانی که مأمورند از گنهکاران سؤال نمایند را «نکیر» و «منکر» می‌گویند و علت این نامگذاری بخاطر مسئول عنه است که به خداوند یا مأمورین از جانب او و دستورات خدا کفر ورزیده است اما فرشتگانی که مأمور سؤال از مؤمنین هستند را «مبشر» و «بشیر» می‌گویند و علت این نامگذاری نیز بخاطر بشارت به مؤمن، به بهشت و نعم ابدی الهی است.

در یکی از ادعیه هر روز ماه رجب المرجب این چنین آمده است:

«وَتَوَلَّ أَنْتَ نَجَاتِي مِنْ مُسَاءَلَةِ الْبَرْزَخِ وَادْرَأْ عَنِّي مُنْكَرًا وَنَكِيرًا وَارْعِنِي مُبَشِّرًا وَبَشِيرًا^۱؛ از پرسش و پاسخ برزخ رهایی‌ام بخش، و نکیر و منکر دو فرشته مأمور بر سؤال مردگان را از من دور کن و مبشر و بشیر را که مژده‌دهندگان سعادتند به من بنمایان».

در حدیثی نیز از وجود امام صادق علیه السلام نقل شده که هنگامی که در مورد

نکیر و منکر صحبت می‌کردند، شخصی از ایشان پرسید:

آیا آن دو ملک بر مؤمن و کافر با یک صورت وارد می‌شوند؟
حضرت فرمودند: خیر.^۲

^۱ مفاتیح الجنان، دعای هر روز ماه رجب.

^۲ کافی، ج ۳، ص ۲۳۹.

لذا به اعتقاد برخی منکر و نکیر و مبشر و بشیر، چهار ملک نیستند، بلکه دو فرشته‌اند که برحسب حال میت، با حال متفاوتی نزد او می‌آیند. در نظر کافر با صورت و هیبتی وحشتناک و در نظر مؤمن، با رویی زیبا و خوش. در مباحث اعتقادی نیز وارد شده که وقتی میت از دنیا رفت و دفن شد، نکیر و منکر و یا ناکر و نکیر، برای حسابرسی به سراغش می‌آیند. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند:

«لیس من شیعتنا من أنکر أربعة أشياء: المعراج، والمسألة فی القبر، و خلق الجنة و النار، و الشفاعة؛ کسی که چهار چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: ۱- معراج پیامبر صلی الله علیه و آله، ۲- بحث سؤال و جواب قبر، ۳- خلقت بهشت و جهنم، ۴- شفاعت کردن ما اهل بیت.»^۱

اینک جای این سؤال است که سؤالات نکیر و منکر در قبر از چه چیزهایی است. در پاسخ به چند مورد از روایات اشاره می‌نماییم که به خوبی بیانگر وقوع سؤال در قبر و موارد مورد پرسش از انسان است.

سؤالات قبر

همان‌گونه که عرض شد، مسئولیت نکیر و منکر در قبر انسان‌ها، پرسیدن سؤالاتی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) شیخ صدوق در کتاب «امالی» روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

^۱ بحار الأنوار، ۶۹/۹/۱۱

| فراز سی و دوم: سؤال قبر | ۵۷ |

«چون مؤمن وفات کند، هفتاد هزار فرشته او را تا محل قبرش تشییع کنند و چون در قبرش گذارند، منکر و نکیر که دو فرشته‌ی سؤالند، نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ مؤمن در پاسخ می‌گوید: پروردگار من الله است و پیغمبرم، محمد و دین من، اسلام است. این دو فرشته به اندازه‌ای که شعاع مذ بَصَر (کشش نور چشم) این مؤمن است، قبر او را گشاد کرده و از بهشت برای او طعام می‌آورند و روح و ریحان را برای او وارد می‌کنند؛ و این است مفاد گفتار خداوند عزوجل که می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ﴾^۱؛ و اگر (محتضر) از مقربان باشد، آسایش و راحتی و بهشت پر نعمت (برای او) است».

سپس حضرت فرمودند:

و اگر کافری وفات کند او را هفتاد هزار ملک زبانیه که از جهنم هستند تشییع کنند تا کنار قبرش، و آن شخص تازه‌گذشته، تشییع‌کنندگان و حاملان جنازه‌ی خود را سوگند می‌دهد به صدائی که تمام موجودات غیر از جن و انس می‌شنوند و می‌گویند: ای کاش برای من، یک بار بازگشت به دنیا بود تا من از جمله‌ی ایمان‌آوردگان بودم! و می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ

^۱ سوره واقعه، آیات ۸۸ و ۸۹.

صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ»^۱ «مرا به دنیا بر گردانید امید است که من با اعمال صالحه‌ای که انجام می‌دهم، آنچه از من ترک شده است تدارک نمایم» اما ملائکه‌ی زبانیه پاسخ می‌دهند: «كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا»^۲ «چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید (و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است). ابتداً ابتداً هیئات! بازگشتن به دنیا امری محال است، این کلمه‌ای است که تو اکنون می‌گوئی، و عمل نمی‌کردی، حالا هم اگر بازگردی عمل نخواهی کرد.

... و چون او را در میان قبر قرار دهند و مردم از اطراف او کنار روند و مفارقت نمایند، نکیر و منکر در وحشتناک‌ترین صورت به نزد او آیند و او را بنشانند و سپس از او بپرسند: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ زبانش در ادا کردن پاسخ سنگین شود و قدرت بر جواب نیاورد؛ آن دو فرشته چنان ضربه‌ای بر او زنند از عذاب خدا، که تمام اشیاء از آن ضربه به دهشت افتند. دوباره از او پرسند: مَنْ رَبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ فَيَقُولُ: لَا أَدْرِي؛ پس گوید که نمی‌دانم و به او می‌گویند: «لَا دَرِيْت وَ لَا هَدِيْت وَ لَا أَفْلَحْت؛ نفهمیدی و راه نیافتی و رستگار نشدی»، و پس از آن، دری از آتش به روی او بگشایند و از حَمِيمِ دوزخ بر او فرود آورند؛ ...»^۳

^۱ سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰

^۲ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۰

^۳ امالی شیخ صدوق، صص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ کافی، ج ۱، ص ۵۴۳؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۴۱.

ب) دعای تلقین میّت:

مرحوم علامه مجلسی در کتاب شریف «زادالمعاد» یکی از آداب در دفن میّت را خواندن دعای تلقین با آداب ویژه‌ی خود بیان می‌کند. فرازهای این دعا، اشاره به سوالات نکیر و منکر و تلقین پاسخ آن سوالات به میّت است؛ آنجا که می‌فرماید:

«یا فلان ابن فلان إذا اتاک المملکان المقرّبان رسولین من عند الله تبارک و تعالی و سئلاک عن ربّک و عن نبیک و عن دینک و عن کتابک و عن قبلتک و عن أهمّتک فلا تخف و قل فی جوابها: الله جلّ جلاله ربّی و محمّد صلی الله علیه و آله نبیی و الإسلام دینی و القرآن کتابی و الکعبة قبلتی و امیرالمؤمنین علیّ بن أبی طالب امامی و ...؛ ای فلان بن فلان، هنگامی که دو فرشته‌ی مقرب و دو فرستاده‌ی خدای تبارک و تعالی نزد تو آیند، از پروردگارت و پیامبرت و دینت و کتابت و قبلهات و امامانت از تو سؤال کنند؛ ترس و در جواب آن دو بگو: "خدا جلّ جلاله" پروردگارم، و "محمّد ﷺ" پیامبرم، و "اسلام" دینم، و "قرآن" کتابم، و "کعبه" قبله‌ام، و "امیرالمؤمنین علی" ﷺ امامم و ...»

ج) حضرت علی علیه السلام:

«أنّ العبد إذا ادخل حفرة أتاه ملكان اسمهما منکر و نکیر فأوّل من يسألانه عن ربّه ثمّ عن نبیه ثمّ عن ولیّه فإن اجاب نجا و إن عجز

عذاباه؛^۱ آنگاه که انسان را در قبر می گذارند، دو فرشته به نام منکر و نکیر نزد او می آیند و اولین سؤال آنان درباره ی پروردگار اوست. آنگاه از پیامبر او و سپس از کسی که ولایت او را پذیرفته است. اگر آن وقت پاسخ صحیح گوید، نجات می یابد و اگر از پاسخ عاجز شود، عذابش می کنند».

د) امام صادق علیه السلام:

«يسأل المیت فی قبره عن خمس عن صلاته و زکاته و حجّه و صیامه و ولایته ایانا أهل البیت فتقول الولاية من جانب القبر للأربع: ما دخل فیکن من نقص فعلی تمامه؛^۲ در قبر از مرده پنج سؤال می کنند: از نماز، زکات، حج، روزه و ولایتش نسبت به ما خاندان. پس ولایت، به آن چهار چیز می گوید: هریک از شما کم و کاستی داشتید، کامل کردن آن با من».

ه) از مجموعه روایات که در باب سؤالات قبر که توسط نکیر و منکر پرسیده می شود، وارد شده است، به ۱۲ مورد اشاره شده:

- ۱- خدای تو کیست؟ من ربّک؟
- ۲- پیامبر تو کیست؟ من نبیک؟
- ۳- امامان تو چه کسانی هستند؟
- ۴- برخی از فروع دینی.

^۱ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۵ و ۲۶۶.

- ۵- عمرت که در چه راهی گذشت؟
- ۶- اموالت که از کجا آوردی و در چه راهی خرج نمودی؟
- ۷- قبلهات کجاست و کتابت چیست؟
- ۸- از نمازت که چگونه آن را به جا آوردی؟
- ۹- زکات
- ۱۰- حج
- ۱۱- روزه
- ۱۲- خمس.

از قبر سخت‌تر؛ الذهاب بلازاد

خوب است در این جا حدیثی اخلاقی و تربیتی که بسیار در سبک زندگی انسان می‌تواند تأثیرگذار باشد، عرض کنم:

روزی یکی از علمای یهود، خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و عرض کرد:

إني أسئلك أربع مسائل؛ از شما چهار سؤال دارم.

حضرت فرمودند: «أسئل و إن كانت أربعين؛ بپرس حتی اگر چهل سؤال باشد».

سؤال اول:

پرسید: ۱- مال‌الواجب و مال‌اللوجب؛ واجب چیست و واجب‌تر کدام است؟^۱

^۱ امروزه، واجب در زندگی ما چیست؟ بسیاری از ما به بیراهه می‌رویم و چیزهایی را واجب می‌دانیم که اصلاً مستحب هم نیستند!!

حضرت فرمودند: «أما الواجب فطاعة الله؛ واجب، اطاعت خدا است».

نماز، روزه، حج، خمس، واجب است. در جامعه‌ی ما کسانی هستند که به حج می‌روند، ولی خمس مالشان را نمی‌دهند. به زیارت کربلا می‌روند، ولی خمس نمی‌دهند. به کجا می‌روید؟! مگر امام حسین علیه السلام محتاج زیارت ما است؟ تکلیف واجب‌تان را انجام بدهید و ببینید که خداوند از شما چه انتظاری دارد و در پیشگاه الهی چه وظیفه‌ای دارید، همان را انجام بدهید. واجب، اطاعت خدا است. حجاب برای یک زن مسلمان، واجب است. نماز، روزه و زکات، از امور واجب هستند. واجبات خود را بشناسید و به آن‌ها عمل کنید.

من در همین‌جا خدمت شما عرض می‌کنم که در قیامت، هیچ‌کس را به خاطر ترک "زیارت عاشورا" به جهنم نمی‌برند و در قیامت هم شهادت می‌دهم، ولی روز قیامت، به خاطر ترک "نماز"، انسان‌ها را به جهنم می‌برند. اگر مسجد و حسینیه نساختی، در قیامت از تو سؤال نمی‌کنند، ولی اگر خمس و زکات اموالت را نداده‌ای، تو را به خاطر آن، بازخواست می‌کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«يا علي! إذا رأيت الناس يشغلون بالتوافل فاشتغل أنت بالفرائض؛

ای علی! وقتی دیدی مردم دنیا به مستحبات می‌پردازند، تو به واجبات بپرداز».



| فراز سی و دوم: سؤال قبر | ۶۳ |

امروزه، مردم چه قدر به مستحبات می پردازند و از واجبات فاصله گرفته اند؟!^۱ شخصی می گفت: من ۲۳ میلیون تومان پرچم برای امام حسین علیه السلام خریده ام!

گفتم: چرا چنین کاری کرده ای؟!

گفت: برای امام حسین علیه السلام است و خرج کردن در این راه لازم است. گفتم: چه کسی گفته چنین خرجی لازم است؟! این چه پرچمی است که پولش این قدر است؟!

گفت: این پرچم، زربافت است. ما رشته های طلا در آن به کار برده ایم. گفتم: برادر عزیز! در خواب به سر میبری! خمس اموالت را نمی دهی، آن وقت می روی و برای امام حسین علیه السلام پرچم زربافت می سازی؟! خدا شاهد است، امام حسین علیه السلام از این عمل شما بیزار است.

آیا امام حسین علیه السلام از شما پرچم زربافت می خواهد؟ چنین پرچمی باید تعداد زیادی محافظ داشته باشد که پس از پایان دسته، کسی آن را نددزد و در طول سال پول بدهند و برای آن محافظ بگیرند.

آیا مثلاً اگر کسی زیر این پرچم سینه بزند، به بهشت می رود؟! اگر این پرچم را در شهر بگردانی، مردم ایمان شان به امام حسین علیه السلام بیشتر می شود؟ گفت: این کارها هم باید بشود.

^۱ شخصی در ماه مبارک رمضان، نزد من آمد که مبالغ زیادی خمس بدهکار بود و می گفت: حساب خمس ام ماه مبارک رمضان است. وظیفه ی ما این است که کار مردم را آسان کنیم. من وظیفه دارم که حساب این آقا را انجام دهم و دست به دست کنم، بقیه اش به خود او مربوط است که بپردازد یا نپردازد. روز قیامت هم جواب عملش را، خودش باید بدهد. طرف حساب او، ما نیستیم.

گفتم: این بایدی که شما می‌گویید، از دین نیست! شما یک ریال خمس نداده‌ای، آن وقت ۲۳ میلیون تومان پول داده‌ای و پرچم ساخته‌ای. برخی تابع هوی و هوس خودشان هستند و کاری به دین و عقل و منطق ندارند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: واجب، اطاعت خدا است. «والأوجب منها فترك الذنوب؛ از عمل به واجب مهم‌تر، گناه نکردن است».

خوشا به حال آن‌ها که گناه در زندگی‌شان راه ندارد. امام زمان علیه السلام که شما به عشق ایشان، این کتاب را مطالعه می‌کنید، بارها به شیعیان خود سفارش کرده و فرموده‌اند: «به شیعیان ما بگویید: اخلاص در عمل نشان دهند، ما خودمان به دیدن‌شان می‌آییم».

گاه می‌بینیم که حضرت به یک آدم گمنام سر می‌زنند. ایشان از انسان باتقوا دیدن می‌کنند. به فرموده‌ی مولا علی علیه السلام، روزی را می‌توانید «عید» بنامید که در آن روز، گناه نکرده باشید.

همچنین از برخی بزرگان، نقل است که گفته‌اند: «لیس العید لمن لبس جدید؛ عید به این نیست که شما لباس نو بپوشید».

عید واقعی، عیدی است که انسان بگوید: امروز که مثلاً روز دوشنبه است، من گناه نکرده‌ام و آن روز را جشن بگیریم.



سؤال دوم:

ماالعجیب و ماالأعجب؛ چه چیزی عجیب و چه چیزی عجیب‌تر است؟

حضرت فرمودند:

«أما العجیب الدّنيا و الأعجب منها حبّ الدّنيا؛ عجیب دنیاست و عجیب‌تر از دنیا، وابستگی به آن است».

«دنیا» منزلگاه عجیبی است. آیا دقت کرده‌اید که مساجد این شهر را چه کسانی ساخته‌اند و بانی آن‌ها چه کسانی هستند و الآن کجایند؟
آیا دقت کرده‌اید که چه کسانی در صف‌های جماعت حضور داشتند و چه کسانی به این مساجد رفت و آمد می‌کردند؟
آمار کسانی که در این مساجد شرکت می‌کردند، از بدو تأسیس تاکنون، به بیش از هزاران نفر می‌رسد اما آن‌ها الآن کجایند؟ چه کسی به یاد آن‌هاست؟

دنیا سرای عجیبی است. مردم به چیزهایی دل می‌بندند که بعد مجبورند آن را بگذارند و بروند، به دنبال دنیا می‌دوند تا آن را وسعت دهند.
امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه، به امام حسن علیه السلام می‌فرمایند:
«پسرم! مردم دنیا چند گروهند؛

گروه اول، مثل شتر زمین‌گیر هستند و دنیا چنان آن را به خود مشغول کرده که روی زمین نشسته و نمی‌توانند حرکت کنند.
گروه دوم، مثل سگ‌های هار به جان هم افتاده و برای مطامع

دنیا، در حال پاره کردن یکدیگر هستند.
گروه سوم، سوار شترهای راهوار هستند اما سرگردان‌اند و نمی‌دانند
به کجا باید بروند و به بیراهه می‌روند.
گروه چهارم، کسانی هستند که راه را یافته و در حال طی مسیر
هستند».

دنیا، سرای عجیبی است و نباید فراموش کرد که:
این ملک که می‌بینی گاه از تو و گاه از من جاوید نخواهد ماند، خواه از تو و خواه از من

داستان حضرت عیسیٰ ﷺ و حواریون

علامه مجلسی، خاطره‌ای را از حضرت عیسیٰ مسیح ﷺ نقل می‌کند که
شرح بسیار مفصّلی دارد، اما به طور مختصر خدمت دوستان عرض می‌کنیم:
در حالات حضرت عیسیٰ ﷺ آمده است که:

روزی با حواریون خود از مسیری عبور می‌کردند. به غاری در
دامنه‌ی کوهی رسیدند. جلوی این غار، سه خشت طلا افتاده بود.
حواریون تصمیم گرفتند که این خشت‌ها را بردارند.

حضرت عیسیٰ ﷺ فرمودند: سه روز تأمل کنید تا من به داخل این
شهر بروم، پس از سه روز، برای شما چیزی می‌آورم که به دنیا و
آنچه در آن است، می‌ارزد. طلاها را زمین بگذارید، این‌ها ذخایر
دنیا هستند.

حواریون نشستند و حضرت عیسیٰ ﷺ وارد شهر شد. در ورودی
شهر، خانه‌ی محقری را دید. درب خانه را زد و اجازه‌ی ورود

گرفت. صاحب‌خانه که پیرزنی بود، اجازه‌ی ورود داد. حضرت داخل شد و نشست. پیرزن برخاست که از حضرت عیسی پذیرایی کند، که حضرت دید جوانی لاغراندام و رنگ‌پریده وارد خانه شد، سلام کرد و در گوشه‌ای نشست.

حضرت مسیح ﷺ پرسید: مادر! این جوان کیست؟^۱
پیرزن گفت: پسر من است.

فرمودند: چرا این قدر ضعیف و لاغر و رنگ‌پریده است؟
پیرزن پاسخ داد: او دردی دارد که جز مرگ، درمانی ندارد.
حضرت فرمودند: مگر چیزی هم یافت می‌شود که درمانش فقط مرگ باشد؟!

پیرزن گفت: آری، فعلاً که پسر ما به این درد مبتلا است.
حضرت فرمودند: دردش چیست؟

پیرزن گفت: شوهر خدایبامرز من، خارکن بیابان بود. او از دنیا رفت و تنها سرمایه‌اش که همان ابزار خارکنی بود، برای این پسر به ارمغان گذاشت. این پسر نیز به دنبال کار پدرش رفت و آن را ادامه داد. روزها به صحرا می‌رفت و خارکنی می‌کرد و مقداری خار و هیزم می‌آورد و در بازار می‌فروخت و زندگی ما این‌گونه اداره

^۱ ایشان می‌دانست این جوان با این پیرزن چه ارتباطی دارد، اما سؤال اولیای الهی، استفهام اقراری است. یعنی این که من می‌دانم، ولی می‌خواهم بیرسم تا خودش بگوید و از طرف، اقرار بگیرم. شما می‌دانید فرزندان نماز خوانده، ولی از او می‌پرسید: پسر! نماز خواندی؟ و او پاسخ می‌دهد: آری، خواندم.

اگر کسی از شما بپرسد: شما که نماز خواندنش را دیده‌اید، چرا دوباره می‌پرسید، می‌گویید: می‌پرسم که او بگوید «خواندم»، تا برای خواهران و برادرانش درسی باشد و آن‌ها نیز بروند و نمازشان را بخوانند.

می‌شد. یک روز که برای خارکنی به صحرا رفته بود، حرمسرای سلطان برای تفریح به صحرا آمده بودند. این پسر هم که جوان بود و مجرد، یک لحظه دختر سلطان را دید و عاشق او شد.^۱ آن روز، هنگامی که از سر کار آمد، گفت: مادر! من عاشق دختر سلطان شده‌ام و باید برایم به خواستگاری بروی. به او گفتم: پسر جان! دختر سلطان؟! او با خارکنی چون تو هیچ تناسبی ندارد.

خلاصه، دیگر این پسر سر کار نرفت و روز به روز ضعیف شد و فکر و اندوه و خیالات، او را به این وضع درآورده و دیگر نه کار می‌کند و نه آرامش دارد. روز به روز هم بیشتر از بین می‌رود، نمی‌دانم چه کنم؟ حال شما بفرمایید: آیا برای پسر من، جز مردن، داروی دیگری هست؟!

حضرت علیه السلام فرمودند: آری، درد پسر تو درمان دارد.

پیرزن گفت: درمانش چیست؟

فرمودند: الآن می‌گویم. پسر! بیا جلو.

جوان، جلو آمد و گفت: بفرمایید.

^۱ قرآن کریم مبارزه با علت را توصیه می‌کند. به هرجای قرآن که بنگرید، می‌بینید که خداوند راهکار نجات را بیان فرموده است، در نگاه به نامحرم می‌فرماید: ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ و قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ... (سوره نور، آیات ۳۰ و ۳۱)؛ نظر نیفکن تا این تیر سمی شیطان، تو را مسموم نکند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: نگاه به نامحرم، تیری سمی از جانب شیطان است که به قلب انسان می‌خورد و او را مسموم می‌کند.

| فراز سی و دوم: سؤالِ قبر | ۶۹ |

فرمودند: الآن بلند می‌شوی و به دربار سلطان می‌روی. اگر مأمورها جلوی تو را گرفتند، بگو: من به شخص سلطان کار دارم و هرچه گفتند که درخواست را بگویی، فقط بگو: تنها به سلطان می‌گویم.

وقتی به تو اجازه دادند و نزد سلطان رفتی، به او بگو: من به خواستگاری دختر شما آمده‌ام.

اگر پرسید: برای چه کسی؟

بگو: برای خودم.

هر پاسخی که سلطان به تو داد، بیا و به من بگو.

ولایت حضرت مسیح علیه السلام، در آن جوان اثر کرد و از جا برخاست و حرکت کرد، اما این اضطراب را در دل داشت که اگر به سلطان بگوید من برای خواستگاری دخترت آمده‌ام، دستور دهد جلاد گردن او را بزنند.

با همه‌ی این افکار، به دربار سلطان آمد. مأموران جلوی او را گرفتند. اما او گفت: من کاری خصوصی با شخص سلطان دارم و هرچه اصرار کردند، به آن‌ها چیزی نگفت.

او را به داخل قصر بردند و به سلطان گفتند: جوانی خارکن و رنجور و لاغر با شما کار دارد.

سلطان گفت: بگذارید ببینم کارش چیست.

جوان داخل شد.

سلطان گفت: چه می‌خواهی؟

جوان گفت: به خواستگاری دختر شما آمده‌ام.

سلطان که فردی عاقل بود، پرسید: برای چه کسی و داماد کیست؟
پسر گفت: برای خودم.

سلطان، نگاهی دیگر به صورت این پسر کرد تا ببیند دیوانه نیست
و عقل از سرش نپریده است که این درخواست را دارد. از این رو،
سنگی جلوی راه این جوان انداخت و گفت: جوان! آیا می‌دانی که
مهریه‌ی دختر سلطان، سنگین است؟ مهریه‌ی دختر من، چندین
طبق جواهرات گران‌قیمت است. اگر می‌توانی این مهریه را
بیاوری، دخترم را به تو می‌دهم.

جوان از دربار خارج شد.

سلطان سفارش کرد و گفت: اگر دوباره این جوان آمد، به او
اجازه‌ی ورود بدهید.

جوان خدمت حضرت عیسی علیه السلام آمد و ماجرا را برای ایشان نقل
کرد و درخواست سلطان را به ایشان منتقل کرد.

حضرت عیسی علیه السلام، چند طبق سنگ و آجر و خاک آورد و پارچه‌ای
بر روی آن‌ها انداخت. سپس برای این که خیال جوان را راحت کند،
گوشه‌ای از پارچه را کنار زد. تا جوان زیر پارچه را دید، گفت:
سبحان الله! چه جواهرات گران‌قیمت و بی‌نظیری!

جوان نیز جواهرات را برداشت و با همراهان به دربار سلطان رفتند
و این ظرف‌های جواهر را نزد سلطان بر زمین گذاشتند.

سلطان روپوش ظرف‌ها را کنار زد و جواهراتی را دید که نظیرش
در خزانه‌ی قصر  نیز یافت نمی‌شد.

سلطان احتمال داد که این جوان، گنجی پیدا کرده باشد. از این رو

| فراز سی و دوم: سؤالِ قبر | ۷۱ |

به او گفت: همراهانت را بفرست بروند و خودت بمان، با تو کار دارم.

پس از این که همراهان جوان بیرون رفتند، به او گفت: راستش را بگو، آیا گنج یافته‌ای؟!

جوان گفت: خیر.

سلطان گفت: اگر راستش را نگویی، دستور می‌دهم تا جلاد گردنت را بزند.

گفت: گنجی در کار نیست. آقای، امروز میهمان ما شده بود. از من پرسید مشکل چیست، من هم مشکلم را گفتم و او از من خواست به خواستگاری بیایم. این جواهراتی را که شما می‌بینید، درواقع جواهر نیست، بلکه سنگ و کلوخ خانه‌ی ما است. نمی‌دانم این آقا، با این‌ها چه کرد که تبدیل به این جواهرات شدند.

سلطان که آوازه‌ی حضرت عیسی علیه السلام را شنیده بود و بسیار مشتاق بود که ایشان را ببیند، و احتمال این داد که آن شخص، همان عیسی مسیح علیه السلام باشد، از این‌رو به این جوان گفت: برو و از قول من، خدمت این آقا سلام برسان و بگو: آقا، قدمی به کاخ ما بگذارید، صاحب‌اختیار خودم و فرزندانم شما هستیم، هر فرمانی بدهید، همان را عمل خواهیم کرد.

جوان با خوشحالی، خدمت حضرت مسیح علیه السلام آمد و همه‌ی ماجرا را برای ایشان شرح داد.

حضرت مسیح علیه السلام به دربار سلطان رفتند و سلطان به استقبال ایشان آمد و خیرمقدم گفت.

حضرت ﷺ فرمودند: دخترت را به عقد این جوان در بیاور.
سلطان گفت: چشم^۱، و دختر را به آن جوان داد و عقد هم انجام شد.

همان شبی که امرای مملکت را دعوت کرده بودند و با حضور حضرت مسیح جشن عقدی برپا شده بود، پس از عقد، سلطان از دنیا رفت. تنها فرزند او، همین دختر بود. امیران مملکت گفتند: سلطان که جز این دختر، فرزندی نداشت. الحمدلله امشب داماددار شد و دامادش را پادشاه اعلام می‌کنیم.

به احترام سلطان، مجلس عروسی رسمی به عقب افتاد و فردا صبح، امیران مملکت، تاج پادشاهی را بر سر این جوان خارکن گذاشتند. جوانی که تا دیروز صبح در لباس خارکنی بود، امروز به لباس شاهی در آمد.

حضرت عیسیٰ ﷺ، سه روز در این کاخ، میهمان این جوان بودند و روز سوم، تصمیم گرفتند که از کاخ بروند. یکی از دربان‌ها را صدا کردند و گفتند: به سلطان جوان بگویید که عیسیٰ ﷺ دارد می‌رود.
سلطان جوان دوید آمد و گفت: می‌خواهید به کجا بروید؟ تا من زنده هستم، خدمتگزار شما خواهم بود، مگر می‌گذارم بروید؟!
حضرت فرمودند: من کار دارم و دوستانم در بیرون از شهر منتظر من هستند و باید بروم و به آن‌ها برسم.

^۱ چقدر خوب است که انسان، تابع اولیای الهی باشد. پیامبر ﷺ فرمودند: پدرها! دخترانتان را برای پول و قیافه، شوهر ندهید.

گاه می‌گوییم: صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا رسول‌الله، ولی در عمل، تابع سخن ایشان نیستیم.

| فراز سی و دوم: سؤالِ قبر | ۷۳ |

هرچه آن جوان اصرار کرد، حضرت نپذیرفت و فرمودند: به دوستانم قول داده‌ام و باید بروم. من وظایفی دارم که نمی‌توانم در اینجا بمانم. عده‌ای منتظر من هستند و باید بروم و به آن‌ها برسم. گفت: حال که می‌خواهید بروید، سؤالی از شما دارم. لطفاً به سؤالم پاسخ بدهید. پرسید: شما که به سنگ و کلوخ نگاه می‌کنید، آن‌ها را به جواهر تبدیل می‌کنید و این قدر قدرت دارید، چرا این قدر زاهدانه زندگی می‌کنید؟ و تمایلی به این دنیا ندارید؟! شما که این قدر قدرت دارید، چرا از آن استفاده نمی‌کنید؟!

حضرت پاسخ دادند: این سؤال‌ها چه فایده‌ای برای شما دارد؟ شما زندگی‌تان را بکنید. آرزوی شما، وصلت با دختر پادشاه بود که بیش‌تر از آن هم نصیبتان شد، پادشاهی و حکومت را نیز به شما دادند. بروید و به حکومتان برسید.

جوان گفت: تا پاسخم را نگیرم، شما را رها نمی‌کنم.

حضرت از پاسخ دادن خودداری کردند و جوان اصرار کردند. با اصرار آن جوان، حضرت مسیح علیه السلام فرمودند: جوان! آیا فکر کرده‌ای که این تاجی که اکنون بر سر شماست، سه روز پیش بر سر شخص دیگری بود؟!

دنیایی که این قدر بی‌وفاست که پادشاهی را زیر خروارها خاک می‌برد و جوان خارکنی را پادشاه می‌کند و هیچ ثباتی ندارد، پس چگونه به این دنیا دل ببندم؟! این دنیا، سرای عجیبی است.

تا حضرت این را فرمودند: آن جوان گفت: آقا صبر کنید، با شما کاری دارم، و به سوی اتاق دوید. پس از چند لحظه دیدند،

درحالی که لباس خارکنی را به تن کرده، از اتاق خارج شد و با حضرت مسیح علیه السلام همراه شد و گفت: برویم.

حضرت فرمودند: کجا؟

گفت: در خدمت شما.

فرمودند: مگر تو آرزوی وصلت با دختر سلطان را نداشتی؟ به بیشتر از آن هم رسیدی، حال چه می‌گویی؟

گفت: آن زمان که این آرزو را در سر می‌پروراندم، افکارم چنین نبود. اما اکنون به حقیقت رسیده‌ام و همراه حضرت حرکت کرد و از کاخ خارج شد.

در خارج شهر، حواریون که در دامنه‌ی آن کوه منتظر حضرت بودند، به استقبال آنان آمدند.

حضرت فرمودند: جواهری را که گفتم بعد از سه روز برایتان می‌آورم که به دنیا و آنچه در آن است می‌ارزد، این شخص است.^۱

امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمودند:

«والأعجب منها حبّ الدّنيا؛ عجیب‌تر از دنیا، حبّ به دنیا است.»

یعنی انسان به این دنیایی که هیچ ثباتی در آن نیست، وابسته شود و تعلق خاطر پیدا کند. 

^۱ آری، انسانی که به معرفت برسد، از نظر ارزش معنوی، قیمت ندارد.

سؤال سوم:

«ما القریب و ما الأقرب؟؛ چه چیزی به ما نزدیک، و چه چیزی به ما نزدیک‌تر است؟»

حضرت امیر علیه السلام فرمودند:

«أما القریب القيامة و الأقرب منها الموت؛ آن چه نزدیک است، قیامت و آن چه نزدیک‌تر است، مرگ است.»

اولیای الهی، قیامت را نزدیک می‌بینند. علی علیه السلام می‌فرماید: از نظر من، قیامت نزدیک است و نزدیک‌تر از آن، مرگ است. مرگ خیلی به انسان‌ها نزدیک است.

شخصی، برای من تعریف کرد و گفت:

روزی در خیابانی به نانوائی رفته بودم. یک نفر جلوی من ایستاده بود.

نانوا به او گفت: چند نان می‌خواهی؟

گفت: چهار تا و پول را داد. نان را گرفت و روی تخته‌ی نانوائی گذاشت تا خنک شود. ناگهان دیدم، عقب‌عقب به طرف من آمد.

گفتم: آقا! آقا! دیدم تمام شد! و چشم‌هایش بسته شد. او را کف نانوائی خواباندم و همه دور و برش ریختند و به اورژانس زنگ زدند، ولی تمام کرده بود. مثل این که سال‌ها بود از دنیا رفته است.

مرگ از قیامت، به ما نزدیک‌تر است.

سؤال چهارم:

«ما الضَّعْبُ و ما الْأَصْعَبُ؛ سخت چیست و سخت‌تر کدام است؟»

علی علیه السلام که حلال مشکلات است، چه چیزی را سختی می‌داند؟!

حضرت فرمودند:

«أما الضَّعْبُ القبر؛ ای مردم! قبر منزلگاه سختی است.»

تا نرفته‌اید، نمی‌فهمید چه خبر است. حتی آنان که شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند، برایشان سخت است.

در روایت وارد است که قبر برای برخی، چاله و گودالی از گودال‌های جهنم، و برای برخی، باغی از باغستان‌های بهشت می‌شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: آن‌چه سخت است، قبر است. قبر جایگاه سختی است. اگر به شما بگویند: یک هفته از خانه بیرون نیا، با این که تلفن و تلویزیون هست، زن و فرزند در کنارت هستند، بر شما چه می‌گذرد؟

ما را می‌خواهند به سرایی ببرند که هیچ‌کس آن‌جا نیست و هیچ امکاناتی برای ما وجود ندارد و جای حرکت کردن هم نداریم.

حضرت فرمودند:

قبر جای سختی است اما از قبر سخت‌تر، والأصعب منه الذَّهاب بلا

زاد؛ بی‌زاد و توشه وارد قبر شدن است.

عوامل و موانع عذاب قبر

بجاست که در این‌جا اشاره‌ای به بحث‌های گذشته داشته باشیم:

در روایات آمده است که چند چیز موجب عذاب قبر می‌شود؛

۱- اولین مورد، غیبت کردن است که متأسفانه نُقل مجالس برخی از ما مسلمانان و متدینان است.

۲- سخن‌چینی و نَمّامی نیز موجبات عذاب قبر انسان را فراهم می‌کند.

۳- سومین مورد، پرهیز نکردن از نجاست است. مخصوصاً در روایات آمده است: کسانی که اهل طهارت و نجاست و پاکی نیستند و از نجاسات اجتناب نمی‌کنند، این آلودگی دنیوی آنان، عذاب قبر در عالم برزخ را برایشان به ارمغان می‌آورد.

۴- مورد چهارم، بداخلاقی است. افراد بداخلاق، چه نسبت به خانواده و چه نسبت به مردم، کاسب بداخلاق، مسئول بداخلاق، زن بداخلاق، شوهر بداخلاق، همه بدانند که اگر با این اخلاق بد بمیرند، عذاب قبر در انتظار آنهاست.

درد را گفتیم؛ حال درمان درد را نیز بگوییم. اما چیزهایی که عذاب قبر را برمی‌دارد، علاوه بر این که باید این رذائل اخلاقی را کنار بگذاریم،

۱- **شهادت چهل مؤمن**؛ در روایات آمده است که اگر کسی از دنیا برود و چهل نفر مؤمن، به خوبی و ایمان او شهادت بدهند، خدا به برکت این شهادت، عذاب قبر را از او برمی‌دارد.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

«وقتی کسی از دنیا برود و چهل مؤمن به خوبی او شهادت بدهند

و بگویند: «اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً»، خداوند می‌گوید: چهل نفر

انسان خوب، شهادت به خوبی او دادند، من حیا می‌کنم که او را عذاب کنم».

شاید برای جوانان ما سؤالی مطرح شود که: اگر چهل نفر شهادت به خوبی یک انسان فاسق فاجر متمرّد بدهند چه می‌شود؟
اولاً مؤمن واقعی دروغ نمی‌گوید و در رودربایستی و خجالت قرار نمی‌گیرد تا فردی شراب‌خوار بتواند از او درخواست کند که برای من بنویس: «اللهم إنا لانعلم منه إلا خيراً». اگر مؤمن باشد، نمی‌نویسد.

اما اگر کسی که فسقش پنهان است و شخص مؤمن نمی‌داند که او فاسق است و خوبی او را نوشت و شهادت داد، فقهاء می‌فرمایند: این شهادت به ظاهر او است و ظاهرش ایمان و تشیع است، اما باطنش فاسق است، خداوند اسباب مغفرت فسق باطنی او را فراهم می‌کند.

۲- تلقین؛ و آن در سه جا برای میت بسیار مؤثر است که معمولاً دو جای آن را مردم نمی‌گویند.

اول؛ قبل از مردن شخص است و در حالت سکرات او است. به جای این که در آن هنگام، شیون کنیم، به او شهادتین و اسامی اهل بیت (علیهم‌السلام) و ولایت را تلقین کنیم که آن لحظه، لحظه‌ی حسّاسی است.

دوم؛ زمانی است که او را در قبر گذاشتند و قبل از این که لحد بر روی او بگذارند، که در این موقع مرسوم است و تقریباً برای همه‌ی اموات مؤمن، تلقین می‌خوانند.

سوم؛ هنگامی که سر قبر را پوشاندند، مستحب است یکی از دوستان و

یا اقربای میّت، بایستد و یک بار دیگر تلقین را برای او بخواند.
می‌گویند تلقین دادن در این سه وقت، موجب رفع عذاب قبر می‌گردد.
۳- تربت سیدالشهداء علیه السلام؛ نکته‌ی دیگر این‌که، وصیّت کنید مقداری از تربت امام حسین علیه السلام در کفن‌هایتان بگذارند. این عمل، سیره‌ی بزرگان ما بوده است. آیت‌الله مرعشی نجفی، مراجع تقلید، بزرگان روحانیت شیعه نیز این وصیّت را داشته‌اند.

۴- نماز در وقت؛ محافظت در اوقات نماز، عذاب قبر را برطرف می‌کند.
۵، ۶ و ۷- صدقه دادن، قرآن خواندن و مداومت در تسبیح؛ این موارد، موجب رفع عذاب قبر است.

۸- ذکر، خصوصاً تسبیح؛ زیاد ذکر «سبحان‌الله» بگویید. ای کسانی که از عذاب قبر وحشت دارید، سعی کنید زبانتان ذاکر باشد، چه به «تسبیحات اربعه» و چه تنها «سبحان‌الله» گفتن.

داستان شیخ عباس قمی

روزی مرحوم حاج شیخ عباس قمی در وادی‌السلام صدای عذاب شدن شخصی را شنید و تا مدتی به هم ریخت. من این ماجرا را از فرزند ایشان، آیت‌الله محدّث‌زاده، شنیدم.

مرحوم آیت‌الله محدّث‌زاده در حالات پدرشان مرحوم حاج شیخ عباس قمی صاحب کتاب وزین مفاتیح‌الجنان نقل می‌کند:

پدر ما صبح‌های جمعه برای زیارت قبور، به وادی‌السلام می‌رفتند.

یک روز صبح جمعه، پدرم با حالی آشفته و مضطرب از وادی السلام برگشتند. مادرم از ایشان پرسید: آقای حاج شیخ! کسی به شما چیزی گفته و یا اتفاق افتاده است؟

پدرم کمی تأمل کردند و پاسخی ندادند. مادرم اصرار زیادی کرد. پدرم که حال صحبت کردن نداشت و حتی میل به غذاخوردن را هم از دست داده بود، گفت: امروز داشتم در وادی السلام قدم می‌زدم و فاتحه می‌خواندم که ناگهان از دور، صدایی مثل صدای ناله‌ی شتری را شنیدم که دارند او را داغ می‌کنند.^۱

با خود گفتم: نزدیک‌تر بروم شاید عرب‌های عشایر آمده‌اند در وادی السلام و دارند شتر داغ می‌زنند و به آن‌ها بگویم دست از این کار بردارید و از خدا بترسید و به حیوان ظلم نکنید. از این‌رو، به دنبال این صدا رفتم و این صدا بی‌وقفه ناله می‌کرد. همین‌طور به راهم ادامه دادم تا به کنار قبری رسیدم، دیدم در حال دفن جنازه‌ای هستند و صدای ناله از این جنازه بلند است. اما این صدا را هیچ گوهی نمی‌شنود.^۲



^۱ عرب‌ها در قدیم رسم داشتند که حیواناتشان را با یک چیز فلزی داغ می‌کردند و نشانه‌ای بر او می‌گذاشتند که گم نشود. دست و پای حیوان را می‌بستند و این فلز داغ شده را روی تن این حیوان بیچاره می‌گذاشتند و این حیوان ناله‌ی جان‌سوزی سر می‌داد.

^۲ صدای این ناله‌ها آنقدر بلند است که ما نمی‌شنویم. همان‌طور که گفتم، شاید این لطف خداست؛ زیرا حاج شیخ عباس قمی یک صبح جمعه این صدا را می‌شنود، تا مدت‌ها آشفته‌حال می‌گردد و این صدا، زندگی او را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

داستان سید جمال الدین گلپایگانی

آیت الله العظمی سید جمال الدین گلپایگانی، شاگرد مرحوم میرزا جهانگیرخان قشقایی و سید علی قاضی بود. او یکی از عرفا و علمای بزرگ اصفهان بود. مرحوم حضرت امام علیه السلام در دوران جوانی، شاگردی این مرد عارف را کرده بود. آیت الله بروجردی هم شاگرد میرزا جهانگیرخان بود.

میرزا جهانگیرخان، به برخی از شاگردان خود توصیه می کرد که برای تربیت روح، هفته ای یک شب به قبرستان تخت فولاد اصفهان بروند و برنامه هایی به آن ها داده بود که مثلاً در آن شب فلان دعا را بخوانید و فلان ذکر را بگویید و فلان نماز را بخوانید.

مرحوم آیت الله سید جمال الدین گلپایگانی می گوید:

«من در یک شب جمعه که برف سنگینی در اصفهان آمده بود، بنا به توصیه ی استاد، جانماز و کتابم را برداشتم و به قبرستان تخت پولاد رفتم.^۱»

^۱تخت پولاد واقعاً قبرستان عجیبی است. مثل همین دارالسلام شیراز که واقعاً جای تأسف دارد که این مکان با آن همه افتخاری که برای شیراز دارد، روز هم انسان می ترسد وارد قبرستان کهنه ی آنجا بشود؛ زیرا آنجا پاتوق عده ای افراد گمراه و غافل شده است. در این دارالسلام افرادی همچون سرباز گمنام محمود دهدار، عبدالغفار خویی و بزرگان علماء و اولیاء دفن اند و آبروی شیراز به حساب می آید. روزی در قم، یکی از مدرسان حوزه علمیه به من گفت: شما بزرگانی در دارالسلام شیراز دارید و این قبرستان با این وضع اسف بار رها شده است. این قبرستان بعد با این وصف آسف بار رها شده است. این قبرستان بعد از حرم های احمد بن موسی، محمد بن موسی و امامزاده های دیگر، افتخار شیراز است. متأسفانه نمی دانم چرا مسئولین از بازسازی و مرمت این مکان غفلت می کنند که البته در این ایام مشغول کارهایی شده اند، اما باید در این کار تسریع صورت گیرد.

پیرمردی در این قبرستان زندگی می‌کرد که قاری قرآن بود و اموات را تلقین می‌داد. به سراغ او رفتم و دیدم که در اتاقش است. رفتم جلو و به او گفتم: اجازه می‌دهید امشب در اتاق شما در کنارتان بمانیم و به کار و عبادت و ذکر و دعای خودمان مشغول باشیم؟

گفت: بفرمایید.

داخل اتاق او شدم و در گوشه‌ای از اتاق جانمازم را پهن کردم و مشغول نماز شدم. در همین حال، دیدم درب اتاق پیرمرد را می‌کوبند. پیرمرد درب را باز کرد. چند نفر، جنازه‌ای را آورده بودند و گفتند: ما جنازه‌ای آورده‌ایم، آن را امشب در اینجا می‌گذاریم، شما محبت کن تا هر وقت که بیدار هستی، بالای سر این جنازه قرآن بخوان و اجرت پیرمرد را هم دادند و گفتند فردا می‌آییم و محل قبر را آماده می‌کنیم و میت را دفن می‌کنیم.^۱

^۱ در آن زمان سردخانه‌ای هم نبوده است. البته باید عرض کنم که گاه چقدر انسان از دیده‌ها می‌افتد! تا در این دنیا هست، عزیز است. اما همین که مُرد، و از دنیا رفت، بچه‌ها می‌گویند: سریع جنازه را از خانه بیرون ببرید، ما در این خانه زندگی می‌کنیم! آف بر این دنیا. همان پدری که عزیز بود و کار می‌کرد و پول بدست می‌آورد، حالا که مُرده و دستش از دنیا کوتاه است، دیگر در خانه‌ی خودش هم جا ندارد. من در همین شیراز، کسی را سراغ دارم که پس از مرگش، بچه‌هایش می‌گفتند: اگر این جنازه در خانه باشد، ما اینجا زندگی نمی‌کنیم! (پدر بیچاره‌ای که همه چیزشان از اوست!) جنازه را بردارید و به سردخانه ببرید؟! بی‌انصاف‌ها! اقلّاً یک شب او را در خانه نگاه دارید و بالای سرش قرآن بخوانید؛ زیرا او اکنون از دنیا رفته و نیاز به انس دارد و آغاز جدایی‌اش از دنیاست. روحش را با خواندن قرآن و دعا و نماز، آرامش دهید. این جنازه اگر روزی هم کمی ضرر و زیان داشت، اما اکنون که مرده، هیچ ضرر و زیانی برای شما

| فراز سی و دوم: سؤالِ قبر | ۸۳ |

جنازه را سپردند و رفتند. پیرمرد شروع کرد به قرآن خواندن بالای سر آن جنازه.

آقای سیدجمال‌الدین گلپایگانی می‌فرماید:

ناگهان دیدم درب اتاق باز شد و دو مأمور وارد شدند.

آقای سیدجمال‌الدین گلپایگانی، چیزهایی دیده و تعریف می‌کند که من بالای منبر نمی‌گویم! زیرا برخی ظرفیت شنیدن آن را ندارند. ایشان می‌گویند:

این مأموران درحالی که نیزه‌های کوتاهی در دست داشتند، وارد شدند. از سر این نیزه‌ها، آتش فوران می‌کرد و گویا از چشمان آنان نیز آتش می‌خروشید.^۱

شغل این مُرده چه بود، من نمی‌دانم. این دو مأمور آمدند درحالی که ابروهای آنان چنان تیز بود که گویا با این ابروهایشان دیوار را می‌شکافتند. سر تابوت را برداشته و کفن میت را باز کردند و آن میت زنده شد. آن پیرمرد، هیچ یک از این ماجراها را نمی‌دید و داشت قرآن می‌خواند.

پایشان را روی سینه‌ی این میت گذاشته و آن نیزه‌هایی را که آتش از آن فوران می‌کرد، داخل حلق این میت فرو می‌کردند. با

ندارد.

^۱ در روایات داریم که نکیر و منکر بر افراد منحرف این‌گونه ظاهر می‌شوند. در دنیا هرچه می‌توانی گناه می‌کنی، حرمت پدر و مادرت را می‌شکنی، به همسرت ظلم می‌کنی، به فرزندت ستم روا می‌داری و حق مردم را نمی‌دهی، هنگام مردن و حضور در قبر، اولِ گرفتاری است.

این عمل، آتش در تمام وجود او فرو می‌رفت و نعره‌هایی می‌زد که تخت پولاد اصفهان به لرزه افتاده بود. چنان فریادهایی می‌زد که در و دیوار می‌لرزید و استغاثه می‌کرد که کسی به دادش برسد.

آیت‌الله سیدجمال‌الدین گلپایگانی می‌گوید:

از شدت وحشت، قدرت حرکت و حتی سخن گفتن از من گرفته شد. نه می‌توانستم حرف بزنم و نه می‌توانستم کاری انجام دهم و حرکتی نکنم. تنها با انگشت دست به این پیرمرد اشاره می‌کردم که به دادِ این میّت برسد.

آن پیرمرد هم اصلاً متوجه میّت نبود و مشغول قرآن خواندن بود و اشاره‌های من بی‌فایده بود.

دیدم اگر اینجا بمانم، خودم از ترس می‌میرم و نمی‌توانم دیدن این عذاب‌ها را تحمل کنم. آنان عمودهایی از آتش داشتند و آن را بر فرق آن میّت می‌زدند و او نعره می‌زد، گویا آتش به اعماق وجود او فرو می‌رفت.

لذا چهار دست و پا، خود را به در اتاق رسانده و قفل در را گشودم تا خود را از این اتاق به بیرون برسانم و حداقل ناظر این عذاب‌ها نباشم.

پیرمرد مرا دید، برخاست و به دنبال آمد و دستم را گرفت و گفت: سید! در این وقت شب کجا می‌خواهی بروی؟ در این برف تلف می‌شوی! برو بنشین به عبادتت برس.

من که نمی‌توانستم حرفی بزنم و راه هم نمی‌توانستم بروم، با دست اشاره می‌کردم که این میّت را نگاه کن و ببین دارند چه به

روزگارش می‌آورند!! آن پیرمرد هم که نه چیزی می‌دید و نه صدایی می‌شنید، به من گفت: برو بنشین و دعایت را بخوان و مرا کشان‌کشان بر سر سجاده‌ام بازگرداند.

دیدم اگر بمانم، خودم می‌میرم. چند دقیقه تأمل کردم و درحالی‌که پیرمرد مشغول خواندن قرآن بود، دوباره خود را کشان‌کشان به درب اتاق رسانده و آن را باز کردم و خودم را بیرون انداختم.

با اینکه فاصله‌ی تخت پولاد و مدرسه‌ای که من در آن درس می‌خواندم زیاد نبود، ولی ساعت‌ها روی برف زمین می‌خوردم و به زحمت برمی‌خاستم و خودم را روی برف‌ها می‌کشاندم تا به مدرسه رسیدم.

مدتی سید جمال‌الدین گلپایگانی بیمار شد و مرحوم جهانگیرخان قشقایی، استاد عرفان، برای درمان ایشان می‌آمد؛ زیرا استاد در طب قدیم هم مهارت داشت.

پس از اینکه سید کمی بهبود یافت، استاد به او گفت:

سید جمال! یک لحظه پرده را برایت کنار زدند، طاقت دیدن اسرار را نداشتی، قیامت چه خواهی کرد؟

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من هست از پس پرده گفتگوی من و تو
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من چون پرده برافتد نه تو مانی و نه من

امیدواریم که خداوند نکیر و منکر ما را بشیر و مبشر قرار دهد و امیدوارم خداوند بعث، حشر و نشر ما را با اهل بیت علیهم‌السلام قرین گرداند.

داستان مرحوم حضرت آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری یزدی (فرزند مرحوم آیت‌الله العظمی حائری یزدی، پدر عیال حاج آقا مصطفی خمینی)، با آیت‌الله مرعشی نجفی بسیار مانوس بودند.

آیت‌الله مرعشی می‌فرماید:

هنگامی که آیت‌الله حاج شیخ مرتضی حائری از دنیا رفت، شب لیلۃ‌الدفن ایشان، نمازی و سوره‌ی یاسینی خواندم و هدیه به روح ایشان کردم و گفتم: خدایا! مقامات حاج شیخ مرتضی را در عالم برزخ به ما نشان بده. همان شب خواب دیدم که ایشان در شکل و شمایل یک جوان و بسیار سرحال، با لباسی زیبا در باغی قدم می‌زند. تا مرا دید، به استقبال آمد. فهمیدم که این عالم برزخ است. گفتم: آقای شیخ مرتضی! از مردن چه خبر؟ ایشان شروع کردند به تعریف کردن که:

«من بیمار شدم، ملک‌الموت آمد و دست به بدنم کشید و رفته‌رفته روح از بدنم خارج شد تا به حلقم رسید و هنگامی که روح از بدنم جدا شد، فریاد همسر و بچه‌ها و اطرافیانم در کنار بسترم بلند شد. مرا غسل داده و کفن کردند، قبرم را آماده کرده و مرا در قبر گذاشته و تلقین دادند و لحد را گذاشته و بر روی من خاک ریختند. وقتی که همه رفتند، روح من، در بالای سرم زانوی غم به بغل

گرفته بود.^۱ در این حالِ سرگشتگی و تحیر، ناگهان صدای پای آمدن دو نفر را از پایین پایم شنیدم. آنقدر آن صداها وحشتناک بود که می‌خواست زهره‌ام آب شود.^۲ این صداها آمد و آمد تا به من رسید. دیدم دو وجود سراسر آتش به من نزدیک می‌شوند و هیچ کاری از من ساخته نبود و در برابر این‌ها تسلیم محض بودم. در همین عالم سرگشتگی، صدای پای آمدن کسی را از بالای سرم شنیدم. این صدا هرچه نزدیک می‌شد، آرامش من بیشتر و اضطرابم کمتر می‌شد. صدا آمد و هرچه نزدیک‌تر می‌شد، این دو وجود آتشین از من فاصله می‌گرفتند و دورتر می‌شدند، تا اینکه آن صدا به من رسید و آن دو وجود آتشین کاملاً ناپدید شدند. دیدم وجودی سراسر نور و زیبایی است. سلامی کرد و من پاسخ سلامش را دادم.

فرمود: حاج شیخ مرتضی حائری، ترسیدی؟!

گفتم: آقا، خیلی ترسیدم.

فرمود: مرا شناختی؟

گفتم: خیر، نشناختم. شما کیستید؟

فرمودند: شیخ مرتضی حائری! من علی بن موسی الرضا هستم. تو

^۱ خیلی لحظه‌ی سختی است، وقتی انفصال از دنیا و تمام تعلقات آن و ورود به عالم قبر و عالم جدید و بلا تکلیفی و سرگردانی است و نمی‌داند چه بر او می‌گذرد.

^۲ از هر کس به اندازه‌ی امکاناتش توقع دارند. یک کارگر ساده که نماز و عبادتش را انجام داده، خدا به همان اندازه از او قبول می‌کند. از یک شخص تاجر انتظار دیگری دارند، از یک طلبه انتظاری بالاتر دارند و از یک آیت‌الله، انتظاری بالاتر از بقیه دارند. این‌طور نیست که حساب همه را یکسان برسند و هر کس را به حساب امکاناتش محاسبه می‌کنند.

در ایام زندگانی‌ات، ۳۸ مرتبه به مشهد و به زیارت ما آمدی، اکنون
من بر خود لازم می‌دانم که ۳۸ بار به دیدن تو بیایم. این اولین بار
بود که آمدم و دیگر ناراحت نباش. دیگر کسی به تو تعرض
نمی‌کند.

فراز سی و سوم: قیامت

وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ، وَالْبَعْثَ حَقٌّ، وَأَنَّ الصِّرَاطَ
حَقٌّ، وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ، وَالْمِيزَانَ حَقٌّ، وَالْحَشْرَ حَقٌّ،
وَالْحِسَابَ حَقٌّ، وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ، وَالْوَعْدَ
وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ؛

و گواهی دهم که زنده شدن پس از مرگ حق است، و
برانگیخته شدن حق است، و صراط حق است، و مرصاد
(کمین گاه) حق است، و میزان حق است، و حشر (در
قیامت) حق است، و حساب حق است، و بهشت و دوزخ
حق است، و وعده و تهدید درباره آن دو حق است

امام علیه السلام در این فراز از زیارت به مسلم بودن وقوع قیامت اشاره کرده و با
نام بردن از برخی وقوف و مراحل آن، اصل قطعی بودن آن را اثبات
می نماید.

لذا با عنایت به این که مواقف یاد شده، هریک از اتفاقاتی است که در
عالم قیامت ایجاد می شود، مقدمه‌ی مختصری را پیرامون معاد و یاد قیامت،
عرض کرده و سپس به بررسی هر یک از موقف‌های مورد اشاره در کلام
امام علیه السلام می پردازیم.

یاد قیامت

یاد قیامت، یکی از عوامل مؤثر در وارستگی انسان است؛ کسی که معاد را فراموش نکند، متقی و پارسا خواهد بود؛ چرا که همه‌ی اعمال و رفتارش را تحت مراقبت ویژه قرار می‌دهد و سعی و تلاش همه‌جانبه دارد تا آن‌ها را بر رضایت و خشنودی خداوند استوار نماید.

خداوند متعال به پیامبر برگزیده‌اش داوود علیه السلام فرمان می‌دهد تا براساس حق و عدم تبعیت از هوس دآوری نماید.

﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مِّمَّا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾^۱؛ ای داوود ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم پس میان مردم به حق دآوری کن و زنده‌ار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت خواهند داشت».

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نکته‌ی زیبا توجه داده و فرموده است:

«أَنْ أَخُوفَ مَا أَخَافَ عَلَيْكُمْ أَثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ، وَ طَوْلُ الْأَمَلِ. فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ. وَأَمَّا طَوْلُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ^۲؛ هراسناک‌ترین چیزی که می‌ترسم دامن‌گیر شما گردد، دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوی دراز؛ اما زیان پیروی از هوای

^۱سوره ص، آیه ۲۶.

^۲نهج‌البلاغه، خطبه ۴۲.

نفس آن است که راه حق و حقیقت را می‌بندد و اما زیان آرزوی طولانی آن است که سبب فراموشی آخرت خواهد شد.

پس انسان اگر از قید و بند هوای نفس، خود را جدا کند، می‌تواند برنامه‌های اخروی را با کمک عقل تنظیم نماید و هنگامی که روح و روان انسان براساس یاد قیامت پرورش یابد، چنین باوری ضمانت اجرایی می‌شود که همه‌ی عقاید و اخلاق و کردار و رفتار خود را بر اساس این ویژگی پایه‌گذاری نماید.

یاد قیامت به معنای علم به قیامت است، و اگر کسی علم حقیقی به قیامت داشته باشد، حتماً جهنم و جهنمیان را خواهد دید، و چنین انسانی غیر از برکات اعتقادی، اخلاقی و رفتاری، دیگر گناه نمی‌کند؛ چرا که خاستگاه گناه، فراموشی قیامت است. کار شیطان آن است که اولاً یاد خدا و قیامت را از قلب انسان گرفته و سپس در آن تخم‌گذاری می‌کند. یاد قیامت، حضور دائمی قلب است.

حضرت آیت‌الله العظمی جوادی آملی از مرحوم علامه طباطبائی رحمه‌الله نقل می‌نمودند که ایشان می‌فرمودند:

«ممکن است انسان عمری تحت ولایت شیطان باشد و نداند. در این هنگام باید از عبادت یک عمر خود استغفار کند. اگر واقعاً یاد قیامت و (ذکری‌الذکر)^۱ در جان انسان نشسته باشد، چنین انسانی آتش را می‌بیند».

^۱ تفسیر تبیان، ج ۱۰، ص ۴۰۲.

خود هنر دان، دیدن آتش عیان نی گپ دلّ علی النار دُخان^۱

اگر انسان دود را مشاهده و به وسیله‌ی آن بر آتش استدلال کند، این هنر نیست؛ بلکه حرف و گپ است. هنر آن است که آتش را ببیند.

جوانی به رسول اکرم ﷺ عرض کرد: من به قیامت یقین دارم. پیامبر ﷺ فرمودند:

«هر چیزی نشانه‌ای دارد، نشانه‌ی یقین تو چیست؟»

گفت:

گویا بهشت و اهل آتش را می‌بینم و صدای دوزخ را همچون زوزه‌ی سگ می‌شنوم.^۲

رسول اکرم ﷺ در برابر ادعای آن جوان فرمود این چنین چیزی، شدنی نیست. او سپس از پیامبر ﷺ خواست دعا کند تا به شهادت نائل شود. حضرت دعا فرمود و او در یکی از جبهه‌های اسلام علیه کفر، به شهادت رسید.

موانع یاد معاد

اما باید گفت، اموری نیز سبب می‌شوند که انسان از آخرت غافل شود که به چند نمونه اشاره می‌نماییم:

۱- شبهات اعتقادی

^۱ مثنوی مولوی، دفتر ششم، ص ۹۹۸.

^۲ اصول کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲- پندارهای باطل فکری

۳- رفاه‌طلبی و اسراف و اِتراف

۴- دل‌بستن به خوشی‌ها و عیش و نوش و هوس‌رانی.

۵- ثروت‌اندوزی بی‌حدومرز و حبّ دنیا.

۶- دشواری راه و خستگی انسان. و...

به طور کلی می‌توان از موارد یاد شده بعنوان عوامل گمراه کننده و بازدارنده‌ی از «یاد قیامت» نام برد که می‌بایست انسان برای برطرف کردن و کنار زدن پرده‌های مذکور، کمر همّت را بسته و از هیچ تلاشی فروگذار نکند.

معاد، جسمانی است یا روحانی؟

در اینکه آیا معاد جسمانی است و یا روحانی، سه طرز تفکر و دیدگاه وجود دارد:

۱- گروهی می‌گویند: معاد فقط روحانی است! این بحث، مربوط به فلاسفه‌ی یونان؛ مثل ارسطو، افلاطون و فلاسفه‌ی مشاء است که می‌گویند: «استخوان‌های انسان پس از مرگ پوسیده شده و گوشت و پوست بدن او، خوراک موریانه می‌شود و دیگر آن جوهره و عنصر شکل نمی‌گیرد و این انسان دیگر تمام می‌شود و همراهی روح با بدن در دنیا، برای رسیدن به بخشی از اهداف روح است. لذا یک زندگی روحانی را شروع می‌کند».

این سخن اکثریت فلاسفه‌ی مشاء است.

۲- عده‌ای قائل به معاد جسمانی‌اند و می‌گویند معاد، فقط جسمانی است.

۳- نظریه‌ی سوم که مربوط به عده‌ای از بزرگان تشیع و اهل سنت می‌باشد؛ مانند شیخ طوسی، شیخ مفید، علامه حلی و... این است که:

معاد هم روحانی و هم جسمانی است؛

و مقصود از معاد جسمانی در کلام علماء شیعه، همین نظر می‌باشد. اما جهت روشن شدن بهتر مسأله، چند آیه از قرآن و چند مورد از روایات اهل بیت علیهم‌السلام را بیان می‌نماییم.

شواهدی از آیات

۱. خداوند در سوره قیامت می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾^۱؛ آیا آدمی می‌پندارد که ما استخوان‌هایش را گرد نخواهیم آورد؟ آری! قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

در تفسیر این آیه آمده است:

خداوند می‌فرماید آیا انسان نمی‌داند که ما استخوان‌های او را جمع می‌کنیم؟ این بدن پوسیده را دوباره به شکل اولیه درمی‌آوریم؟ آیا نمی‌داند که ما این قدرت را داریم که حتی خطوط سر انگشتان او را دوباره مثل اول تنظیم کنیم؟!

^۱ آیات ۳ و ۴.

یکی از معجزه‌های قرآن همین است. امروزه، در مسائل پلیسی و امنیتی دنیا، تنها راهی که می‌توان هر فرد را جداگانه مشخص کرد، خطوط سر انگشتان آن‌ها است. برخی مردم قیافه و تُن صدایشان شبیه به هم است. گاه دو خواهر، دو برادر و یا یک دوقلو، مثل سببی هستند که از وسط به دو نیم شده باشند. اما خطوط سر انگشتان آن‌ها متفاوت است.

این اعجاز را خداوند ۱۴۳۷ سال قبل روشن می‌فرماید. این انگشت‌نگاری در عالم پلیسی، بیش از شصت یا هفتاد سال نیست که انجام می‌شود! اما خداوند در آن زمان می‌فرماید:

ما خطوط سر انگشتان شما را دوباره جمع می‌کنیم.
شما فکر می‌کنید که ما نمی‌توانیم شما را جمع کنیم و به صحنه‌ی
قیامت بیاوریم؟! ما حتی خطوط سر انگشتان‌تان را دوباره طراحی
می‌کنیم.

در روایتی، شأن نزول این آیه، این‌گونه بیان شده که:

پیامبر اکرم ﷺ همسایه‌ای داشتند به نام علی بن ابی ربیع. این
فرد از منکران معاد بود.

روزی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: از قیامت به من خبر بدهید
که چگونه است و کی خواهد بود؟

پیامبر ﷺ فرمودند قیامت این‌گونه است که مردم برای حسابرسی
می‌آیند... و مفصلاً درباره‌ی فلسفه‌ی قیامت با علی بن ابی ربیع
صحبت کردند.

درنهایت، پس از یک صحبت استدلالی و بیان ادله‌ی معاد، علی بن

أبی ربیعہ گفت: یا محمد! اگر قیامت را حتی با چشم خود ببینم، باز باور نمی‌کنم و به تو ایمان نمی‌آورم.^۱

در حین بحث، هنگامی که به پیامبر ﷺ گفت: خداوند این استخوان‌های پوسیده را چگونه دوباره طراخی می‌کند و باز می‌گرداند، این آیه نازل شد:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعُ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ﴾؛ انسان فکر می‌کند که ما نمی‌توانیم استخوان‌هایش را جمع کنیم؟! یا رسول‌الله! ما خطوط سر انگشتان این‌ها را هم جمع می‌کنیم و دوباره طراخی می‌کنیم.

این آیه به طور وضوح و صریحاً، دلالت بر معاد جسمانی دارد و می‌فرماید که نه تنها استخوان‌های انسان را جمع می‌کنیم، بلکه می‌توانیم ظریف‌ترین و ویژه‌ترین خصوصیات جسم انسان، مانند خطوط سر انگشتان را نیز برگردانده و تنظیم نماییم.

۲. ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِمُتُؤْمِنُونَ قَالِ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ

لَيَطْمَئِنُّ قَلْبِي...﴾^۲؛ «و یاد کن آنگاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمودند: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد...».

حضرت ابراهیم ﷺ با خدای خود صحبت کرد و گفت: خدایا! چگونه مرده را زنده می‌کنی؟!

^۱ این روایت را مراغی همچنین روح‌المعانی و تفسیر صافی با تفاوتی اندک نقل نموده‌اند.

^۲ سوره بقره، آیه ۲۶۰.

در اینجا خداوند به یک سؤال مقدر نیز پاسخ می‌دهد و آن این‌که، ممکن است به ذهن کسی بیاید که مگر حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان نداشت که خدا مرده را زنده می‌کند؟ و اگر ایمان داشت، چرا پرسید؟!

در این آیه، حضرت ابراهیم علیه السلام به این سؤال پاسخ داده است و می‌گوید: خدایا! ایمان دارم و می‌دانم، ولی می‌خواهم قلبم آرام شود^۱.

خطاب به ابراهیم شد: «أَوَلَمْ تُؤْمِنْ؟»؛ مگر ایمان نیاورده‌ای؟

عرض کرد: «بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»؛ آری، اما می‌خواهم قلبم آرام گیرد. دستور رسید: ای ابراهیم! چهار پرنده را انتخاب کن و سر آن‌ها را ببر و گوشت‌های آنان را با هم درآمیز و هر قسمت از این گوشت‌ها و پره‌های مخلوط شده را، در یک بلندی بگذار و سرها را در دست بگیر و هریک را صدا بزن.

ابراهیم همین کار را کرد و از هر قسمت، مقداری گوشت آمد و روی هم جمع شد و همان پرنده‌ی سابق ساخته شد.

خطاب شد: ابراهیم! ما این‌گونه مرده‌ها را زنده می‌کنیم.

فکر نکنید که این فرد مُرد، پوسید، خاک شد و خاکش بر باد رفت! آری، بدن خاک می‌شود و باد هم این خاک را جابه‌جا می‌کند، اما خداوند

^۱ گاه انسان چیزی را می‌داند اما نسبت به آن آرامش قلبی ندارد. مثلاً شما می‌خواهید فرزندتان را تشویق کنید. به او می‌گویید: فرزندم! اگر این کار را کردی، من هزار تومان به تو می‌دهم. فرزندتان را با این‌که می‌داند که این پول را می‌دهید اما در عین حال می‌پرسد: آن هزار تومان کجاست؟ شما هم آن هزار تومان را به او نشان می‌دهید و آن را لبه‌ی طاقچه می‌گذارید و به او می‌گویید: اگر این کار را که گفتم کردی، این هزار تومان مال توست و این برای کودک، اطمینان قلبی می‌شود.

می‌فرماید: روز قیامت، ما دوباره همین خاک‌های پراکنده را جمع کرده و به شکل اولش درمی‌آوریم و او را دوباره زنده می‌کنیم.

امروزه، برخی حجت بهشت و جهنم را زیر سؤال می‌برند و می‌گویند: جهنمی نیست، روح ناراحت است؛ عذاب نیست، کجا انسان را عذاب می‌کنند؟! کجا کسی را می‌برند و می‌سوزانند؟ روح معذب قرار می‌گیرد و یا روح در آسایش است، این‌گونه نیست.

امروزه، این چرندیات در برخی مراکز به ظاهر علمی ما توسط افراد خودباخته، وارد مغز دانشجوها می‌شود، درحالی که نص صریح قرآن دلالت بر معاد جسمانی دارد.

۳. «أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ»^۱؛ مگر آدمی ندانسته است که ما او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم پس به ناگاه وی، ستیزه‌جوی آشکار شده است.

شان نزول این آیه، در مورد ابی بن خلف، از منافقان سرسخت مخالف با پیامبر(ص) است. ابی بن خلف، استخوان پوسیده‌ای را از قبرستان برداشت و آمد مقابل پیامبر ﷺ ایستاد و این استخوان را در دستش خورد کرد. سپس این استخوان‌های نرم شده را فوت کرد و در هوا پراکنده نمود. سپس گفت: یا محمد! معاد این است؟! این استخوانی که الآن در دست من پودر شد و تبدیل به پودر گردید و آن پودر هم در فضا پراکنده شد، خداوند چگونه این را

^۱ سوره یس، آیه ۷۷.

دوباره باز می گرداند؟ چگونه شما می گویند که مردم دوباره در روز قیامت باز می گردند؟ و کدام عقل آن را می پذیرد؟! خداوند در دنباله ی آیه می فرماید:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَتَسِيَّ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾^۱؛ و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد گفت چه کسی این استخوان ها را که چنین پوسیده است زندگی می بخشد؟ رسول ما! ابی بن خلف برای ما مثال می زند و استخوان پوسیده را جلوی تو می آورد و له می کند و می گوید خدا چگونه خلق می کند؟! او جرأت پیدا کرده و برای من مثال می آورد؟! درحالی که آفرینش خودش را فراموش کرده که چه بوده است؟! می گوید: «مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»، چه کسی این استخوان پودر شده را دوباره می آفریند؟! برای خدا چنین مثالی می آورید؟! اکنون ببینید خداوند چه منطقی را به کار می برد.

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۲؛ بگو همان کسی که نخستین بار آن را پدید آورد و اوست که به هر [گونه] آفرینشی داناست»

رسول ما! به ابی بن خلف بگو: شما را کسی خلق می کند که نخستین بار شما را آفرید. بار اول چه کسی تو را آفرید؟ همو دوباره تو را خلق می کند ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾، خدا به هر گونه

^۱ سوره یس، آیه ۷۸.

^۲ همان، آیه ۷۹.

آفرینشی، عالم و آگاه است. آیا خداوندی که بار اول انسان را آفرید و نمونه او را دارد، نمی‌تواند برای بار دوم او را خلق کند؟!

اگر امروز استخوان پوسیده‌ای از او به یادگار مانده، روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود و خاکی هم وجود نداشت؛ پس همان کسی که او را از عدم آفرید، مجدداً آفرینش استخوان پوسیده برایش آسان‌تر است و اگر هم که فکر می‌کنید این استخوان پوسیده وقتی خاک شد و در همه جا پراکنده گردید چه کسی می‌تواند اجزاء آن را بشناسد و از مناطق مختلف جمع‌آوری نماید، پاسخ روشنی دارد؛ او از هر مخلوقی آگاه است و تمام ویژگی‌های آن‌ها را می‌داند ﴿وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾.

در آیات دیگر قرآن نیز شبیه همین تعبیر می‌فرماید: ما بار اول شما را بدون نمونه خلق کردیم، آیا بار دوم با وجود نمونه، نمی‌توانیم شما را خلق کنیم؟!

این استدلال قرآن بر معاد جسمانی است. هر کس اشکال کرد که معاد جسمانی اشکال دارد، به او بگویید:

چه کسی تو را آفرید؟ همان که نخستین بار تو را آفرید، بار دیگر هم می‌تواند تو را خلق کند.

البته داستان عزیر علیه السلام و اصحاب کهف نیز دال بر معاد جسمانی است که از باب اختصار از آن عبور می‌کنیم.

۴. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»^۱؛ ما شما را از خاک آفریدیم و در آن باز می گردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم». خداوند در این آیه که داستان مکالمه ی بین موسی علیه السلام و فرعون است، تعبیری بسیار واضح و بین در توحید و معاد داشته و کاملاً فشرده، گذشته، حال و آینده ی انسان ها را به تصویر کشیده که: همه از خاک به وجود آمده و به خاک باز می گردیم و بار دیگر، از خاک برانگیخته می شویم.

۵. «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۲؛ و [هم] آنکه رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست و در حقیقت خداست که کسانی را که در گورهايند برمی انگیزد»

برخی از آیات قرآن، اشاره به برانگیخته شدن انسان ها از قبرها دارند. یکی از آن آیات، همین آیه ی مورد بحث است. کاملاً مشخص است که قبر جایگاه جسم آدمی بوده و این تعبیر ذات اقدس اله دلیل روشنی بر معاد جسمانی و روحانی است و بیانگر این حقیقت است که همان جسم مادی مجدداً زندگی را از سر می گیرد.

۶. «وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ»^۳؛ «و در صور دمیده خواهد شد پس بناگاه از گورهای خود شتابان به سوی پروردگار خویش می آیند». این آیه به خوبی به معاد جسمانی اشاره کرده می فرماید خاک ها و

^۱ سوره طه، آیه ۵۵.

^۲ سوره حج، آیه ۷.

^۳ سوره یس، آیه ۵۱.

استخوان‌های پوشیده به فرمان پروردگار، لباس حیات در تن می‌پوشند و از قبر سر برمی‌آورند و برای محاسبه و محاکمه در آن دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند و همان‌طور که همه با یک صیحه مُردند، با یک نفخه زنده می‌شوند.

و از این آیات استفاده می‌شود که پایان جهان و آغاز جهان دیگر، هر دو با یک جنبش انقلابی صورت گرفته و از هر کدام به "نفخه‌ی صور" تعبیر شده است.

۷. ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^۱

«می‌گویند ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاه‌مان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند».

در این آیه‌ی شریفه، خداوند، حال کافران و منکران معاد را برای بشر به تصویر کشیده و می‌فرماید پس از نفخ صور (آیه‌ی ۵۱ همین سوره که بحث آن گذشت) و دوباره زنده شدن انسان‌ها، منکران رستاخیز و معاد می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاه‌مان برانگیخت و اعتراف به وعده‌ی تخلف‌ناپذیر الهی می‌کنند.

خداوند این صحنه را گویا برای انسان‌ها به تصویر کشیده و قبرها را به خوابگاه تشبیه می‌کند و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب؛ چنان‌که در حدیث معروف از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که فرمودند:

^۱ همان، آیه ۵۲.

«کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون»^۱؛ آن چنان که می خوابید، می میرید و آن چنان که از خواب برمی خیزید، زنده می شوید».

این تعبیر هم، دلیل دیگری بر جسمانی و روحانی بودن معاد است؛ چرا که اگر فقط روحانی بود، دیگر مسأله‌ی مرقد، مفهومی نداشت.

۸. نعمت‌های مادی بهشت:

آیات بسیاری در قرآن، از تعدّد انواع نعمت‌های مادی بهشتی مثل میوه‌ها، نهرها، ارائک (تخت‌ها)، انواع نوشیدنی‌ها، ظهور انواع لباس‌ها، درختان مختلف و انواع لذت‌های جسمانی دیگر سخن می‌گوید که یقیناً نمی‌شود همه‌ی آن‌ها را بر معانی مجازی حمل نمود. این‌ها نعمت‌های مادی هستند که با معاد جسمانی تناسب دارند و تعداد آن‌ها بسیار است که فقط به چند مورد اشاره می‌کنیم:

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ»^۲؛ «و هر کس را که از مقام پروردگارش بترسد، دو باغ است».

«ذَوَاتَا أَفْنَانٍ»^۳؛ «که دارای شاخساران‌اند».

«فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ»^۴؛ «در آن دو [باغ] دو چشمه روان است».

«فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ»^۵؛ «در آن دو [باغ] از هر میوه‌ای دو گونه است».

^۱ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۸.

^۲ سوره الرحمن، آیه ۴۶.

^۳ همان، آیه ۴۸.

^۴ همان، آیه ۵۰.

^۵ همان، آیه ۵۲.

﴿مُتَكِينٍ عَلَىٰ فُرَشٍ بِطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾^۱؛ «بر بسترهایی که آستر آن‌ها از ابریشم درشت‌بافت است تکیه کنند و چیدن میوه [از] آن دو باغ [به آسانی] در دسترس است».

﴿فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ﴾^۲؛ «در آن دو، میوه و خرما و انار است».

﴿حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ﴾^۳؛ «حورانی پرده‌نشین در [دل] خیمه‌ها».

﴿لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ﴾^۴؛ «دست هیچ انس و جنی پیش از ایشان به آن‌ها نرسیده است».

﴿مُتَكِينٍ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضِرٍ وَعَبَقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾^۵؛ «بر بالش و فرش نیکو تکیه زده‌اند».

۹. مجازات گناهکاران:

آیاتی از قرآن که از کیفیت و چگونگی مجازات‌ها و کیفر گناهکاران سخن می‌گوید. این مجازات‌ها نیز جنبه‌ی جسمانی داشته و اگر معاد تنها روحانی باشد، باید تمام آیات را به معانی مجازی حمل کرد و حال اینکه مجوزی برای این کار نیست.

﴿وَأَصْحَابُ الشَّامِلِ مَا أَصْحَابُ الشَّامِلِ * فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ * وَظِلٍّ مِنْ

^۱ همان، آیه ۵۴.

^۲ همان، آیه ۶۸.

^۳ همان، آیه ۷۲.

^۴ همان، آیه ۷۴.

^۵ همان، آیه ۷۶.

يَحْمُومٌ * لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٌ^۱؛ «و یاران چپ کدامند یاران چپ در
[میان] باد گرم و آب داغ و سایه‌ای از دود تار، نه خنک و نه
خوش».

معلم دوم، ابونصر فارابی می‌گوید:

ای کاش ارسطو زنده بود و این منطق قرآن را می‌شنید و دیگر
نسبت به معاد جسمانی شبهه نمی‌کرد. عرض کردیم که فلاسفه
یونان، نوعاً معاد جسمانی را قبول ندارند.

شواهدی از روایات

در روایات نیز به وقوع معاد جسمانی و روحانی اشارات لطیفی شده است
که به چند نمونه اشاره می‌نماییم.

۱. در کتاب شریف احتجاج، از امام صادق علیه السلام روایتی نقل شده به این
مضمون که:

فردی از حضرت پرسید: آیا روح بعد از خروج از قالب خود،
متلاشی می‌شود و از بین می‌رود یا باقی می‌ماند؟ حضرت
صادق علیه السلام فرمودند: «روح پس از خروج از بدن، باقی مانده تا
هنگام نفخه صور فرا رسد. در این هنگام، تمام چیزها که یکی از
آن‌ها روح است، فانی می‌شود و دیگر نه حاسه‌ای است و نه حسی
و نه محسوسی. سپس مدبر این عالم، اشیاء را به صورت اولیه

^۱ سوره واقعه، آیات ۴۱ تا ۴۴.

بازگشت می‌دهد؛ هم‌چنان که در ابتدای امر آنان را ابداع و انشاء فرمود و این امر پس از گذشت ۴۰۰ سال از نفخه صور که نفخه ممات است، در نفخه حیات انجام می‌پذیرد».

فرد سؤال‌کننده پرسید: چگونه مبعث واقع می‌شود و حال آنکه بدن پوسیده و اجزاء و اعضای آن متفرق شده و هر عضوی، به جایی رفته است؟ عضوی از بدن را حیوانات درنده و قسمتی را وحوش و قسمتی دیگر را گیاهان خورده‌اند و عضوی از آن، خاک شده و از آن دیوارها و بناها ساخته شده است؟!!

حضرت فرمودند: «یقیناً آنکه در انشای خلق اولیه قدرت داشته است که بدن انسان را از «هیچ» بسازد و او را مصور کند، بدون آنکه مثالی قبل از خلقت او داشته باشد، چنین کسی می‌تواند و قادر بر این است که این انسان را بازگرداند؛ همان‌گونه که ابتدا از «هیچ» موجود کرده است.»

سؤال‌کننده مجدد گفت: بیشتر توضیح دهید.

حضرت فرمودند: «به درستی که روح پس از خروج از بدن در محل و مکان خود مقیم می‌شود؛ روح نیکوکار در روشنی و وسعت کامل و روح بدکار و گناهکار در تنگنا و ظلمت به سر می‌برد و بدن خاک می‌شود؛ چنان که انسان از خاک خلق شده است. آنچه درندگان خوردند و یا تغذیه‌ی گیاهان شده، مجدداً به خاک برمی‌گردند که اصل و منشأ اوست و نزد آن کسی که مبالغه ذره‌ای در ظلمات زمین از او پنهان نیست، محفوظاند؛ یعنی در آن وقت که بخواهد، آنان را مانند اول باز می‌گرداند».

سپس حضرت فرمودند: «هنگامی که بعث و برانگیختن مردگان می‌خواهد شروع شود، خداوند بارانی که باران نشور و برانگیختن است، بر زمین می‌باراند. پس همان‌گونه که کاشفان طلا، طلا را از دل خاک بیرون می‌آورند و با آب، اجزای ریز طلا را از خاک جدا می‌کنند، اجزای خاک‌شده‌ی هر بدنی از سایر خاک‌ها که آن‌ها نیز اجزای بدن‌های دیگری هستند، جدا و با هم جمع می‌شوند. پس روح در این هنگام دوباره به اذن خداوند توانا به بدن خاکی و عنصری خود ملحق می‌شود و به اذن پروردگار، این بدن به همان صورت اولیه برمی‌گردد و هیچ عضوی از اعضای آن، نقصان ندارد. پس در این هنگام که مجدداً به اذن خدا متول شده است، هیچ چیزی را که قبلاً به جا آورده است، نمی‌تواند منکر شود»^۱.

۲. عن عمار بن موسی، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سئل عن المیت یبلی جسده؟ قال: نعم، حتّی لا یبقی لحم ولا عظم الا طینته الّتی خلق منها، فانّها لا تبلی، تبقی فی القبر مستدیره حتّی یخلق منها کما خلق أوّل مرّة^۲؛ از امام صادق عليه السلام درباره‌ی پوسیده شدن بدن میت سؤال شد. ایشان فرمودند: «آری، [می‌پوسد] تا جایی که دیگر گوشتی و استخوانی از او باقی نمی‌ماند مگر طینت او که از آن خلق شده است؛ پس به درستی که طینت او در قبر نمی‌پوسد تا آنکه دوباره مثل خلقت اوّلش از همان طینت خلق [و محشور] شود».

^۱ احتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبری، ج ۲، ص ۳۵۰.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۴۳.

۳. صفوان بن جمّال از امام صادق علیه السلام نقل می کند که:

«روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمودند: ای جبرئیل! به من نشان بده که خدا بندگان را در روز قیامت چگونه مبعوث می کند؟ جبرئیل عرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله، الآن نشان می دهم. سپس با حضرت به سوی مقبره‌ی بنی ساعده خارج شدند. جبرئیل آمد و بر سر یکی از قبرها ایستاد و به صاحب آن قبر گفت: «به اذن خداوند از قبرت خارج شو».

پس از آن قبر، مردی خارج شد درحالی که خاک سرش را پاک می کرد و می گفت: «واحسرتا! واحسرتا! و او معذب و هلاک بود». سپس به او گفت: «داخل قبر شو». پس او به قبرش داخل شد. سپس به سراغ قبر دیگری رفت و به صاحب آن قبر نیز گفت: «به اذن خدا از قبر برخیز». پس جوانی، درحالی که خاک سرش را پاک می کرد و می گفت «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله و أشهد أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور». سپس جبرئیل گفت: ای محمد! پروردگار، بندگان را در روز قیامت این گونه مبعوث می کند».^۱

۴. حدیث معراج که خود، دربردارنده‌ی تعابیر بسیار بزرگ و جامع و زیبایی از عالم پس از مرگ است، مؤید مناسبی برای این مطلب است. در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله را به بهشت برده و از جهنم عبور دادند و برخی از نمونه‌های عذاب را ایشان مشاهده فرمودند.

^۱ بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۲۴۶.

حضرت عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام روایت کرده که فرمودند:

«پدرم به واسطه‌ی آباء گرامش از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرد که فرمودند: من و فاطمه علیهما السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدیم. پس ایشان را در حالتی که سخت می‌گریست، یافتیم. من عرض کردم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله! چه باعث شده که شما این چنین گریه می‌کنید؟ در پاسخ فرمودند: ای علی! شبی که مرا به آسمان بردند (معراج)، زنانی از امتم را در عذابی شدید، نگریستم و آن وضع برای من سخت گران آمد. گریه‌ام از جهت عذاب سخت آنان است که به چشم خویش وضعشان را دیدم (شرح واقعه بدین قرار است):

* زنی را به مویش در دوزخ، معلق، آویخته بودند که مغز سر او می‌جوشید.

* زن دیگری را دیدم که به زبانش در جهنم آویزان بود و آتش در حلقوم او می‌ریختند.

* زن دیگری را مشاهده کردم که او را به پستان‌هایش آویخته بودند.

* و دیگری را دیدم که گوشت بدن خویش را می‌خورد و آتش در زیر او شعله می‌کشید.

* زنی دیگر را دیدم که پاهایش را به دست‌هایش زنجیر کرده بودند و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط بودند و زنی را دیدم که کور و لال که در تابوتی از آتش است و مخ او از بینش خارج می‌شود و همه بدنش قطعه‌قطعه از جذام و برص (خوره و پیسی) است.

* زن دیگر را مشاهد کردم که در تنّوری از آتش به پاهایش
آویزان است.

* زنی را دیدم که گوشت بدنش را از پس و پیش با قیچی آتشین
می‌بریدند.

* دیگری را دیدم که صورت و دست‌هایش آتش گرفته و مشغول
خوردن روده‌های خویش است.

* زنی را دیدم که سرش سر خوک و بدنش بدن حمار است و
هزار هزار نوع او را عذاب می‌کنند.

* زنی را به صورت سگ دیدم که از عقب به شکم او آتش
می‌ریزند و از دهانش بیرون می‌ریزد و فرشتگان با گرزهایی آتشین
بر سر و پیکر او می‌زدند.

پس فاطمه علیها السلام به پدرش عرض کرد: ای حبیب من، و ای نور
دیدگانم، به من بگو که اینان چه کرده بودند و رفتارشان چه بود
که به این عقوبت گرفتار شدند؟!

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای دختر عزیزم!

* اما آن زنی که به موی سرش معلق در آتش بود؛ آن فردی بود
که موی سر خویش را از نامحرمان نمی‌پوشانید.

* اما آن زنی که به زبانش آویخته بود؛ او کسی بود که با زبان،
شوهر خویش را آزار می‌داد.

* آن که به پستان‌هایش آویزان بود؛ شوهرداری بود که از آمیزش
با شوهرش پرهیز داشت.

* اما آنکه به پاهایش معلق در دوزخ بود؛ کسی بود که بدون اذن

همسر خود، از خانه بیرون می‌رفت.

✽ اما آن زنی که گوشت بدن خویش را می‌خورد؛ آن بود که خود را برای نامحرمان زینت می‌کرد.

✽ اما آنکه دست و پایش را به هم زنجیر کرده بودند و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط بودند؛ زنی بود که درست وضو نمی‌ساخت و لباسش را از آلودگی به نجاست، تطهیر نمی‌کرد. غسل جنابت و حیض به جای نمی‌آورد. خود را نظیف نمی‌ساخت و به نماز اهمیت نمی‌داد.

✽ اما آن کر و کور و لال، زنی بود که از غیر شوهر خویش، دارای فرزند شده بود و به شوهر خود نسبت می‌داد.

✽ آنکه گوشت بدنش را با مقراض‌ها (قیچی‌ها) می‌بریدند؛ پس وی زنی بود که خود را در اختیار مردان اجنبی می‌نهاد و خود را به آن‌ها عرضه می‌نمود.

✽ اما آن زنی که سر و رویش آتش گرفته بود و مشغول خوردن روده‌های خود بود؛ آن کسی بود که دلّالی جنسی (عمل منافی عفت) به حرام می‌کرد.

✽ اما آنکه سرش، سر خوک و بدنش بدن حمار بود؛ آن زنی بود که سخن‌چینی به دروغ می‌نمود.

✽ اما آنکه رخسارش رخسار سگ بود و آتش در دُبر او می‌ریختند و از دهانش بیرون می‌آمد؛ آن زنی آوازه‌خوان و نوحه‌گر و حسود بود.

آنگاه پیامبر(ص) فرمودند: وای بر زنی که شوی خویش را به

غضب آورد و خوشا به حال بانوئی که شوهرش از او راضی باشد^۱.

این انواع عذاب و انواع متفاوت دیگری که در روایات دیگر به وفور از آن یاد شده، همگی دال بر وقوع معاد، به صورت جسمانی و روحانی است.

«وَأَشْهَدُ أَنَّ النَّشْرَ حَقٌّ:

و گواهی دهم که زنده شدن پس از مرگ حق است».

نشر؛

همان گونه که عرض کردیم، آنچه امام علیه السلام در این قسمت از زیارت با عنوان نشر و بعث از آن یاد می کند، همان وقوع قیامت است و با توجه به آیات کریمه ی قرآن، «نشر» از نام های قیامت است.

نشر: زنده کردن

«نشر» در لغت، معانی مختلفی دارد که از مهمترین آنها «باز کردن و گسترده نمودن» است.

اما در اصطلاح که بحث ما نیز همین است (بحث مردگان)، به معنی «زنده کردن اموات» است.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در تفسیر آیه ی شریفه

^۱ شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۹-۱۱.

﴿وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾^۱؛ «و از روزی پروردگار بخورید و به سوی اوست نشور»

می‌فرماید:

نشور و نشر، زنده کردن مرده است بعد از مردنش، و اصل این ماده از «نشر الصحيفة و الثوب إذا بسطهما بعد طيهما؛ باز کردن کاغذ و لباس در وقتی که آن‌ها را بعد از آنکه پیچیده بودند باز کنند و بگسترند» گرفته شده است. و قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَالِلَّهِ النُّشُورُ﴾ یعنی زنده نمودن مردگان به خدا رجوع کرده بدین نحو که اموات را از زمین خارج و برای حساب و جزاء زنده می‌کند.

همچنین در نهاییه ابن اثیر آورده است که در حدیث دعا وارد شده است: «لک المَحْیَا و المَمَات و إِلِیک النشور. یقال: نشر المیت ینشر نشوراً، إذا عاش بعد الموت؛ و أنشره الله أی أحیاه؟ (ای خداوند!) زندگی و مرگ برای توست، و نشور بسوی توست. گفته می‌شود: مرده نشور پیدا کرد، یعنی بعد از مردن زندگی پیدا کرد».

همچنین در کتاب صحاح اللغة می‌فرماید:

«و نشر المتاع و غیره ینشره نشرًا بسطه، و منه ریح نشور و ریح نشر، و نشر المیت ینشر نشوراً، أی عاش بعد الموت، قال الاعشی: حتی یقول الناس ممّا رأوا یا عجباً للمیت النّاشر، و منه یوم النشور، و أنشروهم

^۱ سوره ملک، آیه ۱۵.

^۲ نهاییه ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۴.

الله، اَی اَحْیَاهُمْ^۱؛ و نشر کرد متاع را یا غیر آن را، یعنی بگسترده و پهن کرد، و از همین باب است که می‌گویند: باد گسترده و بادهای گسترده و پهن شده. و مرده نشور نمود، یعنی بعد از مرگ، زندگی و حیات پیدا کرد؛ و اَعْشَى گوید: تا به جایی که مردم از آنچه می‌بینند می‌گویند: اِی عَجَب از مرده‌ای که زنده شده و زندگانی می‌کند و از همین باب است یوم نشور. و خداوند ایشان را نشر کرد، یعنی زنده کرد».

ایضاً در کتاب اقرب‌الموارد آمده است:

«و نشر الثوب و الکتاب نشرًا: بسطه خلاف طواه، و الله الموتى نشرًا و نشورًا: اَحْیَاهُمْ فَكَأَنَّهُمْ خَرَجُوا و نشروا بعد ما طووا^۲؛ و نشر کرد کتاب را یا لباس را، یعنی باز کرد، بر خلاف پیچید آن را، و نشر کرد خدا مردگان را، یعنی زنده کرد، مثل آنکه مردگان خارج شدند و باز و گسترده شدند بعد از آنکه به هم در پیچیده بودند».

با عنایت به مطالب یاد شده باید گفت که عالم نشر یعنی عالم زندگی و حیات؛ پس از آنکه مردم در سیر اِلَی‌الله به فناء می‌رسند، مجدداً از فناء به بقاء حرکت کرده و مانند نامه و یا طاقه‌ی پارچه در هم پیچیده، مجدداً بازمی‌گردند و احاطه‌ی علمی بر اعمال خود پیدا می‌کنند و مورد حساب و سؤال قرار می‌گیرند. در عالم نشر، تمام نابودشده‌ها، بود می‌شوند و مخفیات ظاهر می‌گردد و انسان بر همه‌ی اعمال خود و عبادات و معاصی و نیت و

^۱ صحاح اللغة، ج ۱، ص ۴۰۵.

^۲ اقرب‌الموارد، ج ۲، ص ۱۳۰۰.

اخلاق و ملکات و عقائد خود واقف می‌شود.

شواهدی از قرآن

۱- «وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فُسْقَنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَخْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ»^۱؛ و خدا همان کسی است که بادهای را روانه می‌کند پس [بادهای] ابری را برمی‌انگیزند و [ما] آن را به سوی سرزمینی مرده راندیم و آن زمین را بدان [وسیله] پس از مرگش زندگی بخشیدیم رستاخیز [نیز] چنین است».

آیه‌ی فوق از جهاتی، دلیل بر مسأله‌ی معاد است: اولاً از نظر سیر تکاملی موجودات و ثانیاً، از نظر پدیدار شدن چهره‌ی حیات از زمین مرده. این آیه‌ی شریفه انسان را متوجه این نکته می‌کند که صحنه‌ی معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است... جالب این‌که: در حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ چنین می‌خوانیم:

یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول‌الله! کیف یحیی الله الموتی و ما آیه ذلک فی خلقه؟ ای رسول خدا! چگونه پروردگار، مردگان را زنده می‌کند و نشانه و نمونه‌ی آن در جهان خلقت چیست؟

پیغمبر ﷺ فرمودند:

«اما مررت بوادی اهلک ممحلا ثم مررت به یهتز خضراً؟؛ آیا از سرزمین قبیله‌ات گذر نکرده‌ای درحالی که خشک و مرده بوده، و سپس از آنجا عبور کردی درحالی که از خرمی و سرسبزی گویی به حرکت در آمده؟»

^۱ سوره فاطر، آیه ۹.

فقلتُ: نعم! یا رسول الله: گفتم آری ای پیامبر خدا ﷺ.

قال: فکذلک یحیی الله الموتی و تلک آیتُهُ فی خلقه؛ فرمودند:
این گونه خداوند مردگان را زنده می کند و این نمونه و نشانه‌ی او
در آفرینش است»^۱.

درواقع قانون حیات و مرگ همه جا شبیه یکدیگر است، کسی که با چند
قطره باران، زمین مرده‌ای را زنده می کند، و شور و جنبش و حرکت در آن
ایجاد می کند و این کار را همه سال و گاه هر روز تکرار می نماید، این توانائی
را دارد که انسان‌ها را نیز بعد از مرگ زنده کند، همه جا مرگ به دست او
است و حیات نیز به فرمان اوست.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر این آیه‌ی شریفه می فرماید:

«و به همین جهت بعثت در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به
احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال
یک دوره زندگی را شروع می کند، و در آخر می میرد، یعنی بعد از
آنکه در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، دوباره در بهار و تابستان
جنب و جوش خود را از سر می گیرد و در پائیز رو به خزان می رود، و
در زمستان به کلی از عمل می ایستد. انسان‌ها هم همین طورند،
وقتی دوران زندگی شان در زمین به سر رسید و مردند، دوباره در
روز قیامت بعد از آنکه زنده شدند، و از قبرها درآمدند، روی زمین
منتشر می شوند، لذا فرمودند: «كَذَلِكَ النُّشُور»^۲.

^۱ تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۴۰۹.

^۲ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۷، ص ۲۶.

۲- «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرّاً وَ لَا نَفْعاً وَ لَا يَمْلِكُونَ مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً»^۱؛ «آنان غیر از خداوند برای خود معبودانی برگزیدند، معبودانی که چیزی را نمی‌آفریدند، بلکه خودشان مخلوقند و مالک زیان و سود خویش نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش‌اند». خداوند در این آیه‌ی شریفه و آیات قبل و بعد از آن، بحثی در مورد مبارزه با شرک و بت‌پرستی مطرح نموده و ادعاهای بی‌پایه‌ی بت‌پرستان درباره‌ی بت‌ها و اتهامات آن‌ها درباره‌ی قرآن و شخص پیامبر ﷺ را پاسخ می‌گوید.

پنج مسأله و اصل بسیار مهم که برای همه‌ی انسان‌ها دارای جایگاه ویژه‌ای است (سود، زیان، مرگ، زندگی، رستاخیز) را مطرح فرموده و بر عدم قدرت و اختیار بت‌ها حتی در یکی از موارد یاد شده در مورد خودشان تأکید می‌نماید.

منطق غلط مشرکین را رسوا نموده، روشن می‌کند که مشرکین به دنبال موجودی هستند که هیچ‌گونه اختیاری از خودش، در مورد خودش ندارد چه برسد به دیگران؟!!

این بت‌ها نه تنها در دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمی‌کنند که در قیامت نیز کاری از آن‌ها ساخته نیست.

نکته‌ی نهفته شده در آیه نسبت به زندگی دوباره پس از مرگ است و در بیان آن باید گفت: هنگامی که خالق، مخلوقی را می‌آفریند و مالک موت،

^۱ سوره فرقان، آیه ۳.

حیات، سود و زیان اوست، می‌بایست از خلقت او هدفی داشته باشد و این هدف در مورد انسان‌ها بدون قبول رستاخیز امکان‌پذیر نیست؛ چرا که اگر با مردن انسان‌ها همه چیز پایان یابد، زندگی پوچ خواهد بود و دلیل بر این است که آن خالق، حکیم نبوده.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا» یعنی مالک مرگ نیستند تا آن را از پرستندگان خود و یا از هر کس که بخواهند دور کنند، و نیز مالک حیاتی نیستند تا از هر کس بخواهند آن را بگیرند و یا به هر کس که بخواهند بدهند، و نیز مالک نشور هم نیستند تا مردم را به دلخواه خود مبعوث و زنده کرده و در مقابل کرده‌هایشان آنان را جزا بدهند و اله آن کسی است که مالک این امور باشد.^۱

۳- «وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْتُ مَطَرًا سَوًّا أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا»^۲؛ «آن‌ها [مشرکان مکه] از کنار شهری که باران شرّ، بارانی از سنگ‌های آسمانی بر آن باریده بود [دیار قوم لوط] گذشتند؛ آیا آن را نمی‌دیدند؟! [آری می‌دیدند] ولی به رستاخیز ایمان نداشتند».

خداوند در این آیه‌ی شریفه به ویرانه‌های قوم لوط که بر سر راه مردم (حجاز به شام) قرار گرفته و درس زنده‌ای از سرنوشت تلخ و دردناک آلودگان و مشرکان است، اشاره نموده و علت این سرنوشت را این می‌داند که اگر آن‌ها به زندگی پس از مرگ معتقد باشند، اعتقادی بسیار سست و بی‌پایه

^۱ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۲۴۵.

^۲ سوره فرقان، آیه ۴۰.

دارند، به نحوی که در روح آنها و همچنین در برنامه‌های زندگی‌شان اثر نمی‌گذارد. به همین دلیل همه چیز را بازیچه می‌گیرند و جز به هوس‌های زودگذر خود نمی‌اندیشند.

۴- «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا»^۱؛ «او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و خواب را مایه‌ی استراحت و روز را وسیله‌ی حیات و تحرک».

هرچند آیه دارای نکات زیبا و قابل تأملی است، لیکن مورد بحث ما، جمله‌ی پایانی آیه‌ی شریفه است که خداوند می‌فرماید:

«روز را وسیله‌ی حیات و تحرک دوباره‌ی شما قرار دادیم».

این تعبیر بسیار زیبا اشاره‌ای به گسترش روح به هنگام بیداری در سراسر بدن دارد که شبیه به زنده شدن بعد از مرگ است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که همه روز صبحگاهان این جمله را می‌فرمودند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا وَإِلَيْهِ النُّشُور»^۲؛ ستایش مخصوص خدایی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات دوباره بخشید و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد».

۵- «وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ»^۳؛ «و

^۱ سوره فرقان، آیه ۴۷.

^۲ تفسیر قرطبی، ج ۷، ص ۴۴۵۵.

^۳ سوره زخرف، آیه ۱۱.

آن کس که آبی به اندازه از آسمان فرود آورد پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم. همین گونه [از گورها] بیرون آورده می شوید».

در قسمت دوم آیه ی شریفه، روی جمله ی «أَنْشُرْنَا» که از ماده ی «نشور» است، تکیه شده و با تعبیر بسیار لطیف و دقیقی، رستاخیز جهان نباتات را مجسم می نماید:

زمین های خشکیده که بذر گیاهان را به مانند اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته اند، با نفخه صور (نزول باران) به حرکت درمی آیند، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود.

که خود نمونه ای است از رستاخیز انسان ها که در آیات متعدد دیگری به آن اشاره شده است.

۶- «هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ

النُّشُورُ»^۱؛ «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست».

خداوند در این آیه ی شریفه به جامع ترین تعبیر ممکن (ذلول) برای زمین اشاره کرده و می فرماید: «آن را برای شما رام نمودیم»؛

زمین که دارای حرکات متعدد و بسیار سریع است، چنان آرام به نظر می آید که گویی مطلقاً ساکن است. از طرفی، پوسته ی زمین نه بسیار سفت و سخت است که قابل زندگی نباشد و نه سست و نرم است که آرام نگیرد.

^۱ سوره ملک، آیه ۱۵.

همچنین نه فاصله‌اش از خورشید بسیار دور است که همه چیز از سرما منجمد شده و یخ بزند و نه چنان نزدیک است که از شدت گرما بسوزد، جاذبه‌اش نه آن قدر زیاد است که استخوان‌های آدمی بشکند و نه آن قدر کم است که انسان در فضا معلق شود و....

لذا خداوند تعبیر به رام بودن زمین برای انسان می‌کند و به انسان دستور می‌دهد برای تأمین معاش و رزق خود تلاش نماید. اما نکته‌ی بسیار مهم‌تر و شاهد عرض این است که این موارد یاد شده هیچ کدام هدف نهایی از آفرینش انسان نیست، بلکه همه‌ی وسایل در مسیر رستاخیز و حیات ابدی انسان‌هاست (وَإِلَيْهِ النُّشُورُ).

«وَالْبَعْثَ حَقٌّ: و برانگیخته شدن حق است».

بَعث:

واژه‌های «نشر»، «بعث» و «حشر» که مورد اشاره‌ی امام علیه السلام در این فراز از زیارت آل یاسین است، هر سه از نام‌های روز قیامت و مربوط به بعد از دوران قبر و برزخ است که همه‌ی خلایق به اذن خدای متعال مجدداً زنده شده و سر از قبرها برداشته و برای حساب و جزا در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شوند. این سه واژه بعضاً در یک معنا به کار رفته و بعضاً در معانی خاص خود استعمال شده‌اند. اما با عنایت به توضیحاتی که در باب نشر عرض شد، اینک به ارائه‌ی توضیحاتی پیرامون واژه‌ی بعث و جایگاه آن در آیات و روایات می‌پردازیم.

واژه‌ی «بَعث» در معانی متعددی نظیر: (۱) برانگیختن، (۲) فرستادن، و (۳) زنده کردن مردگان به کار رفته است.

مرحوم طریحی، یکی از معانی واژه‌ی «بَعث» را «برانگیختن و خارج کردن مردگان از قبرها» دانسته و می‌گوید:

«والبعث: الإثارة،.... يقال بعث الله الموتى من قبورهم أي آثارهم و

اخرجهم^۱؛ بعث نشان از این دارد که خدا می‌فرماید مبعوث می‌کند

که خدا مردگان را از قبرهایشان، یعنی خارج می‌کند آن‌ها را».

همچنین "ابن منظور" یکی از معانی «بَعث» را «زنده کردن مردگان» می‌داند:

«البعث أيضاً: الإحياء من الله الموتى؛ و منه قوله تعالى: ثم بعثناكم

من بعد موتكم: أي أحييناكم.... هو الذي يبعث الخلق أي يحييهم بعد

الموت يوم القيامة^۲؛ بعث نیز (به معنی) دوباره زنده کردن اموات از

جانب خداست. از همین قبیل است کلام خدای متعال که فرمود:

شما را مبعوث می‌کنیم بعد از مردن‌تان، یعنی شما را زنده می‌-

کنیم... او کسی است که مبعوث می‌کند خلق را؛ یعنی زنده‌شان

می‌کند بعد از مرگ در روز قیامت».

مرحوم راغب در مفردات نیز واژه‌ی «بَعث» را با همین معانی عنوان کرده

و یکی از آن‌ها را «زنده کردن مردگان» می‌داند.^۳

^۱ مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۲۳۶.

^۲ لسان‌العرب، ج ۲، ص ۱۱۷.

^۳ المفردات، ص ۱۳۲.

با جمع‌بندی که از معانی واژه‌ی «بعث» در بین اهل لغت می‌توان نمود و با نظر به آیات کریمه‌ی قرآن باید گفت که: واژه‌ی «بعث» در محل بحث ما (معاد و رستاخیز) غالباً به معنای برانگیختن و زنده کردن مردگان به کار رفته است.

اینک اشاره‌ای به چند آیه از قرآن مجید در باب «بعث» (معاد) می‌نماییم.

شواهدی از آیات

۱- «قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ»^۱؛
«می‌گویند ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند».

در این آیه‌ی شریفه، خداوند متعال به خروج منکران رستاخیز از قبرها اشاره و آن را مسلّم و قطعی دانسته و از واقعهای که آینده اتفاق خواهد افتاد، پرده برمی‌دارد.

این لحظات، چنان برای متوفی ترسناک و گویا است که همه‌ی مسائل باطل را فراموش کرده و غیر از اعتراف به واقعیت، راهی نمی‌یابد.

خداوند متعال در این آیه، قبرها را به خوابگاه تشبیه نموده و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب؛ همان‌گونه که در حدیث معروف از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمودند:

«کما تنامون تموتون و کما تستيقضون تبعثون»^۲؛ همان‌گونه که

^۱ سوره یس، آیه ۵۲.

^۲ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۸.

می خوابید، می میرید و همان گونه که از خواب برمی خیزید، زنده می شوید».

۲- «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ»^۱؛ «این [قدرت‌نمایی‌ها] بدان سبب است که خدا خود حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و [هم] اوست که بر هر چیزی تواناست و [هم] آنکه رستاخیز آمدنی است [و] شکی در آن نیست و درحقیقت، خداست که کسانی را که در گورهایند برمی‌انگیزد».

در آیات ۵، ۶ و ۷ سوره‌ی مبارکه‌ی حج، خداوند متعال به دلائلی محکم و منطقی بر اثبات معاد جسمانی استدلال می‌نماید.

در آیه‌ی ۵، اولاً با یادآوری مراحل زندگی انسان از قبل‌ازتولد (تحولات مرحله‌ی جنینی) تا سخت‌ترین مرحله‌ی زندگی که کهولت سن و فراموشی است، و ثانیاً با ترسیم تغییر و تحولات زمین به هنگام رشد گیاهان، صحنه‌های معاد و زندگی دوباره پس از مرگ را که مردم در همین دنیا با آن سروکار داشته و دائماً نظاره‌گر آن هستند، اما غافل از آن به سر می‌برند، برای انسان‌ها تشریح می‌نماید.

سپس در دو آیه‌ی ۶ و ۷، به عنوان جمع‌بندی به پنج نکته‌ی بسیارمهم در تبیین هدف اصلی از بیان دو دلیل یاد شده اشاره می‌نماید:

الف) آنچه به عنوان دلائل معاد جسمانی بیان شد، برای اثبات حقانیت

^۱ سوره حج، آیات ۶ و ۷.

خداوند است ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾ و چون حق است، نظام آفرینش نیز حق است و لذا آفرینش، بیهوده نیست و چون این عالم بی هدف نیست و نیز هدف اصلی را در خود آن پیدا نمی کنیم، مطمئن می شویم معاد و رستاخیزی وجود دارد.

ب) نظام حاکم بر جهان حیات، به ما می گوید خداوند مردگان را زنده می کند ﴿وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى﴾.

ج) آنچه بیان شد، برای این است که بدانیم خداوند بر هر چیزی توانا و قادر است ﴿وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾. کسی که می تواند خاک بی جان را تبدیل به نطفه، و نطفه را تبدیل به آدمی کند، نمی تواند انسان را بعد از مرگ، حیات تازه ای ببخشد؟!

د) ساعت پایان یافتن این جهان و آغاز جهان دیگر، جای شک و تردید ندارد ﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾.

ه) آخرین نتیجه اینکه، خداوند تمامی کسانی که در قبرها آرمیده اند را برمی انگیزد ﴿وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ﴾.

۳- ﴿وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ﴾^۱؛ «و آن گاه که گورها زیر و زبر شوند».

«بُعْثِرَتْ» به معنای «زیر و رو شدن و پراکنده گشتن» است و منظور، مردگان مدفون در زمین هستند و البته یکی از تفسیرهای مشهور این آیه

^۱ سوره انفطار، آیه ۴.

است.

همه‌ی این تعابیر بیانگر این واقعیت است که زنده شدن و خارج گشتن مردگان از قبرها، سریع و ناگهانی صورت می‌پذیرد.

۴- «يَوْمَ يَنْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ»^۱؛ «در روزی که خدا جمیع خلائق را (برای حساب) برانگیزد تا آن‌ها را به (نتیجه) اعمالشان که او تمام را به شماره ضبط فرموده و آن‌ها فراموش کرده‌اند آگاه سازد، و خدا بر همه موجودات عالم گواه است».

این آیه، زمان وقوع عذاب اخروی آن‌ها (دشمنان خدا و پیامبر ﷺ) را روزی توصیف می‌کند که خداوند همه‌ی آن‌ها را برمی‌انگیزد و از اعمالی که انجام دادند، باخبر می‌نماید.

۵- «ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ»^۲؛ «و آن‌گاه روز قیامت به یقین تمام مبعوث خواهید شد».

در آیه ۱۵ از سوره مؤمنون، خداوند از مرگ انسان سخن گفته، می‌فرماید: «این انسان با همه‌ی شگفتی‌هایش تا ابد زنده نمی‌ماند و زمانی فرامی‌رسد که این خلقت عجیب از هم فرو ریخته و همگی شما خواهید مُرد».

سپس به جهت به وجود نیامدن این شبهه که با مرگ انسان، همه چیز

^۱سوره مجادله، آیه ۶

^۲سوره مؤمنون، آیه ۱۶.

پایان می‌یابد، در آیه‌ی ۱۶ به زنده شدن دوباره و برانگیخته شدن در روز قیامت می‌پردازد.

۶- «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا»^۱؛ «و درود بر او روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود».

آیه‌ی شریفه، درخصوص حضرت یحیی علیه السلام نازل شده است.

اما تعبیر بیان شده در آیه به خوبی، بیانگر این واقعیت است که در تاریخ زندگی آحاد بشر، ۳ روز سخت وجود دارد:

اولاً: روز گام نهادن به این دنیا (يَوْمَ وُلِدَ)

ثانیاً: روز مرگ و انتقال به عالم برزخ (يَوْمَ يَمُوتُ)

ثالثاً: روز برانگیخته شدن در عالم قیامت (يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا).

در روایتی علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ أَوْحَشَ مَا يَقُومُ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ: يَوْمَ يُولَدُ وَ يَخْرُجُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَيَرَى الدُّنْيَا؛ وَ يَوْمَ يَمُوتُ فَيَعَايِنُ الْآخِرَةَ وَ أَهْلِهَا؛ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا وَ يَرَى أَحْكَامًا لَمْ يَرَهَا فِي دَارِ الدُّنْيَا وَ قَدْ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَى يَحْيَى فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ الثَّلَاثِ وَ آمَنَ رُوعُهُ فَقَالَ وَ سَلَامٌ عَلَيْهِ...»^۲؛ وحشتناک‌ترین دوران عمر انسان سه مرحله است: آن روز که متولد می‌شود و چشمش به دنیا می‌افتد و آن روز که می‌میرد و آخرت و اهل آن را می‌بیند و آن روز که برانگیخته می‌شود و

^۱سوره مریم، آیه ۱۵.

^۲عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۳.

احکام و قوانینی را می‌بیند که در این جهان حکمفرما نبود. خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشت‌ها امنیت و آرامش داده و فرمودند: و سلام بر تو...».

۷- ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱؛ «تنها کسانی [دعوت تو را] اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و [اما] مردگان را خداوند [در قیامت] بر خواهد انگيخت سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوند».

کنون با چنین پندها ای رسول	همه، زنده‌دل‌ها، کنندت قبول
ولیکن کسانی که دل‌مرده‌اند	رهی سوی یزدان نیاورده‌اند
برانگیزد از خاک یکتا خدا	بر او بازگردند بهر جزا

همچنین آیات متعدد دیگری نیز به «بعث» و برانگیخته‌شدن انسان‌ها از قبر می‌پردازد که به آنچه بیان شد، اکتفا می‌کنیم.

«وَ أَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ: وَ صِرَاطَ حَقِّ اسْت.»

صِرَاط؛

امام زمان علیه السلام در این قسمت از زیارت، پس از اشاره به قطعی و مسلم بودن وقوع قیامت، بعد از نام بردن از «نشر» و «بعث»، به یکی دیگر از گذرگاه‌های قیامت اشاره نموده و می‌فرماید:

«شهادت می‌دهم (شما را گواه می‌گیرم) که صراط حق است».

«صراط» در لغت به معنای راه و طریق است و در آیات قرآن هم به

^۱سوره انعام، آیه ۳۶.

همین معنا به کار رفته است. چنان که می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^۱؛ «و خدا هر که را
بخواهد به راه راست هدایت می‌کند».

و به همین دلیل، گاهی در معنای "راه منتهی به دوزخ" نیز بیان شده
است. چنان که می‌فرماید:

﴿اٰخٰشِرُوْا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا وَاٰزُوْا جَهَنَّمَ وَمَا كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ * مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ
فَاَهْدُوْهُمْ اِلَى صِرَاطٍ الْجَحِيْمِ﴾^۲؛ «و همسران آنان و آنچه غیر از خدا
پرستش کردند را محشور نمایید آن گاه همگی را به سوی راه دوزخ
راهنمایی کنید».

در هر حال، گاهی «صراط» به خود جسر و پل که دو راه را به هم پیوند
می‌دهد نیز گفته می‌شود.

«صراط» از جمله ضروریات دین است که باید به آن ایمان آورد و آن
پلی است بر روی جهنم و تا کسی از آن عبور نکرده، وارد بهشت نمی‌شود.
مرحوم علامه مجلسی در باب "صراط" از مرحوم صدوق نقل می‌کند که فرمود:
«اعتقادنا في الصراط أنه حق، وأنه جسر جهنم، وأن عليه ممر جميع
الخلق، قال الله عز وجل: ﴿وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا
مَّقْضِيًّا﴾^۳؛ اعتقاد ما شیعیان در مورد صراط آن است که صراط حق

^۱ سوره بقره، آیه ۲۱۳.

^۲ سوره صافات، آیات ۲۲ و ۲۳.

^۳ سوره مریم، آیه ۷۱.

^۴ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۷۰، باب الصراط.

است و پلی است بر روی جهنم که گذرگاه جمیع خلایق از آنجاست. پروردگار می‌فرماید: همه‌ی شما وارد آن خواهید شد و این معنا بر خداوند حتم است».

کیفیت «صراط»

در کتاب شریف امالی مرحوم صدوق از امام محمدباقر علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

«چون این آیه نازل شد: ﴿وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى﴾^۱؛ «در چنین روز جهنم آورده می‌شود، در این روز انسان‌ها متذکر می‌شوند ولی کجا این تذکر فایده می‌بخشد؟»، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از کیفیت آوردن آن سؤال شد. حضرت فرمودند: «جبرئیل برای من خبر آورده است که خدا که هیچ معبودی غیر از او نیست، هنگامی که تمام اهل عالم از گذشتگان و آیندگان را در روز حشر جمع نمود، جهنم را درحالی که با هزار دهنه کشیده می‌شود، می‌آورند. و هر دهنه و زمان از آن را صد هزار ملائکه از فرشتگان غلاظ و شداد می‌گیرند و آن جهنم دارای حرکت و سر و صدا و ناله و فریاد و غیظ و غوغایی است و چنان برافروختگی و صدای زفیر از آن برمی‌خیزد که اگر هر آینه خداوند عزوجل حساب خلایق را به تأخیر نمی‌انداخت، همگی از هیبت و دهشت آن به هلاکت می‌رسیدند و سپس جهنم گردن خود را بیرون می‌کشد به

^۱سوره فجر، آیه ۲۳.

طوری که به تمام خلائق احاطه پیدا می کند؛ چه خوبان از خلائق و چه بدان از آنها. در آن حال به قدری وضعیت سخت است که هیچ آفریده‌ای را که خداوند عزوجل آفریده است از بندگانش، چه از فرشتگان و چه از پیامبران، نیست مگر آن که همه می گویند: ای پروردگار من! به فریادم برس! و تو ای پیامبر خدا می گویی: ای پروردگار! به فریاد امت من برس، به فریاد امت من برس!

ثم يوضع عليها الصراط ادق من الشعر و أحد من السيف؛ در این حال صراطی را بر روی جهنم قرار می دهند که از مو باریک تر و از تیزی شمشیر، برنده تر است. و بر روی آن صراط سه پل است؛ اما یکی از آن سه پل، امانت و رحم است؛ و اما دومی، نماز است؛ و اما پل سوم، عدل پروردگار جهانیان است که هیچ خدایی و معبودی جز او نیست. در این حال مردم را تکلیف می کنند که از روی صراط عبور کنند. چون می خواهند بگذرند، امانت و رحم آنها را نگه می دارد، و اگر از آن نجات پیدا کردند و گذشتند، نماز آنها را نگه می دارد، و اگر از آن نجات یافتند و گذشتند، در آخر کار و انتهای امر، خداوند رب العالمین عزوجل می باشد. و این است معنای گفتار خدای تعالی: بدرستی که پروردگار تو در کمینگاه است. و مردم بر روی صراط قرار می گیرند و بعضی واژگونه آویزان می شوند و خود را به آن می گیرند و گامی می لغزد و گامی دیگر، استوار است و فرشتگان در اطراف آنان پیوسته ندا در می دهند: ای خداوند حلیم و شکیب و بردبار! درگذر و نادیده بگیر، و بیامرز، و به فضل و رحمت خودت بازگرد! و سلامت خود را بفرست، و رضوان

خود را ارائه بده! و مردم در این حال مانند پروانه به روی هم می‌ریزند. و چون کسی به رحمت خدا خلاصی پیدا کند و نجات یابد، نگاهی به جهنم می‌اندازد و می‌گوید: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که بعد از یأس و نومیدی، مرا به فضل و کرمش از دست تو رهانید! و بدرستی که پروردگار ما غفور و شکور است»^۱.

کیفیت عبور از «صراط»

انسان‌ها با توجه به اعمال و کردارشان و تأییدات پروردگار از آن اعمال، در عبور کردن از صراط، با یکدیگر متفاوت‌اند: در کتاب شریف مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام، روایتی به نقل از ابن عباس است که نحوه‌ی عبور انسان‌ها از صراط را به اشکال شش‌گانه بیان کرده و می‌فرماید:

«فیمضی أهل بیت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آله زمرة علی الصراط مثل البرق الخاطف ثم قوم مثل الریح ثم قوم مثل عدد الفرس ثم یمضی قوم مثل المشی ثم قوم مثل الحبو، ثم قوم مثل الزحف»^۲؛

۱- عده‌ای به سرعتی مثل برق می‌گذرند و آن‌ها خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم (معصومین علیهم‌السلام) می‌باشند؛

۲- عده‌ای با سرعت باد عبور می‌کنند؛

^۱ ترجمه و تفسیر روایی البرهان، ج ۹، صص ۵۰۳ و ۵۰۴، تفسیر سوره‌ی فجر.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام (ابن شهر آشوب)، ج ۲، ص ۱۵۶؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۷.

۳- گروهی به سرعت اسب دهنده می‌گذرند؛

۴- دسته‌ای به سرعت انسانی که پیاده راه می‌رود؛

۵- گروهی مانند کسی که با دست و سینه (سینه‌خیز) حرکت می‌کند، از

آن می‌گذرد؛

۶- و برخی دیگر مانند کسی که بسیار آهسته و به سختی با زانوهای

حرکت می‌کنند، از صراط عبور می‌کنند.

«ولایت» برگه‌ی جواز عبور از صراط

در متون دینی کلمه‌ی «صراط» دو اطلاق دارد:

اولاً: صراط دنیا که طریق و راه حرکت اختیاری هر فردی از افراد بشر با

میل و اراده‌ی خود اوست که یا در مسیر دین و حقیقت قدم برداشته و یا از

مسیر منحرف می‌شود.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛ «ما راه را به او نشان

دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».

ثانیاً: صراط آخرت که تفسیر و کیفیت آن مشروحاً گذشت (پلی بر فراز

جهنم که بهشتیان از آن عبور می‌کنند).

وجود این دو اطلاق در روایات، جای تأمل دارد؛ چرا که آنچه از مجموع

آن‌ها بدست می‌آید، این است که طریق نجات و برگه‌ی جواز عبور را، ولایت

ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام و تبعیت از ایشان نام می‌برد. که به چند مورد از روایات در

^۱سوره انسان، آیه ۳.

این بخش اشاره می‌نماییم.

۱- از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمودند:

«أثبتكم قدما على الصراط أشدكم حبا لأهل بيتي^۱؛ پایدارترین شما بر صراط کسی است که محبتش به اهل بیت من بیشتر است».

۲- همچنین از رسول اکرم ﷺ نقل شده که به علی ؑ فرمودند:

«يا علي! إذا كان يوم القيامة أقعد أنا و أنت و جبرئيل على الصراط فلا يجوز على الصراط إلا من كانت معه براءة بولايتك^۲؛ ای علی! چون روز قیامت فرارسد، من و تو و جبرئیل بر صراط می‌نشینیم و هیچ کس از صراط نخواهد گذشت مگر این که جواز ولایت تو را با خود داشته باشد».

۳- نیز از پیامبر ﷺ نقل شده که به امیرالمؤمنین ؑ فرمودند:

«ما ثبت حبك في قلب أمرئ مؤمن فزلت به قدمه على الصراط إلا ثبت له قدم حتى أدخله الله بحبك الجنة^۳؛ محبت تو در دل هیچ مؤمنی جای نگرفت مگر این که هرگاه پایش بر صراط بلغزد، گام دیگرش استوار گردد تا این که سرانجام خداوند به سبب محبتش به تو، او را به بهشت درآورد».

۴- مفضل بن عمر می‌گوید:

از امام صادق ؑ درباره‌ی صراط پرسیدم، فرمودند:

^۱ فضائل الشیعه، ۳/۴۸.

^۲ بحار الأنوار، ۱۹/۷۰/۸.

^۳ فضائل الشیعه، ۴/۴۸.

«هو الطريق إلى معرفة الله عزوجل و هما صراطان صراط في الدنيا و صراط في الآخرة فأما الصراط الذي في الدنيا فهو الإمام المفروض الطاعة، من عرفه في الدنيا و اقتدى بهداه مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الآخرة فتزدى في نار جهنم؛ صراط، راه شناخت خداوند عزوجل است و آن دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ صراط دنیا همان امامی است که اطاعت او واجب است. هرکس او را بشناسد و از او پیروی کند، بر روی صراطی که پل جهنم در آخرت می باشد، عبور می کند و هرکس او را نشناسد، پای او بر صراط آخرت می لرزد و در آتش جهنم فرو خواهد افتاد».

۵- امام محمد باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می فرماید که ایشان

فرمودند:

«من سرّه أن يجوز على الصراط كالريح العاصف و يلج الجنة بغير حساب فاليطول ولي و وصي و صاحبي و خليفتي على أهلي و امتي على بن أبي طالب و من سرّه أن يلج النار فاليترك ولايته فوعزة ربّي و جلاله إنه لباب اليه الذي لا يؤتى إلا منه و إنه الصراط المستقيم و إنه الذي يسأل الله عن ولايته يوم القيامة؛ هرکس دوست داشته باشد که از صراط مانند بادی تند بگذرد و بدون حساب وارد بهشت شود، ولی و وصی و دوست و جانشین من برای خاندانم علی بن

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۶۶

^۲ آمالی شیخ صدوق، ص ۲۸۸.

ابی طالب علیه السلام را دوست بدارد و هر کس می‌خواهد وارد آتش شود، ولایت او را ترک کند. پس سوگند به عزت و جلال پروردگارم که او دروازه‌ی خداوند است که جز از طریق او نمی‌توان وارد شد و او صراط مستقیم است و او کسی است که در روز قیامت از ولایت او پرسیده خواهد شد».

۶- همچنین محمد بن مسلم می‌گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمودند:

«روز قیامت بر پیشانی هر کس نوشته شده است که او مؤمن است یا کافر. در این هنگام یکی از مؤمنان و دوستان اهل بیت علیهم السلام که لغزش‌هایی داشته است، روانه‌ی دوزخ می‌گردد، پس فاطمه‌ی زهرا علیها السلام که ناظر بر جریان است، درصدد شفاعت او برآمده می‌گوید: الهی و سیدی سمیتنی فاطمة و فطمت بی من تولانی و تولی ذریتی من النار و وعدک الحق و أنت لاتخلف الميعاد؛ ای خدای من و ای آقای من! تو مرا «فاطمه» نامگذاری کردی و به واسطه‌ی من، هر کس ولایت من و ولایت ذریه‌ی من را داشت، از آتش برکنار داشتی! و وعده‌ی تو حق است و تو خلف وعده نمی‌فرمایی. از جانب حق خطاب می‌شود: آری آنچه گفتی راست است و من از این جهت دستور دادم تا این بنده را روانه‌ی دوزخ کنند تا تو شفاعت او را کنی و من شفاعت تو را بپذیرم و بدین سبب بر فرشتگان و پیامبران و همه‌ی اهل محشر، جایگاه و

مقام تو در پیشگاه من معلوم گردد.»^۱

با توجه به مطالب بیان شده، روشن می‌شود که اولاً عداوت و دشمنی با پیامبر ﷺ و خاندان او مانع بزرگی بر صراط است که گذشتن از آن ممکن نیست و ثانیاً، محبت و دوستی این خاندان، عامل بزرگی در عبور از صراط و آمرزش گناهان است و اما اینکه قلمرو آن تا کجاست و کدام گناهان به واسطه‌ی محبت خاندان پیامبر ﷺ بخشیده می‌شوند، را می‌بایست در بحث شفاعت، مورد بررسی قرار داد.

گردنه‌های صراط

صراط و راه عبور از آن دارای گردنه‌هایی است که به آن‌ها «عقبه» می‌گویند. «عقبه» به معنی پرتگاه است که در کوه‌ها وجود دارد و راه در آن جا بسیار دشوار و خطرناک می‌شود؛ به گونه‌ای که کمی خطا و بی‌احتیاطی، باعث سقوط انسان می‌شود.

در برخی از این عقبه‌ها عده‌ای، ۵۰۰ سال می‌مانند؛ آن هم سال قیامت، که هنوز نرفته‌ایم تا بفهمیم که چه خبر است.

بیاییم به وضعیت فعلی و دنیایی خود نظر کنیم و ببینیم که چگونه گام برمی‌داریم؟! هر گونه که در این دنیا گام برمی‌داریم، در قیامت هم وضع مان همین‌طور است. ببینیم اکنون با چه کسانی رفت‌وآمد و نشست‌وبرخاست داریم؟!!

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۵۰.

مرحوم امام علیه السلام می فرمودند:

ما همه در صراط هستیم و صراط از متن جهنم عبور می کند. باطنش در آن عالم ظاهر می شود. و در این جا هر انسانی صراطی مخصوص به خود دارد و در حال سیر است؛ یا در صراط مستقیم که منتهی به بهشت می شود و بالاتر، و یا صراط منحرف از چپ یا منحرف به سوی راست که هر دو به جهنم منتهی می شوند.

صراط جهنم که در توصیف آن از حیث دقت و حدت و ظلمت نقل گردیده است، باطن صراط مستقیم در این جهان است.^۱ کسی که جایگاهش مجلس گناه است، قطعاً نمی تواند در قیامت از این گردنه ها بگذرد. کسی که عقبه ها را ناموفق پشت سر بگذارد، علتش این است که در دنیا کار نکرده است.

در خصوص عقبه های صراط، روایات متعددی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام رسیده است که ابتدا به بخشی از آن ها اشاره و سپس جمع بندی آن را تقدیم خواهیم کرد.

۱- ابن عباس در خصوص عقبات صراط در حدیث مفصّلی به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إذا كان يوم القيامة أمر الله... يأمر الله تعالى أن يعقد على الصراط سبع قناطر طول كل قنطرة سبعة عشر ألف فرسخ، و على كل قنطرة سبعون ألف ملك قيام فيسألون

^۱ صحیفه ی امام، ج ۱۴، ص ۴۴۹.

هذه الامة نسائهم و رجالهم على القنطرة الاولى عن ولاية على بن ابي طالب و حب آل محمد ﷺ فمن

أتى به جاز القنطرة الأولى كالبرق الخاطف و من لم يحب أهل بيت نبیه سقط على
أمر رأسه فى قعر جهنم و لو كان له من أعمال البرّ عمل سبعين صديقاً و على القنطرة
الثانية يسألون عن الصلوة و على الثالثة يسألون عن الزكاة، و على القنطرة الرابعة عن
الصيام و على الخامسة عن الحج و على السادسة عن الجهاد و على السابعة عن العدل
فمن أتى بشيء من ذلك جاز كالبرق الخاطف و من لم يأت عذب و ذلك قوله
«وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ»^۱ يعنى معاشر الملائكة وقفّوهم يعنى العباد على القنطرة
الأولى عن ولاية على ﷺ و حب أهل البيت؛ هنگامی که روز قیامت فرارسد،
خداوند متعال فرمان دهد که هفت پل بر روی صراط قرار گیرد که هر پل،
هفده هزار فرسخ درازا دارد و بر هریک، هفتاد هزار فرشته ایستاده است و آن-
ها زنان و مردان این امت (امت پیامبر ﷺ) را بازخواست می کنند. بر نخستین
پل، از ولایت امیرالمؤمنین علی ﷺ و دوستی اهل بیت محمد ﷺ می پرسند،
هر که این را با خود داشته باشد، همچون برقی تندرو از نخستین پل می گذرد
و هر که اهل بیت پیامبرش ﷺ را دوست نداشته باشد، هرچند در نیکوکاری
کردار هفتاد صدیق را آورده باشد، با سر به سوی ژرفای دوزخ واژگون می-
شود. بر دومین پل دربارهی نماز، بر سومین پل دربارهی زکات، بر چهارمین
پل دربارهی روزه، بر پنجمین پل دربارهی حج، بر ششمین پل دربارهی جهاد

^۱سوره صافات، آیه ۲۴.

^۲مناقب آل ابي طالب علیه السلام - ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۲؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۶
ص ۱۶.

و بر هفتمین پل، درباره‌ی عدل بازخواست می‌شوند. هر که از آن‌ها، بهره‌ای به همراه داشته باشد، هم‌چون برقی تندرو از صراط می‌گذرد و هرکس نیاورده باشد، به عذاب دچار گردد و این همان قول خداوند متعال است (وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ)، یعنی ای گروه فرشتگان آن‌ها را (یعنی بندگان را) بر روی نخستین پل برای پرسش از ولایت علی علیه السلام و دوستی اهل بیت علیهم السلام نگاه دارید».

۲- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«ثُمَّ يَوْضَعُ عَلَيْهَا [ای علی جهنم] الصِّرَاطُ... عَلَيْهَا ثَلَاثُ قَنَاطِرٍ فَأَمَّا وَاحِدَةٌ فَعَلَيْهَا الْأَمَانَةُ وَ الرَّحْمُ وَ أَمَّا ثَانِيهَا فَعَلَيْهَا الصَّلَاةُ، وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ فَعَلَيْهَا عَدْلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ^۱؛ آن‌گاه صراط [بر روی جهنم] گذاشته می‌شود... روی آن سه پل قرار دارد: روی یکی از آن‌ها امانتداری و خویشاوندی جای دارد، روی دومی نماز و روی سومی، عدالتِ پروردگار جهانیان که خدایی جز او نیست».

۳- نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: "إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ"^۲: قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ مُظْلَمٌ^۳؛ درباره‌ی آیه "همانا پروردگار تو سخت در کمین است"، فرمودند: [کمینگاه] پلی است بر روی صراط که هر بنده‌ای مظلومه‌ای به گردن داشته باشد، نمی‌تواند از آن بگذرد».

^۱ بحار الأنوار، ۲/۶۵/۸.

^۲ سوره فجر، آیه ۱۴.

^۳ ثواب الأعمال، ۲/۳۲۱.

با عنایت به مجموعه روایات فوق، درباره‌ی عقبات صراط، آنچه به عنوان جمع‌بندی عقبات باید عرض کرد، این است که:

عقبه‌ی اول: الرَّحْم و الأمانة و الولاية؛ صله‌ی رحم، امانتداری و ولایت؛

برخی در همین گردنه‌ی اول، به درون دوزخ واژگون می‌شوند. تصور کنید، در روی پل صراط حرکت می‌کنید و در زیر پایتان دود و آتش و ضجّه‌های دلخراش در منظر شما قرار دارد. کسانی می‌توانند از این عقبه بگذرند که به این سه مسئولیت ملتزم بوده باشند.

اولاً؛ صله‌ی رحم به جا آورده باشند. «رَحِم» انسان چه کسانی هستند؟ همه‌ی فامیله‌های پدری و مادری، رَحِم به حساب می‌آیند. ما در برابر ارحام مسئولیم و نباید از آن‌ها غافل شویم و می‌بایست در حد توان و امکانات، به آن‌ها کمک کنیم.

نکند برادر با برادر، خواهر با خواهر، عموزاده با عموزاده، بر سر مسائل جزئی اختلاف داشته باشند.

در یکی از سفرهای حج، شخصی برای پرسش از مسائل خمس به بعثه مراجعه کرده بود. وی می‌گفت: من ۲۳ سال است که با دخترم حرف نمی‌زنم^۱.

گفتم: چرا به این‌جا آمده‌ای؟ نمی‌ترسی که در هنگام مُحَرَم شدن و گفتن

^۱ ۲۳ سال به خاطر غروری بی‌جا، نه به حق، بر سر مسائل جزئی با دخترش قهر کرده و ارتباطش را با او قطع کرده بود.

لبیک در میعادگاه، پاسخ لالبیک بشنوی؟! هم‌اکنون که از این‌جا خارج شدی، به دخترت زنگ بزن و با او آشتی کن و دل دخترت را به دست بیاور. امام صادق علیه السلام فرمودند: وقتی در مسجدالحرام قرار گرفتی، با قلبت دور کعبه طواف کن.

در روایات، یکی از عوامل عبور آسان انسان از پل صراط، صله‌ی رحم بیان شده است. البته برخی از بستگان هستند که متأسفانه فریب شیطان را خورده‌اند. منزل آن‌ها، محلی برای معصیت و گناه است. همسرش، حجاب را رعایت نمی‌کند، دخترانش عفت ندارند، در خانه‌ی آن‌ها ماهواره است و در صورت ارتباط با آن‌ها، فرزندانمان فاسد می‌شوند.

در چنین موردی، صله‌ی رحم لازم نیست و به طور قطع، حکمش برداشته شده است. ائمه علیهم السلام خودشان از رفاقت با گنهکار نهی کرده‌اند. اما اگر فامیل، متدین و نمازخوان باشد و به دستورات دین عمل کند، به دور از انصاف است که از او خبر نداشته باشیم و حال او را نپرسیم. خداوند در آیه‌ی شریفه می‌فرماید:

﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ﴾؛ «درمورد آن‌چه سؤال می‌کنید و ارحام تقوا پیشه کنید».

رعایت تقوا را در مورد فامیل و رَحِمَتان فراموش نکنید.

ثانیاً؛ مسأله‌ی دومی که در عقبه‌ی اول از آن سؤال می‌شود، امانت است.

این مسأله‌ی بسیار مهمی است؛ زیرا همه‌ی مایملک و زندگی شما امانت

خداوند است. جوانی، زیبایی، قیافه، اموال و همه چیز شما از آن خداوند است. روزی، در یکی از دبیرستان‌های شهر، خانم دختری از من پرسید: اگر کسی خالکوبی کند، کفاره‌ی آن چیست؟

گفتم: ضرر رساندن به بدن، حرام است. بدن مال شما نیست، شما امانتدار هستید. اگر کسی عمداً دست خودش را مجروح کند، نزد خدا ضامن است و خیانت در امانت کرده است. چنین کسی هم ضامن و هم خائن است.

بحث امانت الهی، بحث مهمی است. فرزندان نزد ما امانت هستند. هرچه در اختیار شما است، امانت الهی است. اکنون بنگرید و ببینید چه چیزهایی در اختیار شما است و چگونه امانتداری می‌کنید؛ زیرا در قیامت در مورد همه‌ی این‌ها از شما حساب می‌خواهند.

ثالثاً؛ سومین مسأله که در عقبه‌ی اول از آن سؤال می‌شود، محبت و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام است که همانا جواز عبور از پل صراط است. البته ولایت به معنای تبعیت است نه محبت صرف.

* حموی و طبری که هر دو از بزرگان اهل سنت هستند، روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که حضرت فرمودند:

«یا علی! هرکس محبت شما و ولایت شما را داشته باشد، برات عبور از پل صراط است».

* همچنین در تفسیر ثعلبی در بیان آیه «وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ «آن‌ها را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند»، می‌گوید:

«یعنی مسئولون عن ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام (یعنی از ولایت

علی بن ابی طالب علیه السلام که آیا ولایتش را به دل دارند یا خیر؟!».

البته روایات، در این خصوص، بسیارند که جهت رعایت اختصار، از ذکر آنها خودداری می‌نماییم.

حکایتی از علامه نوری

علامه نوری، از یکی از علمای بزرگ عراق نقل می‌کند و می‌گوید:

شخصی در کوفه، در بستر بیماری افتاده بود و حالش خیلی بد بود. من به عیادت او رفتم و دیدم که نیمی از بدن او سوخته است و نیم‌تنه‌ی بالا سالم است.

پرسیدم: چه شده و جریان چیست؟

گفت: چند شب قبل، خواب دیدم که در صحرای قیامت با تمام وحشت‌هایش هستم. خواستم از پل صراط عبور کنم. وارد پل که شدم، دیدم زیر پایم دود و آتش و ناله و فریاد است. مقداری راه که رفتم، اضطراب، تمام وجودم را گرفت و زانوانم شروع به لرزیدن کرد.

دیدم یک قسمت از پل کم‌عرض شد تا این‌که مثل مو باریک و تیزتر از لبه‌ی شمشیر شد؛ به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌توانستم حرکت کنم. داشتم واژگون می‌شدم که دستم را به لبه‌ی پل گرفتم تا به پایین پرتاب نشوم^۱.

گفت: شعله‌های آتش زبانه می‌کشید و بدن مرا می‌سوزاند. دیگر

^۱ این پرتاب شدن و افتادن، نتیجه‌ی اعمال ماست.

| فراز سی و سوم: قیامت | ۱۴۵ |

استقامت و قدرت از وجودم رفته بود. دستم از پل رها شد و به سوی اعماق دوزخ رفتم.

ناگهان به یاد آوردم که در دنیا، دَم از علی بن ابیطالب علیه السلام می‌زدیم و حضرت، امام ما بودند. در همین حال، یادم آمد که بگوییم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام اغثنی.

همین که نام مولا را به زبان جاری کردم، دیدم حضرت در حاشیه‌ی پل صراط، ایستاده‌اند و دست دراز کرده و مرا که در حال واژگون شدن در دوزخ بودم، گرفته و بالا کشیدند.

حضرت دست مبارکشان را به نیمه‌ی بدن من مالیدند. وقتی از خواب بیدار شدم، دیدم آن قسمت از بدنم را که حضرت دست کشیده بودند، التیام یافته و نیمه‌ی پایین تنم دارد می‌سوزد.

مرحوم علامه نوری می‌فرماید:

این شخص، ماه‌ها در بستر افتاده بود و از زخم‌های بدنش، عفونت جاری بود. بعدها که بدنش خوب شد، هرگاه یادش به این ماجرا می‌افتاد و یا کسی از او می‌پرسید، لرزه‌ی عجیبی بر اندامش می‌افتاد و از شدت وحشت، تب می‌کرد.

پس ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام، نخستین عقبه‌ی پل صراط است.

عقبه‌ی دوم؛ صلاة (نماز)

در عقبه‌ی دوم، از نمازهای واجب یومیّه، آیات و نمازهای قضا سؤال می‌شود. خداوند یک عمر به شما زندگی بخشید، شما را آفرید و آن‌گاه باید

دید وظیفه‌تان را در برابر خدا چگونه انجام دادید؟!

امام صادق علیه السلام در حدیثی گهربار فرمودند در این عقبه، برخی را ۱۰۰۰ سال نگره می‌دارند! می‌دانید این اشخاص چه کسانی هستند؟

آنان، فقط تارکین نماز نیستند، بلکه متهاونین نماز نیز هستند. آنان کسانی هستند که نماز را سبک می‌شمارند. نماز می‌خواند، ولی نماز مغرب و عشاء را ساعت ۱۱ شب می‌خواند، نماز ظهر و عصر را لحظات آخر روز و نزدیک به مغرب می‌خواند، نماز صبحش را وقتی می‌خواند که آفتاب در حال طلوع کردن است. برای نماز، ارزش قائل نیست.

بیایید، زندگی‌ها را با نماز تنظیم کنیم نه نماز را با زندگی. امروزه، متأسفانه یکی از مشکلات جامعه‌ی ما این است که مردم، نماز را با زندگی‌شان تنظیم می‌کنند و سعی دارند در وقت‌هایی که برایشان پیدا می‌شود، نماز بخوانند و این درست نیست. باید زندگی را با نماز تنظیم کنیم. باید برنامه‌هایمان را با نماز تنظیم کنیم.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلتش فرمود: لیس منی من استخف

بصلاته؛ از من نیست کسی که نمازش را سبک بشمارد».

و نیز در آخرین وصیت امام صادق علیه السلام این‌گونه آمده که فرمودند^۱:

«لاتنال شفاعتنا من استخف بالصلاة؛ کسی که نماز را سبک

^۱ الکافی، ۲۶۹/۳.

^۲ الکافی ۳ / ۲۷۰ و ۴۰۱ / ۶

بشمارد، به شفاعت ما نمی‌رسد».

پیامبر ﷺ با نماز، به آرامش می‌رسید. هنگامی که وقت نماز می‌رسید، می‌دیدند که پیامبر ﷺ شور عجیبی پیدا می‌کند و زمانی که وقت اذان داخل می‌شد، به بلال می‌فرمود:

«أرحنا يا بلال؛ یعنی ای بلال! دلم را با اذان که مژده‌ی نماز است، راحت بخش».

برخی از ما، نماز را برای خود، اضطراب می‌دانیم. گاه پس از این که نماز خواندیم، می‌گوییم: بالأخره راحت شدیم؛ گویا در عذاب و گرفتاری بودیم! بیاپید به نماز اهتمام بورزیم و برای آن احترام قائل شویم.

گاه می‌بینیم شخصی از دنیا می‌رود، همسرش می‌گوید: شوهر من چهل سال است که یک رکعت نماز نخوانده است. این گونه افراد، در عقبه‌ی دوم پل صراط مسئولند.^۲

قرآن می‌فرماید نماز، شما را از منکرات، لغزش‌ها و فحشاء مصون می‌دارد و شما را بیمه می‌کند؛

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ^۳﴾؛ «نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد».

^۱ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۲۹، ص ۱۹۳.

^۲ امروزه، بسیاری از معضلات جامعه‌ی ما، ریشه در بی‌نمازی دارد. نوعاً کسانی که آلودگی‌های گناه و معصیت و پس‌لرزه‌های جنایت و گناه زندگی‌شان را احاطه کرده است، اگر با آنان صحبت کنید، متوجه می‌شوید که آن‌ها امر نماز را سست می‌انگارند.

^۳ سوره عنکبوت، آیه ۴۵.

فرزندانتان را با نماز آشنا و تربیت کنید. حضرت لقمان ده سفارش به فرزندش می‌کند که همه‌ی پدر و مادرها، وظیفه دارند این ده مطلب را به فرزند خود بیاموزند. یکی از این ده سفارش، وظیفه‌ی نماز است؛ «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ»^۱ پسر من! نماز را به پا دار.

فرزندانتان را با مساجد و نماز اول وقت آشنا کنید. خوشا به حال آن پدری که فرزندان خود را با نماز و مسجد آشنا کند. خانمی می‌گفت: ما عشق به نماز را از صدای تلاوت قرآن پدرمان در صبحگاهان به دست آورده‌ایم. او ما را برای نماز صبح صدا نمی‌زد، بلکه صدای زیبا و دلنشین پدر، بهترین آواز و آهنگ برای بیدار شدن ما از خواب بود. باید به این پدر تبریک گفت.

عقبه‌ی سوم؛ خمس و زکات

اگر کسی به اندازه‌ی یک ریال خمس و زکات بر ذمه داشته باشد، همان جا از او جلوگیری می‌شود و به او می‌گویند توسعه‌ای که به تو عنایت کردیم و زندگی‌ات را سر و سامان بخشیدیم، آیا حق خدا را از آن پرداختی؟!^۲ مَثَل ما انسان‌ها، مَثَل میهمانی است که روزی، او را به اتاقی می‌برند و می‌گویند: این تخت، این غذا، این امکانات و این وسایل، راحت باش. سپس روزی هم او را از اتاق خارج می‌کنند، درحالی که از امکانات این

^۱سوره لقمان، آیه ۱۷.

^۲تو که لخت به دنیا آمدی و با یک کفن از دنیا رفتی! تازه، در دنیا بی‌نظمی هم کردی!

اتاق استفاده کرده و گاه، خلاف و بی‌نظمی کرده است.

خداوند نیز همه‌ی ما را به این دنیا آورده و یک سری امکانات در اختیار ما گذاشته، بعد هم همه‌ی این امکانات را از ما می‌گیرند و می‌گویند: به خانه‌ی قبر و برزخ و قیامت برو.

روز قیامت و روی پل صراط، راجع به مسأله‌ی خمس نیز انسان مورد سؤال قرار می‌گیرد. در یکی از توقیعاتی که امام زمان علیه السلام به یکی از نواب اربعه نوشته‌اند، فرموده‌اند:

«لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين على من أكل من مالنا درهما حراماً؛ لعنت خدا و فرشتگان و انسان‌ها، بر کسی که یک درهم از مال ما را به حرام مصرف کند».

یکی از شرایط قبولی عبادات، حلال بودن مال است. اما می‌بینیم برخی خمس نمی‌دهند و با همان پول، به حج و عمره می‌روند، با همان پول خمس نداده، لباس می‌خرند و می‌پوشند و با آن لباس، نماز می‌خوانند. پول حرام، عبادت را به جایی نمی‌رساند.

زیاد نمی‌خواهیم در مسأله‌ی خمس وارد شویم، اما به همین مقدار بسنده می‌کنیم که مراجع عظام تقلید در رساله‌های خود می‌فرمایند کسی که پول آب غسل خود را، از پول خمس نداده بدهد، غسل او باطل است. اگر کسی با پول خمس نداده، احرامی بخرد و مُحَرَّم شود و اعمال حج به جا بیاورد، احرام او باطل و اصلاً از احرام خارج نشده است.

^۱ کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ج ۲، ص ۵۲۲، باب ذکر التوقیعات الواردة عن القائم علیه السلام.

راوی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

یابن رسول الله! کاش خداوند درصد زکات را بیشتر می فرمود تا فقراء سر و سامان پیدا کنند.

امام فرمودند:

«اگر مردم همین خمس و زکات شان را می دادند، فقیر روی زمین باقی نمی ماند^۱».

کسانی که خمس می دهند، نوعاً از اقشار متوسط یا ضعیف جامعه هستند. آنان که باید خمس بدهند، اهل خمس نیستند.

در روایت داریم که در عقبه‌ی سوم، از خمس و زکات سؤال می شود؛ چه زکات مال و چه زکات فطره.

شخصی گفت: ما زحمت کشیده‌ایم تا این اموال را به دست آورده‌ایم. پرسیدم: درست است، ولی با امکانات چه کسی؟ این بدن و چشم و گوش و حواس را، چه کسی به شما داده است؟! سرمایه‌ی اولیه را چه کسی به تو داده است؟! شما به برکت سرمایه‌ی اولیه توانسته‌ای به این جا برسی. همه‌ی این امکانات را خداوند به شما داده است. حال چگونه می گویی اموال خودم است و خودم زحمت کشیده‌ام، برای چه باید خمسش را بدهم؟! *

^۱ فقیه، ج ۲، ص ۷.

عقبه‌ی چهارم؛ الصوم: روزه

در روایات آمده است که در عقبه‌ی چهارم، از روزه‌ی واجب می‌پرسند و می‌گویند: روزه‌هایتان را چگونه به جا آوردید؟ یکی از دوستان ما، تعریف می‌کردند:

در ماه رمضان چند سال قبل، در خیابان، سوار تاکسی شدم. دیدم راننده سیگار می‌کشد.

گفتم: آقا! ماه مبارک رمضان است! اگر مریض هستی، تظاهر به روزه‌خواری نکن. تظاهر کردن به روزه‌خواری، دهن‌کجی به خداست. اگر نمی‌توانی روزه بگیری، حداقل سیگارت را در مکانی خلوت بکش.

گفت: ای بابا! ما شصت سال از خدا عمر گرفته‌ایم، یک روز هم روزه نگرفتیم!!

امام علیه السلام می‌فرماید در عقبه‌ی چهارم قیامت و روی پل صراط، این‌گونه اشخاص را نگه می‌دارند و آن‌ها را حسابرسی می‌کنند.

روزه‌داری، شکرانه‌ی سلامتی است. به شخص مریض، روزه واجب نیست. روزه، تکلیف انسان‌های سالم است که سپر در برابر آتش جهنم است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

«الصَّوْمُ جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ؛ روزه، سپری در برابر آتش است».

اگر می‌خواهید از این عقبه، راحت عبور کنید، روزه‌هایتان را ادا کنید.

^۱المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۱ و ۲۲۲؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۱.

سعی داشته باشید، تا زمانی که خودتان زنده هستید، روزه‌هایتان را ادا کنید و به امید بازماندگان و ورثه نباشید که گاه آن قدر خودشان گرفتارند که به فکر شما نخواهند بود.

امام صادق علیه السلام در روایتی، در پاسخ به شخصی که از سبک زندگی ایشان سؤال کرد، فرمودند:

«... علمت أن عملی لا یعمله غیری فجتهدت^۱؛ دانستم کارهای مرا، کسی غیر از من، انجام نمی‌دهد؛ پس تلاش کردم».

عقبه‌ی پنجم؛ حج

این عقبه مربوط به حج است و در آن از حج سؤال می‌شود. وای بر حال آن کسانی که واجب‌الحج شدند و نرفتند. در روایات وارد شده که انسان، اگر دو چیز را رعایت نکرده باشد، وقتی عزرائیل می‌خواهد جانش را بگیرد، به او خطاب می‌کند: «مُتْ یَهُودِیًّا أَوْ نَصْرَانِیًّا». اولاً حج و ثانیاً زکات.

خواب مرحوم حجت‌الاسلام شیخ‌الاسلامی

حجت‌الاسلام شیخ‌الاسلامی می‌فرمودند:

یک سال، من به عنوان روحانی کاروان، از تهران عازم حج بودم. یک ماه قبل از اعزام، خواب دیدم که در نجف هستم و شخصی

^۱ بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۲۸.

آمد و گفت: آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

«بیا در صحن ما، مجلسی به مناسبت اسلام یک یهودی برپا است، منبرش را شما بروید».

من در خواب، وحشت کردم از این که مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام منبر بروم. با خودم گفتم: چه کسی جرأت دارد در برابر اسدالله الغالب، علی بن ابیطالب علیه السلام لب به سخن بگشاید؟! اما به خاطر امتثال امر ولایت، لباس پوشیدم و به سرعت با آن پیک، به طرف صحن امیرالمؤمنین علیه السلام به راه افتادیم.

در راه، از او پرسیدم: اسم آن یهودی چیست؟
گفت: یحیی.

گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام دستور ندادند که اسمش را عوض کنیم؟
گفت: نه، فرمودند: «یحیی، اسم خوبی است. لازم نیست اسمش را تغییر دهید، شما فقط برای جشن اسلام و مسلمان شدنش به منبر بروید».

به صحن رفته و منبر رفتم. اما امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی دیدم. مجلس موج می زد از جمعیت و تا چشم کار می کرد، مردم نشسته بودند.

در منبر، این آیه را خواندم؛ قال الله تبارک و تعالی:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾^۱؛ «ای یحیی کتاب [خدا] را به جدّ و جهد بگیر و از کودکی به او نبوت دادیم».

^۱ سوره مریم، آیه ۱۲.

بعد آمدم روی واژه‌ی «یحیی» بحث کردم که: حیات دو نوع است؛ حیات مادی و حیات معنوی. این آقای یحیایی که امروز مجلس جشن اسلامش را گرفته‌اند، حیات معنوی نیز پیدا کرد... خلاصه، این‌طور بگویم که چنین منبری را در تمام عمرم نرفته بودم.

مجلس تمام شد و من هم از خواب بیدار شدم. اما این خواب برای من، تبدیل به یک معما شد. از خود می‌پرسیدم: این یحیی کیست؟ چرا باید ما منبر برویم؟ آیا از ما عالم‌تر، باسوادتر و برجسته‌تر، کسی نبود که در مجلس امیرالمؤمنین علیه السلام منبر برود؟ این ماجرا زمانی اتفاق افتاد که هنوز، یک ماه به سفر حج من مانده بود.

چند روز بعد، برای تکمیل کار حج، به تهران رفتم. زیرا قرار بود از تهران، اعزام بشوم. وقتی کارم را انجام دادم، تصمیم گرفتم برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم بروم.

از این‌رو، آمدم سر پل چوبی و در آن‌جا، آقای مجدالمحققین را دیدم. ایشان گفت: شیخ الاسلام، این‌جا چه می‌کنی؟!

گفتم: برای کارهای حَجَم آمده‌ام، چون امسال از تهران اعزام هستم. اکنون هم می‌خواهم برای زیارت حضرت معصومه علیها السلام به قم بروم و از آن‌جا به شیراز مراجعت کنم.

ایشان گفتند: شما باید امروز ظهر برای ناهار به منزل ما بیایید و بعد از ظهر به قم بروید. و با اصرار، ما را به منزل خودشان بردند.

در آن‌جا به ایشان گفتم: آقای مجد! چند شب پیش، خواب عجیبی دیدم!

پرسید: چه خوابی؟!

خواب را برای ایشان تعریف کردم.

مرحوم مجد گفت: آقای شیخ الاسلامی! امسال برای حج نایب شده‌ای، نیابت کسی را قبول کرده‌ای؟

گفتم: خیر، تاکنون که هیچ نیابتی قبول نکرده‌ام و نایب کسی نیستم.

گفت: تعبیر خواب تو این است که امسال، حج را به نیابت کسی به جای می‌آوری که یهودی از دنیا رفته و حجّ تو، دوباره اسلام را به او بازمی‌گرداند.

ایشان این تعبیر را کرد و ما ناهار را در منزل ایشان صرف کردیم و راهی قم شدیم و از آن جا به شیراز بازگشتیم.

اما، روزی که ما از شیراز بلیط برای تهران گرفته بودیم، فردای آن روز، ساعت یک بعدازظهر، از تهران به جدّه پرواز داشتیم. وسایلم را آماده کرده بودم و می‌خواستم به سمت فرودگاه بروم که تلفن زنگ زد.

یکی از کارمندان فرودگاه، آن طرف خط بود و گفت: آقای شیخ الاسلامی! پرواز شما به تأخیر افتاده و فعلاً به فرودگاه نیایید، چون هواپیما دو ساعت تأخیر دارد، در منزل استراحت کنید، وقتش که شد، با شما تماس می‌گیرم.

لباس‌هایم را درآوردم و خواستم استراحت کنم که تلفن زنگ زد. گوشی را برداشتم، دیدم یکی از تجّار معروف شیراز پشت خط است. به من گفت: جناب آقای شیخ الاسلامی! شما امسال به حجّ مشرف می‌شوید؟

گفتم: بله، اکنون هم در حال رفتن به تهران هستم که فردا از تهران، عازم شویم.

گفت: آیا برای حج امسال، نیابت قبول کرده‌اید؟
گفتم: خیر.

گفت: می‌خواهیم خانه‌ای بخریم. صاحب این خانه که فوت کرده، دختری دارد که اصرار می‌کند: «پدرم واجب‌الحج بوده و حج به جا نیاورده است. دوست دارم با اولین پول این خانه، برای پدرم حج بخرم». اگر زحمت نیست، شما این کار را انجام بدهید و نگرانی این خانواده را هم برطرف بفرمایید. الآن هم ماشین می‌فرستم تا شما را به این منزل بیاورند.

مدتی نگذشت که ماشینی، جلوی درب منزل توقف کرد. سوار شدم و به خانه‌ی همان آقا رفتم. دیدم آن شخصی که به من زنگ زده بود به همراه سه نفر از تاجران شیراز نشسته بودند و می‌خواستند خانه را به شراکت بخرند. دختر آن متوفی هم نشسته بود. آن خانم، خودش شروع کرد به صحبت کردن و گفت: «پدرم یقیناً واجب‌الحج بود ولی متأسفانه کوتاهی کرد و دنیا، او را به خودش مشغول کرده بود و امروز و فردا می‌کرد ولی من دلم برای پدرم می‌سوزد و دوست می‌دارم با اولین پول این خانه، یک حج برای او انجام شود».

پرسیدم: نام پدرت چیست؟

گفت: یحیی...

تا گفت «یحیی»، یادم به آن خواب افتاد و آن خواب را تعریف

کردم و از آن خانم پرسیدم: پدر شما چه ارتباطی با
امیرالمؤمنین علیه السلام داشت؟^۱
دختر گفت: پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام را خیلی دوست داشت و
عاشق ایشان بود. نام مولا که می آمد، اشکش جاری می شد.
من به آن خانم گفتم: خواهر من! آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به دادِ پدرت
رسیدند.

عقبه‌ی ششم؛ الطَّهارة

در این عقبه، از طهارت، وضو، غسل و تیمم سؤال می شود. کسانی را که
از نجاسات پرهیز نمی کنند و در امر طهارت کوتاهی می کنند، در این مکان
نگه می دارند.

راوی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

یا بن رسول الله! من دوست دارم در نماز، حضور قلب داشته باشم.

امام علیه السلام فرمودند:

«در وضو گرفتن و طهارت لباس دقت کن و بین با چه لباسی و
با چه وضعی با خدا صحبت می کنی».

با هر لباسی، نباید نماز خواند. پیامبر صلی الله علیه و آله بهترین امکاناتش را برای

^۱ کسانی که پدر و مادرانتان زنده هستند، دست آنها را ببوسید که این حبّ به علی بن ابیطالب علیه السلام میراث ارزشمند والدین شما است و کسانی که پدر و مادرانشان از دنیا رفته اند، بروید سر بر روی تربت آنان بگذارید و برایشان طلب مغفرت کنید و از آنها تشکر کنید که عشق به مولا علی علیه السلام برگرفته از آن تربیت است.

نماز خواندن قرار داده بود. امامان ما نیز بهترین لباس‌ها را برای نماز خواندن انتخاب می‌کردند.

کسانی که در امر طهارت و نجاست دقت ندارند، در وضو، غسل و تیمم دقت نمی‌کنند، همچنین خواهرانی که در مسائل مخصوص به خودشان، اهل مراقبت نیستند، در عقبه‌ی ششم که عقبه‌ی طهارت است، نگاه داشته شده و برخی در این عقبه، واژگون می‌شوند.

عقبه‌ی هفتم؛ مظالم عباد

این عقبه، مربوط به حق الناس است. این‌جا، همان جایی است که انسان‌ها را در مورد حق الناس به حساب می‌کشند:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۱؛ «زیرا پروردگار تو، سخت در کمین است».

می‌گویند: خدا همین‌جا در کمین‌گاه است.^۲ در عقبه‌ی مظالم، هر حقی که به گردن کسی باشد و آن را تسویه نکرده باشد، آن‌جا او را به حساب می‌کشند.

در متون مذهبی ما این‌گونه نقل شده است که «اگر کسی یک سیلی بی‌جا به شخص دیگری زده باشد و حلالیت نطلبیده باشد، او را در عقبه‌ی مظالم، ۵۰۰ سال نگاه داشته و برای سیلی ناحقی که به صورت آن شخص زده، استخوان‌های او را خُورد می‌کنند».

^۱ سوره فجر، آیه ۱۴.

^۲ البته نسبت به بحث مرصاد، در فراز بعدی توضیح مفصل‌تری عرض خواهیم نمود.

تا هستید و می‌توانید، عذرخواهی کنید و حلالیت بطلبید. دیده می‌شود، برخی به صورت فرزندشان و همسرشان سیلی می‌زنند، به شاگردشان کتک می‌زنند، درست است که این‌ها زیردستِ ما هستند، ولی رَحْم و شَفَقَت کجاست؟!

این ظلم‌ها، همه حساب و کتاب دارند و در عقبه‌ی مظالم، به حساب کشیده می‌شوند. اگر حق‌الناسی به گردنتان آمده و این‌جا تسویه نکردید، در قیامت، شما را در گردنه‌ی مظالم معطل می‌کنند.

کسی پشت سرِ سلمان، به ایشان جسارتی کرد که من به خاطر رعایت ادب، آن جسارت را نمی‌گویم. حضرت سلمان برایش پیغام فرستاد و فرمود: «به آن شخص بگویید، همه‌ی ما عقبه‌هایی را در قیامت و پل صراط، پیشِ رو داریم. اگر نتوانستم از آن عقبه‌ها عبور کنم، آن سخنی را که نسبت به من گفتم و بالاتر از آن، نسبت به من صادق است. اما اگر گذشتم، به تو ثابت می‌کنم که سخن تو اشتباه بود؛ زیرا خدا آن حیوانی را که تو مرا به آن تشبیه کردی، در آتش نمی‌سوزاند، ولی محاسن و صورت انسان گنهکار را در آتش می‌سوزاند».

خلاصه، در عقبه‌ی مظالم، حق و حقوق دیگران را تسویه می‌کنند. گاه در دنیا، می‌شود با یک عذرخواهی کردن، رضایت دیگری را به دست آورد اما در قیامت، مادران به دنبال فرزندانشان می‌دوند تا حق شیرشان را بگیرند و پدر از اولادش، و اولاد از پدرش، و برادر از برادر، نمی‌گذرد.

این طبیعی است؛ زیرا در قیامت، همه گرفتارند و مشکل دارند و به

گونه‌ای می‌خواهند مشکل‌شان را حل کنند. وقتی کسی، خودش گرفتار است، نمی‌تواند حقش را نادیده بگیرد.

«وَالْمِرْصَادَ حَقًّا: و مرصاد (کمین‌گاه) حق است».

مرصاد؛

در این قسمت از زیارت، امام زمان علیه السلام به یکی دیگر از موقف‌های قیامت که «مرصاد» است، اشاره می‌نماید.

«مرصاد» از ماده‌ی (رصد) به معنای آمادگی برای مراقبت بوده و معنی فارسی آن، کمین‌گاه می‌باشد. معمولاً استفاده از این کلمه در جایی است که انسان ناچار است از محلی عبور کند و شخصی در آن معبر محیای ضربه‌زدن است.

خداوند متعال، در دو آیه از قرآن کریم، به واژه‌ی «مرصاد» اشاره فرموده و از آن نام می‌برد:

۱- سوره‌ی مبارکه‌ی نبا، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا﴾^۱؛ «[آری] جهنم [از دیرباز] کمین‌گاهی

بوده».

خداوند در این آیه، جهنم را مهیّا و در کمین ظالمین معرفی می‌کند.

۲- در سوره‌ی مبارکه‌ی فجر، خداوند می‌فرماید:

^۱ آیه‌ی ۲۱.

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾^۱؛ «زیرا پروردگار تو سخت در کمین است».

اشاره به این است که مثل کسی که در کمین نشسته و منتظر گذر کردن گذرندگان است و هیچ چیز از چشمان مادی او فوت نمی‌شود؛ از خدای تبارک و تعالی نیز چیزی از اقوال و افعال بندگان فوت نمی‌شود، بلکه همه‌ی آنها را می‌بیند و می‌شنود و هیچ چیز از او پوشیده نیست و همه را براساس آن، جزا و پاداش می‌دهد.

به معنای کامل‌تر؛ مراد آیه این است که: گمان نکنید کسی می‌تواند از چنگ عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه‌ی او هستند و هر موقع که اراده کند، می‌تواند آنها را مجازات کند.

با عنایت به توضیح بیان شده، روشن گردید که این تعبیر (در کمین‌گاه بودن خداوند)، کنایه از احاطه‌ی قدرت الهی بر همه‌ی جباران و گناهکاران و ستمکاران است.

لذا امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر معنای آیه می‌فرمایند:

«إِنَّ رَبَّكَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَجْزِيَ أَهْلَ الْمَعَاصِي جَزَائِهِمْ»^۲؛ پروردگارت توانایی دارد که کیفر گناهکاران را به آنها بدهد».

در حقیقت تعبیر آیه‌ی شریفه:

اولاً: اشاره به احاطه‌ی کامل پروردگار بر بندگان دارد.

ثانیاً: تسلی خاطر است برای مؤمنین تا آگاه شوند که دشمنان لجوج و

^۱ آیه‌ی ۱۴.

^۲ مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۴۸۷.

ظالمین، از چنگال قدرت لایزال الهی، راه فراری نخواهند داشت.

ثالثاً: اعلام خطری جدی است برای گناهکارانی که هرگونه ظلم و ستمی بر مؤمنین روا داشتند، تا بدانند کسانی که از این ظالمین قدرتمندتر بودند، در برابر عذاب الهی تاب و توان استقامت نداشتند. این‌ها چگونه خیال می‌کنند می‌توانند برابر عذاب الهی ایستادگی کنند؟!!

حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل است که ایشان فرمودند:

«مرصاد، پلی است بر طریقی که از روی جهنم عبور می‌کند، کسی که حق مظلومی بر گردنش باشد، از آن‌جا نخواهد گذشت»^۱.

این حدیث نیز در توصیف مرصاد، درحقیقت بیان یکی از مصادیق آن است، چون کمین‌گاه یاد شده، فقط مخصوص یک موقف از گردنه‌های صراط نیست؛ بلکه در همین دنیا نیز خدا در کمین ستمکاران است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روایتی می‌فرمایند:

«و لئن أمهل الله الظالم فلن يفوت اخذه و هو له بالمرصاد علی مجاز طریقه و بموضع الشَّجی من مساع ريقه^۲؛ اگر خداوند ظالم را مهلت دهد هرگز مجازات او از بین نمی‌رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است، و چنان گلوی آن‌ها را در دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می‌فشارد که حتی آب دهان از گلویشان فرو نرود».

^۱ بحارالانوار، ج ۸، ص ۶۴

^۲ بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۸۱

مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه‌ی شریفه مذکور می‌فرماید:

«بر مرصاد بودن خدای تعالی با این که او منزّه است از نشستن در مکان، کنایه‌ای است تمثیلی، که می‌خواهد بفهماند خدای تعالی، مراقب اعمال بندگان است. همان‌طور که انسان در کمین نشسته و مراقب حرکات و سکناات دشمن خویش است و منتظر است تا او را دستگیر کند یا به قتل برساند... خدای سبحان هم مراقب اعمال بندگان خویش است، همین که طغیان کردند و فساد را گسترش دادند، ایشان را به شدیدترین وجهی عذاب می‌کند»^۱.

لذا از مجموع مطالب بیان شده، می‌توان نتیجه گرفت آن چه به عنوان «مرصاد» در این قسمت از زیارت به آن اشاره می‌شود، حقانیت نظارت همیشگی و عام الهی، عقبات صراط و خصوصاً عقبه‌ی مظالم عباد است.

«وَالْمِيزَانُ حَقٌّ: و میزان حق است».

میزان؛

در این قسمت از زیارت، امام علیه السلام به سنجش اعمال در روز قیامت و حقانیت آن و حتمی بودن رخداد آن، اشاره می‌فرماید.

میزان، یکی از مواقف قیامت بوده و آیات و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد که به چند مورد اشاره می‌نماییم:

^۱ تفسیر المیزان، ج ۲۰، ص ۴۷۱.

۱- ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ ۖ مَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَتَذَكَّرُونَ^۱؛ «وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش آن‌ها) در آن روز حق است. کسانی که میزان‌های عمل آن‌ها سنگین‌تر است، همان رستگارانند و کسانی که میزان‌های عمل آن‌ها سبک است، افرادی هستند که سرمایه‌ی وجودی خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می‌کردند، از دست داده‌اند».

۲- ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ^۲؛ «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هم‌وزن دانه خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی است که ما حساب‌رس باشیم».

۳- ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ﴾ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ﴾ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ^۳؛ «اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید، پس وی در زندگی خوشی خواهد بود، و اما هر که سنجیده‌هایش سبک بر آید، پس جایش هاویه [دوزخ] باشد».

میزان چیست؟

از مجموع آنچه از کلام مفسرین و متکلمین برداشت می‌شود، باید گفت مراد از «وزن» در روز قیامت، ممکن است یکی از موارد ذیل باشد:

^۱سوره اعراف، آیات ۸ و ۹.

^۲سوره انبیاء، آیه ۴۷.

^۳سوره القارعه، آیات ۹-۶.

۱- میزان؛ عبارت است از عدل روز قیامت و این که هیچ گونه ظلمی به احدی نخواهد رسید.

۲- خداوند متعال میزانی نصب نموده که دارای دو کفه است و به وسیله-
ی آن، اعمال نیک و ناشایست بندگان را می‌سنجد. در کیفیت وزن اعمال
هم، اقوال مختلفی است؛ چون اعمال «عرض» هستند، لذا وزن کردن آنها
ممکن نیست. لذا:

الف) برخی گفته‌اند صحیفه‌ی اعمال وزن می‌شود؛

ب) برخی دیگر گفته‌اند، کارهای نیک و بد علامت‌هایی دارند که در دو
کفه‌ی میزان گذاشته شده و مردم آن علائم را می‌بینند.

ج) و برخی گفته‌اند، نفس مؤمن و کافر وزن می‌شود و کافر عظیم‌الجثه،
وزنی ندارد.

۳- مراد از «وزن»، ظهور ارزش مؤمن در عظمت و بزرگی و ارزش کافر
در ذلت و خواری است. بنابراین کسی که با عمل صالح و رفتار نیک محشور
بشود، وزن او ثقیل و سنگین است؛ یعنی ارزش و مقام او را عظمت می‌دهند
و رستگار و سعادتمند می‌شود و کسی که کار ناشایست انجام می‌دهد، برای
او، وزنی نخواهد بود؛ یعنی ارزشی ندارد و از جمله‌ی زیانکاران خواهد بود.
از مجموع مطالب بیان شده، می‌بایست به دو نکته‌ی بسیار مهم اشاره
کرد:

نکته‌ی اول: این که معنای وزن اعمال در روز قیامت، تطبیق اعمال بر
حق می‌باشد؛ به این معنا که هر شخصی پاداش نیکش به مقدار حقی است

که عمل او مشتمل بر آن است. در نتیجه اگر اعمال کسی، مشتمل بر هیچ مقداری از حق نباشد، جز عقاب و هلاکت، چیزی عایدش نمی‌شود.

نکته‌ی دوم: روشن می‌شود که هر انسانی، میزان‌های متعددی دارد که هریک از اعمالش، با یکی از آن میزان‌ها سنجیده می‌شود و میزان هر عمل نیز، همان مقدار حقی است که عمل مشتمل بر آن است. چون روز قیامت، روزی است که کسی جز به حق، سلطنت نداشته و ولایت در حق هم، فقط در دست خداوند است.

میزان مردم در روز قیامت

میزان هرچیزی، با معیار مخصوص آن سنجیده می‌شود. لذا، معیار و میزان مردم در روز قیامت، برحسب عقیده، اخلاق و عمل معلوم می‌گردد تا هرکس براساس آن‌چه انجام داده است، پاداش داده شده و به جزای عملش برسد؛ چنان‌چه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿... لَتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ...﴾^۱؛ «... تا هر کسی به [موجب] آن‌چه به دست آورده، پاداش یابد...».

و این معیار و میزان، جز انبیاء و ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام نیستند؛ چرا که به سبب تبعیت و پیروی از شریعت آن‌ها و اقتدا کردن به ایشان، خوبی و عظمت انسان ظاهر می‌گردد و با پیروی نکردن از آنان و عمل نکردن به قوانین و شریعت آن‌ها، کم‌ارزشی و بی‌مقداری و پستی انسان ظاهر می‌گردد.

^۱سوره جاثیه، آیه ۲۲.

و ارزش خوبی و بدی‌های مردم نیز با همین میزان معلوم می‌شود.
از امام صادق علیه السلام روایت شده که آن حضرت در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی
﴿وَنُضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾^۱؛ «و ترازوهای داد را در روز رستاخیز
می‌نهم»، فرمودند:

«هم الأنبياء و الأوصياء^۲؛ مقصود از این ترازوها، پیامبران و اوصیای
آنان هستند».

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که به فرزندش امام
حسین علیه السلام فرمودند:

«أنا موازين القسط ليوم القيامة^۳؛ من ترازوهای عدالت در روز
قیامت هستم».

بنابراین، منظور از میزان‌های سنجش اعمال، کسانی هستند که اعمال
نیکان و بدان را، با اعمال آن‌ها می‌سنجند. همان‌طور که مرحوم علامه
مجلسی از شیخ مفید رحمته الله نقل می‌کند که در روایت آمده است:

«أن أمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة من ذريته عليهم السلام هم الموازين^۴؛
امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان از فرزندان او، میزان‌های عدل
قیامت‌اند».

لذا باید گفت، میزان انسان‌ها در روز قیامت به قدر عمل به دستورات و

^۱سوره انبیاء، آیه ۴۷.

^۲بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۴۹.

^۳حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار، ج ۲، ص ۱۲۵.

^۴بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۵۱.

فرامین انبیاء و اوصیاء و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است. هرچه قدر که به دستورات این فرستادگان الهی پای‌بند بوده، در قیامت میزان سنگین‌تری دارد. یک منتظر، هرچه قدر که در انتظار امام زمانش بیشتر ثابت‌قدم بوده و مسیر زندگیش را با رضای امام زمانش بیشتر همخوان کرده است، در قیامت، میزان عملش سنگین‌تر بوده و مصداق این آیه‌ی شریفه است که خدا فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾؛ «اما هر که سنجیده‌هایش سنگین برآید، پس وی در زندگی خوشی خواهد بود».

و اما اگر امام زمانش را فراموش کرده و از مسیر انتظار فاصله گرفته و از دین جدا و بریده شده است، مصداق دنباله‌ی آیه است که فرمود: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾؛ «و اما هر که سنجیده‌هایش سبک بر آید، پس جایش هاویه [دوزخ] باشد».

آنها که میزان اعمال ندارند

آن‌چه از متون دینی برداشت می‌شود، این است که دو دسته از مردم در قیامت میزان ندارند:

۱- دسته‌ی اول، کسانی هستند که از اخلاص و مجاهدت با نفس امّاره‌ی خود، گذشته و به درجه‌ی خلوص رسیده و از فانیان در ذات خدا

^۱سوره القارعه، آیات ۶ و ۷.

^۲سوره القارعه، آیات ۸ و ۹.

گشته و بر طبق آیه‌ی صریح قرآن، از مقربین و مخلصین شده‌اند. خداوند در توصیف ایشان می‌فرماید:

﴿... فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱؛ «...در نتیجه آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب [و کتاب و اندازه و مقدار] روزی می‌یابند».

این جاست که حقیقت:

﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^۲؛ «ای کاش با شما بودم و به رستگاری بزرگ می‌رسیدم».

روشن می‌شود؛ یعنی همراهی و تبعیت صرف از اولیاء و معصومین علیهم‌السلام که خودشان و وجود و کردارشان عین میزان قسط و عدل و حق است، انسان را به چنین رستگاری می‌رساند. همراهی و همیاری امام زمان عج و تبعیت مطلق از او و منطبق کردن رضای نفس با رضای او، انسان را به چنین مقاماتی می‌رساند.

۲- اما دسته‌ی دوم از کسانی که در قیامت میزان ندارند، آن‌ها هستند که از جهت بدکاری و ناپاکی به حدی رسیده‌اند که اعمالی هم اگر داشته‌اند، حبط شده و در این صورت، عمل نیکی ندارند که به میزان رسیده و اندازه‌گیری شود. خدای متعال در توصیف این گروه می‌فرماید:

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ

^۱سوره غافر، آیه ۴۰.

^۲زیارت ششم امام حسین علیه‌السلام / کتاب «مزار» / ابن قولویه.

يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنَّا^۱؛ «[آری] آنان کسانی‌اند که آیات پروردگارشان و
لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت
برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد».

«وَالْحَشْرَ حَقٌّ: وَ حَشْر (در قیامت) حق است».

حشر:

در این قسمت از زیارت، امام علیه السلام به یکی دیگر از مواقف قیامت اشاره
می‌کند و آن، عالم «حشر» است.

«حشر» در لغت به معنی «جمع» است. در کتاب صحاح اللغة آمده است:

«حشرت الناس احشرهم واحشرهم حشرا: جمعهم؛ و منه يوم الجمع:
مردم را محشور کردم آنان را محشور می‌سازم نوعی از محشور
ساختن، حشر یعنی جمع کردن، و به همین مناسبت «روز قیامت»
را يوم حشر گویند».

و همچنین در کتاب لسان العرب بعد از بیان آن‌چه از صحاح اللغة عرض
کردیم، می‌گوید:

«حشر (در اصطلاح)، به معنای جمع کردن مردم در روز قیامت
است».

چنان‌که وارد است:

^۱سوره کهف، آیه ۱۰۵.

﴿... ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ﴾^۱؛ «آن [روز]

روزی است که مردم را برای آن گرد می‌آورند و آن [روز] روزی است که [جملگی در آن] حاضر می‌شوند».

از آن‌چه بیان شد، روشن می‌شود که عالم حشر، یعنی عالم جمع؛ نفوسی که از این عالم به سوی خدا می‌روند، به همان نقطه‌ای که از همان‌جا ابتدا آفرینش آن‌ها بوده و نزول‌شان به این عالم از آن نقطه بوده است.

لذا مسأله‌ی حشر، ناظر به حاضر شدن همه‌ی خلائق در پیشگاه عدل الهی برای حساب و جزاء است. اما جهت روشن‌تر شدن مسأله، به چند مورد از شواهد قرآنی حشر، اشاره می‌کنیم.

اقسام محشورین

خداوند متعال در آیات قرآن و حضرات معصومین علیهم‌السلام در روایات، با صراحت از حشر انسان‌ها به صورت‌های مختلف سخن به میان آورده‌اند. درحقیقت، این آیات و روایات بیانگر این مسأله هستند که همه‌ی انسان‌ها در قیامت، مثل دنیا، دارای صورت‌های انسانی نیستند؛ بلکه آن‌ها که اهل ایمان و خداپرستی هستند، با زیباترین چهره‌ها و فاخرترین پوشش‌ها و با بیشترین احترام و تدارکات، وارد صحرای محشر می‌شوند.

اما آن‌ها که اهل شرک و کفر، گناه و فسق و فجورند، هریک، بسته به اوصاف ناپسند خود، به صورت‌های زشت حیوانات و حتی بدتر از آن‌ها و با

^۱سوره هود، آیه ۱۰۳.

ذلت و خواری و شکنجه، محشور می‌شوند.

آیات و روایات این باب، بسیار فراوان است که به بخشی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

شواهدی از آیات قرآن

خداوند در آیات متعددی از قرآن، از حشر سخن به میان آورده که ما از باب اختصار، به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

۱- ﴿يَوْمَ تَشَقُّ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكُمْ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ﴾^۱؛ «روزی که زمین به سرعت از [اجساد] آنان جدا و شکافته می‌شود این حشری است که بر ما آسان خواهد بود».

خداوند در این آیه، حشرِ قیامت را امری آسان برای خویش توصیف می‌کند. روشن است خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، بازگرداندن و جمع کردن مردگان برای او، کار ساده‌ای است.

۲- ﴿... وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾^۲؛ «و [یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کنیم».

در این آیه‌ی شریفه نیز خداوند از حشر همگانی در قیامت گفته و پیرامون سرنوشت مشرکین در روز رستاخیز، سخن به میان می‌آورد.

^۱سوره ق، آیه ۴۴.

^۲سوره انعام، آیه ۲۲.

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و دلش حایل می‌گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد».

در این آیه، خداوند متعال، شرط ایمان واقعی را اجابت کردن دعوت خدا و رسول اکرم ﷺ بیان کرده و حرکت در مسیر خداوند را حیات واقعی معرفی می‌کند.

جدای از سایر نکات دیگر آیه، باید گفت، همه‌ی ما خواسته یا ناخواسته، در قیامت محشور می‌شویم. پس به رسولان الهی، پاسخ مثبت دهیم.

۴- ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^۲؛ «بگو اوست که شما را در زمین پراکنده کرده و به نزد او [ست که] گرد آورده خواهید شد».

خداوند در این آیه نیز به قدرت و توانایی زنده کردن مجدد و جمع کردن آن‌ها اشاره فرموده و می‌گوید همان کسی که در آغاز خلقت، شما را در زمین و از زمین آفرید، قدرت زنده کردن دوباره‌ی شما را دارد. پس او، انسان‌ها را در زمین پخش می‌کند و در قیامت، آن‌ها را جمع می‌کند.

^۱سوره انفال، آیه ۲۴.

^۲سوره ملک، آیه ۲۴.

۵- ﴿وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ﴾^۱؛ «و مسلماً پروردگار دوست که آنان را محشور خواهد کرد؛ چرا که او حکیم داناست».

در آیه ی ۲۴ همین سوره، خداوند از علم خود نسبت به پیشینیان و متأخران سخن به میان آورده و در آیه ی مذکور، به زندگی جدید در رستاخیز و توانایی جمع کردن و محشور کردن آن ها در قیامت اشاره می کند.

درحقیقت باید گفت، حکیم و علیم بودن خدا، دلیل روشن و پرمغزی بر مسأله ی حشر و معاد محسوب می شود.

۶- ﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا﴾^۲؛ «[یاد کن] روزی را که پرهیزگاران را به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می کنیم».

علی بن ابراهیم در تفسیرش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمودند:

«امیرالمؤمنین علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره ی تفسیر آیه ی شریفه (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ...) سؤال نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ فرمودند:

یا علی! گروهی که در قیامت با شکوه و جلال محشور می شوند، یقیناً سواره پا به عرصه ی محشر می گذارند. آنان مردان باتقوایی هستند که خدای تعالی آنان را دوست داشته و عنایت خاصی به آنان دارد. از رفتار آنان راضی و خشنود بوده و از آنان به نام «مُتَّقِينَ» یاد فرموده است».

سپس حضرت فرمودند:

^۱سوره حجر، آیه ۲۵.

^۲سوره مریم، آیه ۸۵.

«یا علی! آگاه باش. سوگند به خدایی که دانه را در دل زمین شکافته و از آن گیاه رویانید و انسان را آفرید، همانا در قیامت، متّقین از قبرها بیرون می‌آیند درحالی که دارای چهره‌های سفید چون برف و لباس‌های سفید هم‌چون سفیدی شیر هستند. کفش‌های طلایی که بندهای آن از لؤلؤ درخشان است، بر پا دارند»^۱.

و در حدیث دیگری نیز آمده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: «یا رسول الله! این گروه که از آنان توصیف فرموده‌ای، چه کسانی هستند؟
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آنان، شیعه‌ی تو هستند و تو نیز امام آنان هستی و این مقصود پروردگار است که فرمود: (يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ...)»^۲.

۷- ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾^۳؛ «و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم».
این آیه، دلالت دارد که در قیامت، برخی از مجرمین، نابینا محشور می‌شوند.

^۱ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۷۲، ح ۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۷۳.

^۳ سوره طه، آیه ۱۲۴.

۸- ﴿... وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا﴾^۱؛ «... و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی‌انگیزیم».

در قیامت، مجرمین را با چشم‌های زاغ محشور می‌کنیم که توانایی دیدن جایی را ندارند.

۹- ﴿... وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى وُجُوهِهِمْ عُمِّيًّا وَبُكْمًا وَضُمًّا...﴾^۲؛ «... و هر که را گمراه سازد در برابر او برای آنان، هرگز دوستانی نیابی و روز قیامت آنها را کور و لال و کر به روی چهره‌شان درافتاده بر خواهیم انگيخت».

شواهدی از روایات

معاذ بن جبل که از شیعیان و اصحاب پیامبر ﷺ بود، خدمت رسول الله ﷺ رسید و از قیامت پرسید:

«فَقَالَ يَا مُعَاذُ سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ أَرْسَلْتُ عَيْنِيهِ؛ فرمودند: ای معاذ! در مورد مسأله‌ای بزرگ پرسیدی. سپس اشک از چشمان پیامبر ﷺ جاری شد».

سپس فرمودند:

«ثُمَّ قَالَ تَحْشُرُ عَشْرَةَ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي أَشْتَاتًا قَدْ مَيَّزَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَبَدَّلَ صُورَهُمْ؛ ده صنف از امت من پراکنده محشور

^۱سوره طه، آیه ۱۰۲.

^۲سوره اسراء، آیه ۹۷.

می‌شوند و خداوند آنان را از دیگر مسلمانان جدا کرده و
چهره‌هایشان را مسخ نموده است».

رسول الله ﷺ فرموده‌اند مسلمانان گناهکار به ده صورت وارد محشر
می‌شوند:

۱- فبعضهم على صورة القردة؛ برخی از مسلمانان به شکل میمون وارد
محشر می‌شوند.

۲- و بعضهم على صورة الخنازير؛ برخی از مسلمانان به شکل خوک وارد
محشر می‌شوند.

۳- و بعضهم منكسون أرجلهم من فوق و وجوههم من تحت ثم يسحبون
عليها؛ برخی را با صورت روی خاک می‌کشند و می‌آورند؛ درحالی‌که
پاهایشان بالا و صورت‌هایشان روی خاک کشیده می‌شود و با این وضع وارد
محشر می‌کنند.

۴- و بعضهم عمى يترددون؛ و برخی نابینا و کور و سرگردان وارد محشر
می‌شوند.

۵- و بعضهم الضم البکم بکم لا یعقلون؛ بعضی کر و گنگ‌اند که هیچ چیز
را درک نمی‌کنند.

۶- و بعضهم يمضغون ألسنتهم یسيل القيح من أفواههم لعابا يتقذروهم
أهل الجمع؛ بعضی زبان‌های خود را می‌جویند و چرکی از دهانشان سرازیر
می‌شود که اهل محشر از آن متنفر می‌شوند.

۷- و بعضهم مقطعة أیدیهم و أرجلهم؛ بعضی دست و پا بریده‌اند.

۸- و بعضهم مصلّبون علی جذوع من نار؛ و بعضی بر شاخه‌هایی از آتش آویخته‌اند.

۹- و بعضهم أشدّ نتنا من الجیف؛ و بعضی بوی گندشان از مردار بدتر است.

۱۰- و بعضهم یلبسون جبابا سابغة من قطران لازقة بجلودهم؛ و برخی به جبّه‌هایی (لباس‌هایی) از مس یا روغن گداخته، پوشانده می‌شوند که از فرط داغی به بدن‌هایشان می‌چسبد.

سپس رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

گروه اول:

«فأما الذين على صورة القردة فالقثات من الناس؛ آنان که به صورت میمون محشور می‌شوند سخن چنانند».

گروه دوم:

«فأما الذين على صورة الخنازير فأهل السحت؛ اما کسانی که به صورت خوک وارد محشر می‌شوند، حرام خواران هستند».

آنان در قبال کاری که نکرده‌اند، پول دریافت می‌کنند.

کارمندی به من گفت: در اداره‌ی ما، پولی به عنوان پول سرگردان به ما می‌دادند. رئیس ما هم این پول را بین چند نفر نورچشمی تقسیم می‌کند که یکی از آن‌ها، من هستم.

پرسیدم: این پول را به چه عنوانی می‌دهد؟

گفت: این پول سرگردان است.

گفتم: پول سرگردان را مصرف نکنی که سرگردان می‌شوی!

مگر هر پولی را می‌شود خورد؟ مگر در قبال کاری که نکرده‌ای، می‌توانی

مزد بگیری؟! مگر در ساعت اداری، می توان کار شخصی انجام داد؟ این حرام خواری است و انسان در روز قیامت، به شکل خوک وارد صحرای محشر می شود.

پیرمرد راننده

پیرمردی که رانندگی دو مدیرکل را کرده بود، گفت: می خواهم برایتان دو خاطره از این دو مدیرکل نقل کنم.
من هر دو مدیرکل را می شناختم. به او گفتم تعریف کن. نام مدیر اول را برد و گفت:

«او مردی بسیار منضبط و مقید به مسائل شرعی بود. روزی، آمدم که او را به اداره ببرم، دیدم سرویس دخترش نیامده بود و سر خیابان ایستاده و دیرش شده بود. گفتم: اجازه بدهید دخترتان هم سوار شود، یا اول دخترتان را می رسانم و بعد شما را، و یا اول شما را می رسانم و سپس دخترتان را به مدرسه می برم.
گفت: اصلاً اجازه نمی دهم. تو مأموری فقط من را به اداره ببری نه دخترم را به مدرسه برسانی. فلانی ناراحت نشو، الآن درستش می کنم. در همین احوال، یک تاکسی آمد و آن تاکسی را در بست کرایه کرد تا دخترش را به مدرسه برساند.

گفت: حاضرم پول بدهم ولی جواب خدا را در قیامت نمی توانم بدهم.

این آقا با اتوبوس به مشهد می رفت. به او می گفتم: مدیرکل های قبل از شما، گاه راننده به مشهد می فرستادند و خودشان با هواپیما

می‌رفتند. بعد همین سفر را مأموریت به حساب می‌آوردند.^۱
گفت: این آقا این‌طور نبود، با اتوبوس می‌رفت و اجازه نمی‌داد
راننده با او برود. بارها شده بود که خانواده‌اش کار داشتند، به آن‌ها
می‌گفت: آژانس بگیرید و بروید به کارتان برسید و اجازه نمی‌داد از
ماشین بیت‌المال استفاده کنند.

من این فرد را هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم.
بعدها این آقای مدیرکل عوض شد و مدیر دیگری جایگزین او
شد. مدیر دوم، یک ماشین در اختیار خودش بود و یک ماشین
اداره هم تحت اختیار خانواده‌اش گذاشته بود. یک ماشین اداره با
راننده در اختیار همسرش بود که هر جا می‌خواهد برود و هر وقت
می‌خواهد، راننده در خدمتش باشد و او را برساند.
یک راننده هم برای فرمان‌هایی که در خانه داشتند، اجیر کرده بود.
آن راننده خریدهایی مانند گوشت، میوه و مایحتاج زندگی را
برایشان تهیه می‌کرد. چهار ماشین در اختیار خانواده‌ی این
مدیرکل بود.

به آن راننده گفتم: آن مدیرکل اول، میزان‌الأعمال مدیرکل‌ها می‌شود و
روز قیامت، مدیرکل دوم را می‌آورند و می‌گویند: بی‌انصاف! چرا چهار ماشین
بیت‌المال را با راننده گیر انداختی؟!

^۱ راننده با ماشین می‌فرستاده به مشهد، که در مشهد هم بدون ماشین نباشد. راننده با ماشین بیت-
المال!! تازه، این سفر را هم به حساب زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌گذاشته! به نظر شما، امام این
زیارت را قبول می‌کند.

می‌گوید: مدیر کل بودم و نمی‌شد.

به او می‌گویند: چرا مدیر کل قبلی این‌گونه نبود؟! چرا او، این کارها را نکرد؟!!

در یک اداره، یک کارمند می‌شود «میزان» کلّ تشکیلات. در بازار، یک بازاری می‌شود «میزان» کلّ بازار. در حوزه، یک طلبه می‌شود «میزان» کلّ حوزه‌ی علمیه‌ی یک شهرستان. یک دختر جوان می‌شود «میزان» کلّ دخترهای جوان دانشگاه و دیگر کسی نمی‌تواند حرفی بزند.

مراقب باشیم «حرام» وارد زندگی‌مان نشود، برخی از درآمدها مخلوط به حرام است و زندگی انسان را از بین می‌برد.

پیامبر ﷺ فرمودند: آنان که در زندگی‌شان حرام می‌خورند، روز قیامت به شکل خوک وارد صحرای محشر می‌شوند.

کسی که باید خمس مالش را بدهد و نمی‌دهد، دارد حرام می‌خورد و حدیث پیامبر ﷺ در روز قیامت، متوجه او است.

امام زمان ﷺ فرمودند:

«لعنت خدا و ملائکه و تمام انبیاء بر کسی که حق ما را به حرام بخورد».

عرض کردند: منظور از خوردن حقّ شما چیست؟

حضرت فرمودند: «خمس است».

بارها عرض کردم، اگر امروز امام زمان ﷺ می‌خواستند خمس مال مردم را تحویل بگیرند، به اعتقاد بنده، بیش از ۵۰٪ از آنها را رد می‌کردند؛

چنان که در زمان حیات پدرشان امام حسن عسکری علیه السلام، همین کار را کردند. وقتی که خمس اموال اهالی قم را آوردند، آن فرد قمی که نماینده‌ی مردم قم بود، خدمت امام عسکری علیه السلام رسید تا خمس مردم قم را به امام تحویل دهد. در آن زمان، امام زمان علیه السلام سه سال داشتند.

امام عسکری علیه السلام فرمودند:

«پسرم، خمس مردم قم را تحویل بگیر.»

ولی عصر علیه السلام فرمودند:

«این کیسه‌ی اول مربوط به فلان تاجر قمی است و فلان شغل را دارد و در این کیسه ۲۲۵ دینار طلا قرار دارد. خمس او را قبول می‌کنیم؛ زیرا کسبش حلال است.»

اما بخشی از کیسه‌های دیگر را رد کردند و فرمودند:

«این‌ها درآمدشان مخلوط به حرام است و ما پول حرام مصرف نمی‌کنیم.»

عجیب این است که یک پیرزن قمی، لباسی را با دست خودش بافته بود به ارزش دو درهم و برای امام عسکری علیه السلام فرستاده بود. آن فرد قمی می‌گوید:

هدیه‌ی پیرزن را در خورجین مَرکَبم جا گذاشته بودم. وقتی امام زمان علیه السلام مقداری از وجوهات را رد و مقداری را قبول کردند، فرمودند:

«برو و آن هدیه‌ی پیرزن قمی را برای ما بیاور. ما لباس او را قبول می‌کنیم و هدیه‌ی او را می‌پذیریم و در حقش دعا می‌کنیم.»

یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام به ایشان عرض کرد:

اصول ریاضت را به من بیاموزید.

امام، سه اصل را به عنوان کلیات ریاضت و تهذیب نفس به او بیان کرده

و فرمودند:

«یکی از اصول ریاضت این است که: «جز مال حلال نخور و قبل

از خوردن، «بسم الله» بگو».

گروه سوم:

«و أما المنكسون على رؤوسهم فأكلة الرِّبَا؛ آقای معاذ! اما آن‌هایی که

با صورت روی زمین کشیده می‌شوند، رباخوار هستند.

مرد رباخوار

قبل از انقلاب (آن زمان سنّ من حدود ۱۱ سال بود)، با مردی هم‌سفر

شدیم. این آقا از مبدأ تا مقصد، حدود ۱۰۰ مرتبه آیت‌الکرسی خواند و با

کسی هم حرف نمی‌زد. جالب است که شغل این آقا رباخواری بود. یک

دسته‌چک در جیبش داشت و چند حبه قند و نبات در کیسه‌های جداگانه

گذاشته بودند.

هرکس به پول نیاز داشت و به او می‌گفت فلان قدر نیاز دارم، می‌پرسید:

چندماهه می‌توانی برگردانی؟

طرف مقابل مثلاً می‌گفت: شش ماهه.

می‌گفت: خیلی خوب، یک چک برایم بنویس به فلان مبلغ (مبلغی

در حدود ۲۰ درصد بیش تر از مبلغ درخواستی) و او می گفت: این حبه نبات را به فلان مبلغ (آن مبلغ درخواستی را ذکر می کرد) به تو فروختم. پیامبر ﷺ فرمودند رباخوارها را با صورت روی خاک می کشند و می آورند.

گروه چهارم:

«و العمی الجائرون فی الحکم؛ آنان که کور، وارد محشر می شوند، کسانی هستند که در حکومت و قضاوت، ستم می کنند».

مواظب باشید، مخصوصاً قُضات باید شش دانگ حواسشان را جمع کنند.

گروه پنجم:

«و الصّم البکم المعجبون بأعمالهم؛ کسانی که کر و گنگ محشور می شوند، افرادی هستند خودپسند، که شیفته ی کارهای خویش اند».

می گویند: ماییم که نماز شب می خوانیم، ماییم که حج رفته ایم، ماییم که برای امام حسین ﷺ سفره می اندازیم، ماییم که این همه کارهای خوب کرده ایم. اگر ما نباشیم، فقراء شب را گرسنه می خوابند و... باید مراقب باشیم، اعمالمان، ما را مغرور و متکبر نکند.

گروه ششم:

«والذین یمضغون بالسنتهم فالعلماء و القضاة الذین خالفت أعمالهم أقوالهم؛ کسانی که زبان خود را می جویند، علماء و قاضیانی هستند که کردارشان مخالف گفتارشان است».

این علماء و قاضیان، زبان هایشان را می جویند و از آن عفونت جاری می شود و تمام محشر از بوی آن متعفن می شود.

پناه ببریم به خدا، از این که بخواهیم کسی را از منکری نهی کنیم و آن منکر، در خود ما موجود باشد. یا دیگران را به چیزی دعوت کنیم که خودمان عامل به آن نباشیم.

در حدیثی دیگر از پیامبر ﷺ نقل است که ایشان فرمودند:
«از خسران دیدگان روز قیامت، کسانی هستند که به واسطه‌ی ارشادشان، دیگرانی وارد بهشت می‌شوند و خودشان به خاطر عمل نکردن به آن ارشادات، به جهنم افکنده می‌شوند».
پس باید مراقب بود که به آن چه می‌گوییم، ابتدا خودمان عمل کنیم و تارک آن چه باشیم که دیگران را از آن نهی می‌کنیم.

گروه هفتم:

«وَالْمُقْطَعَةُ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم الَّذِينَ يُوْذُونَ الْجِيرَانَ؛ دست‌وپا‌بریدگان، آنها‌یند که همسایگان خود را اذیت می‌کنند».
اگر در آپارتمان زندگی می‌کنید، مواظب باشید که سروصدای شما، دیگران را اذیت نکند. اگر همسایه‌ی متدیّنی دارید، مواظب باشید صدای موسیقی منزل شما، آن همسایه را نیازارد.

گروه هشتم:

«وَالْمُصْلَبُونَ عَلَى جَذْوَعٍ مِنْ نَارٍ فَاسْعَاةٌ بِالنَّاسِ إِلَى السَّلْطَانِ؛ آویختگان به شاخه‌های آتش، جاسوسان و سعایت‌کنندگان از مردم نزد پادشاهانند».

پیامبر ﷺ می‌فرمایند آنان که بر شاخه‌هایی از آتش به صلیب کشیده

شده‌اند و با این وضع وارد محشر می‌شوند، کسانی هستند که نزد سلطان (رئیس)، به مردم تهمت زده و از آنان بدگویی می‌کنند. مثلاً نزد مسئول اداره می‌رود و عیب شخصی دیگر را می‌گوید و او را از نان خوردن می‌اندازد. از دیگری بدگویی می‌کند تا او را از موقعیتش به زیر بکشد و آبرویش را ببرد. این‌گونه افراد، در روز قیامت، به صلیب آتش کشیده شده و وارد محشر می‌شوند.

گروه نهم:

«وَالَّذِينَ هُمْ أَشَدَّ نَتْنَا مِنَ الْجِيفِ فَالَّذِينَ يَتَمَتَّعُونَ بِالْشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ
وَيَمْنَعُونَ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِهِمْ؛ أَنْ هَا كِه بَوِي گَنْدَشَانِ از مُردارِ بِيَشْتَرِ
اَسْت، فِرورْفَتگانِ در شَهَوَاتِ و لَذَاتِ دُنْیا هَسْتَنْد و حَقُّوقی را کِه
خدا در اموالشان قرار داده نمی‌پردازند».

رسول الله ﷺ فرمودند آنان که بدن‌شان از جیفه و مردار بدبوتر است، کسانی هستند که در دنیا به دنبال شهوت‌رانی هستند. آن خانمی که بدنش را به نامحرم نشان می‌دهد و لباس رسوای بدن‌نما می‌پوشد و در جامعه ظاهر می‌شود و جوان‌های جامعه را بیمار و آلوده به گناه می‌کند، آن مردی که جلوی نامحرم، با لباس نامناسب ظاهر می‌شود، آنان، تابع شهوت‌اند و شهوت در زندگی‌شان حرف اول را می‌زند و کسانی که «يَمْنَعُونَ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِهِمْ؛ حق خدا را از اموالشان خارج نمی‌کنند»، روز قیامت، بدبوتر از مُردار، وارد محشر می‌شوند.

این مال را خدا به ما داده و همه مال خداست، اما حق‌الله را نمی‌دهیم.

روز نخست که به دنیا آمدیم، لخت بودیم! روزی هم که از دنیا می‌رویم، باز هم لخت و فقط با یک کفن می‌رویم!

چرا حق اموالی را که خدا به ما داده است، نمی‌دهیم؟ چرا از این سرمایه، برای آخرت‌مان خرج نمی‌کنیم؟

پیامبر ﷺ فرمودند آنان که تابع شهوات هستند و آنان که حق خدا را از اموال‌شان نمی‌دهند، با بدنی بدبو، بدتر از بوی مُردار، وارد صحرای محشر می‌شوند.

گروه دهم:

«وَالَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْجَبَابِ فَأَهْلُ التَّجَبَّرِ وَ الْخِيَلَاءُ؛^۱ آنان که به جبه‌ها و لباس‌های گداخته پوشانیده می‌شوند، متکبران و سرکشان هستند».

رسول خدا ﷺ فرمودند آنان که لباس آتشین به تنشان می‌پوشانند و این لباس به تن‌شان چسبیده است، کسانی هستند که در دنیا، اهل تکبر و فخرفروشی هستند و به دیگران فخر فروخته و می‌گویند: من از تو بهترم؛ چون پدرم فلان کس است! من از تو بهترم؛ چون ثروتمندم! من از تو بهترم؛ چون مقامم بالاتر است! چون قیافه‌ام زیباتر است! چون موقعیتم در جامعه بهتر است!...

روایتی که تقدیم شد، به خوبی، بیانگر حشر جسمانی و محشور شدن

^۱ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۸۹.

انسان‌ها با همین پیکر و همین جسم دارد.

این‌که در صحرای محشر، باطن انسان‌ها خودنمایی می‌کند و برخی به این ده شکل محشور می‌شوند، نسبت به قیامت و صحرای محشر و حال و احوال آن زمان است.

لیکن در همین دنیا نیز اگر پرده‌ها کنار برود و باطن انسان‌ها که ساخته‌ی اعمال خودشان است نمایان شود، وضعیت بهتر از صحرای محشر نیست.

روایتی را ابابصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و می‌گوید:

با امام صادق علیه السلام به حج رفته بودم و پس از انجام اعمال، امام را دیدم که در گوشه‌ای از مسجدالحرام نشسته بودند.

خدمت حضرت رسیده و سوآلی کرده و گفتم: الحمدلله امسال حاجی زیاد آمده است، ببینید زحمت پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه به ثمر نشسته و چقدر حاجی برای طواف آمده است؟

امام صادق علیه السلام فرمودند: «ما أكثر الضَّجيج و أقلَّ الحَجيج؛ چقدر ضجه‌زن زیاد و اما حاجی کم است».

گفتم: ضجه زیاد است؟! یعنی چه؟!

امام بین دو انگشتان را باز کرده و فرمودند: «ببین!!!». از بین دو انگشت مبارک حضرت، نگاه کردم و دیدم گله‌های حیوان اهلی و وحشی دور کعبه در حال طواف‌اند و در بین این حیوانات وحشی، چند انسان هم در حال طواف‌اند^۱.

^۱ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۲۷۱.

عقبات محشر

مرحوم شیخ صدوق در کتاب اعتقادات، درباره‌ی عقبات محشر می‌فرماید: «اعتقاد ما در عقباتی که در طریق محشر است، این است که هر عقبه‌ای نامش، به نام یکی از واجبات است که به آن امر شده است و یا از به‌جا آوردن آن نهی شده. مانند عقبه‌ی نماز، عقبه‌ی روزه، عقبه‌ی زکات، عقبه‌ی حج، عقبه‌ی جهاد، عقبه‌ی امانت، و ولایت و غیر آن از تکالیفی که بر انسان شده است و یا عقبه‌ی ترک دروغ، عقبه‌ی ترک غیبت و ترک زنا و سائر محرمات الهیه. هریک از این واجبات یا محرمات، یک بندی دارد که انسان باید از آن بند بگذرد. اگر از عهده برآید، می‌گذرد و از آن بند عبور می‌کند و از آن عقبه نجات می‌یابد، وگرنه در همان‌جا متوقف شده و مورد سؤال قرار می‌گیرد و خطاب ﴿وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱؛ «و آن‌ها را نگه دارید که بازخواست خواهند شد»، به آن‌ها زده می‌شود».^۲

سؤال: آیا حیوانات و جمادات نیز حشر داشته و محشور می‌شوند؟

اولاً: درخصوص حشر حیوانات، باید گفت که آن‌چه از مجموع آیات و روایات برداشت می‌شود، این است که، هر موجودی دارای حشر و بازگشت به جایی است که از همان‌جا آمده است.

از جمله آیاتی که دلالت بر حشر حیوانات می‌کند، آیه‌ی شریفه‌ی سوره‌ی

^۱سوره صافات، آیه ۲۴.

^۲معادشناسی، ج ۸، ص ۹۴-۹۲.

انعام است که خداوند در آن می‌فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَقْنَاهُمْ فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ﴾^۱؛ «و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند. ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم سپس [همه] به سوی پروردگارشان محشور خواهند گردید».

لذا باید گفت، حیوانات زمینی هم مثل انسان‌ها، بین خودشان دارای انواعی هستند و مانند انسان، به سوی خدا بازگشت می‌کنند و در نزد خدا حاضر می‌شوند.

همچنین، آیه‌ی شریفه‌ی:

﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾^۲؛ «و آنکه که وحوش را همی گرد آرند».

دلالت بر مدعای فوق می‌کند.

«وُحُوش»، جمع (وحش) و به معنای حیواناتی است که با انسان‌ها انس و الفت نمی‌گیرند؛ مثل درندگان.

از آن جایی که این آیه‌ی شریفه در مجموعه‌ی آیاتی قرار گرفته که حوادث روز قیامت را توصیف می‌کند، مثل سؤال از دختران زنده به گور شده؛ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ، و باز شدن نامه‌ی اعمال و حوادث و اتفاقات بعد از آن، لذا

^۱سوره انعام، آیه ۳۸.

^۲سوره تکویر، آیه ۵.

آیه‌ی شریفه‌ی مورد ادعا، حشر حیوانات وحشی را در قیامت توصیف می‌کند. البته دیدگاه مفسرین درباره‌ی حوادث بعد از حشر آن‌ها متفاوت است. ثانیاً، درخصوص حشر جمادات نیز آیاتی از قرآن دلالت بر آن دارد که من جمله‌ی آن‌ها می‌توان به این آیه‌ی شریفه استناد کرد:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ * وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ﴾^۱؛ «و کیست گمراه‌تر از آن کس که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد و آنها از دعایشان بی‌خبرند و چون مردم محشور گردند، دشمنان آنان باشند و به عبادتشان انکار ورزند».

آیه و تعبیر «مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ؛ آن‌ها تا قیامت هم به آنان پاسخ نمی‌گویند»، به وضوح دلالت می‌کند که معبودانی که غیر از خدا خوانده می‌شوند، جمادات و گیاهان بوده‌اند و همین موجودات در قیامت محشور می‌شوند به دلیل (وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً) که معبودهای دروغین در قیامت، از بت پرستان، اظهار بیزاری می‌کنند.

همچنین در آیه‌ای دیگر و در توصیف معبود کفار، می‌فرماید:

﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾^۲؛ «مردگان نه زندگان و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد».

^۱سوره احقاف، آیات ۵ و ۶

^۲سوره نحل، آیه ۲۱.

همه‌ی این آیات و روایات مفصلی که در این زمینه رسیده است، بیانگر حشر برخی از جمادات در قیامت است.

«وَالْحِسَابَ حَقٌّ: و حساب حق است».

حساب؛

در این بخش از زیارت، امام زمان عج به یکی دیگر از مواقف روز قیامت که از نام‌های معروف روز قیامت نیز می‌باشد، اشاره می‌کند و آن موقف حساب است. یوم الحساب نیز یعنی روزی که خداوند در آن به حساب اعمال بندگان خود رسیدگی می‌کند. حسابرسی روز قیامت به اندازه‌ای قطعی و مسلم است که امیرالمؤمنین ع در خصوص تفاوت میان دنیا و آخرت می‌فرمایند:

«إِنَّ الْيَوْمَ عَمَلٌ وَ لَا حِسَابٌ؛ وَ غَدَا حِسَابٌ وَ لَا عَمَلٌ؛ امروز (دنیا)

زمان عمل است و بازخواستی نیست، و فردا (قیامت)، روز

بازخواست است و عملی در آن میسر نمی‌باشد».

یکی از فلسفه‌های مرگ نیز که سابقاً به آن اشاره کردیم، این است که انسان را پای میز محاکمه آورده و به حساب بکشند.

از زمانی که قلب میت از کار می‌افتد، به عالم برزخ می‌رود و آن‌جا عالم محاسبه است. در آن‌جا به او می‌گویند: امروز، روز حسابرسی است و دیگر کار از او نمی‌پذیرند. هرچه بگوید: خدایا! مرا برگردان «رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي

^۱ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۹۶ و؛ همان، ج ۷۴، ص ۴۱۷.

أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ^۱؛ «پروردگارا مرا بازگردانید، شاید من در آنچه وانهادهام، کار نیکی انجام دهم». پاسخ می‌دهند: هرگز، دیگر تو را بر نمی‌گردانیم. از مسائلی که در اصلاح شخصیت معنوی انسان مؤثر است و اصلاح جامعه را تضمین می‌کند، اعتقاد به حسابرسی است. از جمله سفارشات حضرت لقمان به فرزندش که خداوند در قرآن کریم از آن یاد می‌کند نیز بحث حسابرسی روز قیامت است، آن‌جا که به فرزندش فرمود:

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ^۲؛ «پسرم! اگر [عمل تو] هم‌وزن دانه خردلی و در تخته سنگی یا در آسمان‌ها یا در زمین باشد، خدا آن را می‌آورد که خدا بس دقیق و آگاه است».

می‌فرماید پسرم، اگر به اندازه‌ی جزئی از حبه‌ی خردل^۳ کار خوب یا کار بد در اعمال تو باشد و در آسمان‌ها و زمین یا بین صخره‌ای پنهان باشد، خداوند آن را به حساب می‌آورد.

پدر و مادرها باید این اندرزها را به گوش جان شنیده و آن را در تربیت فرزندان‌شان به کار بگیرند تا جوانانی متدین تحویل جامعه بدهند. اگر جوانان و احاد افراد جامعه، با فرهنگ حسابرسی خدا تربیت شدند، آن‌گاه مراقب

^۱سوره مؤمنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰.

^۲سوره لقمان، آیه ۱۶.

^۳دانه‌های خردل بسیار ریز است و لقمان می‌گوید: جزئی از دانه‌ی خردل!

هستند هر کاری انجام ندهند؛ چرا که می‌دانند باید حساب آن را پس بدهند و چشم و زبان‌شان باید پاسخگو باشد، و می‌دانند در برابر اموالی که به دست می‌آورند، و در برابر زندگی و جوانی‌شان مسئول هستند.

اگر جامعه با این فرهنگ تربیت شود، دیگر به کسی ظلم نمی‌شود و کسی از حدّ خود تجاوز نمی‌کند. اگر در بازار ما فرهنگ حسابرسی حاکم باشد، هیچ کاسبی اجحاف نمی‌کند. اگر کسی به روز قیامت معتقد باشد، غیبت نکرده و تهمت نمی‌زند.

یکی از علماء نقل می‌کردند:

خدمت مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی رحمته‌الله نشسته بودیم، شخصی آمد و گفت: فلانی پشت سر شما غیبت می‌کند و چنین سخنی می‌گوید.

مرحوم آیت‌الله محلاتی فرمودند: ما به قیامت و روز جزا معتقدیم.^۱

آخرین نصایح علامه طباطبایی رحمته‌الله

آیت‌الله امینی نقل می‌کردند:

در اواخر عمر مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله، شاگردان‌شان خدمت ایشان رسیده بودند. علامه در سکوت کامل بود و سخن نمی‌گفت

^۱ کسی که به قیامت معتقد است، پاسخ غیبت و تهمت را، با غیبت و تهمت نمی‌دهد. **مَا يُلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ**؛ «[آدمی] هیچ سخنی را به لفظ در نمی‌آورد مگر این که مراقبی آماده نزد او [آن را ضبط می‌کند]» (سوره ق، آیه ۱۸)؛ هر چه می‌گوید، ثبت می‌شود. لذا مراقب است که چه می‌گوید و چه می‌کند و خدا را ناظر بر رفتار و گفتارش می‌داند.

و فقط زیر لب، ذکر می گفت.

یکی از علماء به ایشان نزدیک شد و گفت: آقا، می خواهی مرخص شویم، خواهش می کنم به ما نصیحتی فرمایید.

این آخرین سخنانی بود که شاگردان ایشان، از علامه شنیدند. ایشان سر بلند کردند و این آیه ی کوتاه و پرمحتوا و عمیق قرآن را تلاوت فرمودند:

﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾^۱؛ «آیا نمی دانند که خدا آن ها را می بیند؟». خدا با شما است.

اگر مردم اصل حسابرسی را به یاد داشته باشند، جامعه اصلاح می شود. اگر زنان فراموش نکنند که در برابر زیبایی، مو و جوانی خود در پیشگاه خدا مسئول هستند، با وضع آسف بار از منزل خارج نمی شوند و ما با این اوضاع روبه رو نیستیم.

امروزه، هرچه بشریت آسیب می بیند، از دین گریزی است، ریشه ی تمام معضلات جامعه، دین گریزی است. فقر اقتصادی، فحشاء، کم کاری، سرقت، جنایت و تمام تخلفاتی که بعضاً در جامعه اتفاق می افتد، از کمبود فرهنگ دینی و ضعف ایمان نشأت می گیرد.

کجا سراغ دارید یک انسان دیندار و معتقد به حسابرسی الهی و روز قیامت، که ظلم، اجحاف و تعدی کند و حقوق همسر، فرزندان و جامعه ی خویش را نادیده بگیرد؟

^۱سوره علق، آیه ۱۴.

از سید بن طاووس پرسیدند: فلان شخص چطور آدمی است؟
ایشان فرمود: من هفتاد سال از عمرم گذشته و خود را نشناختم، چطور
می‌توانم نسبت به دیگران قضاوت کنم؟
علی علیه السلام به فرزندشان امام حسین علیه السلام فرمودند:
«پسرم! لا تقل ما لا تعلم و إن قل ما تعلم؛^۱ آن چه را که نمی‌دانی،
نگو؛ اگر چه آگاهی تو کم است».

خاطره‌ای از اختلاف یک زوج

حدود دو سال پیش، خانواده‌ای که در مسأله‌ای، اختلاف داشتند^۲ و
نزدیک بود کارشان به طلاق کشیده شود، از من خواستند تا در حضور من،
جلسه‌ای تشکیل شود و آنان سخن نهایی خود را بگویند و نظر ما را هم
بگیرند و پس از آن، به دادگاه رفته و طلاق بگیرند.
آنان به دفتر مسجد آمدند.^۳

شوهر گفت: من از اولین سال ازدواج، با همسرم اختلاف داشتم. من به
همسرم می‌گفتم: دوست ندارم شاغل باشید و به سر کار بروید و او موافق
نبود، اما بعد قول داد که کارش را کم کند و کم‌کم رها کند. ولی دیدم چند
سال از این ماجرا گذشت و کار که رها نشد هیچ، بلکه هر سال بیشتر و
بیشتر و مسئولیت‌هایش زیادتر شد. بالأخره هر کس عقیده‌ای دارد و عقیده‌ی

^۱ شرح نهج البلاغه ابن حدید / ۱۶ / ۸۴.

^۲ اختلاف‌شان در شیوه‌ی زندگی بود.

^۳ آنان حدود ۱۸ سال زن و شوهر بودند.

او محترم است. اکنون به این نتیجه رسیده‌ایم که طلاق بگیریم. آمده‌ایم نزد شما که حرف آخر را در حضور شما بزنیم و شما نیز نظرتان را بدهید. روزی که آنان به ما مراجعه کردند، روز اربعین بود. شوهر یک جمله گفت که من هم می‌خواهم از همین جمله استفاده کنم که انسانی که اصل حسابرسی را فراموش نکند، این‌گونه است.

او گفت: حاج آقا! می‌دانید چرا می‌خواهم همسرم را طلاق دهم؟ من اصلاً موافق با کار کردن زن نیستم. اکنون حدود ۱۸ سال از زندگی مشترک‌مان می‌گذرد و با این‌که با کارمند بودن همسرم مخالف بودم، یک بار به ایشان توهین نکردم و نسبت به او بی‌ادبی روا نداشتم و حرمتش را نشکستم و خلاصه ۱۷ سال پاک زندگی کردم. می‌ترسم شیطان مرا فریب دهد و جمله‌ای بگویم که این کارنامه‌ی سفید و درخشان زندگی مشترک ما تباه شود. در حضور من، رو به همسرش کرد و از او شهادت گرفت که آیا در این مدت، من به شما توهین کرده‌ام؟ همسرش گفت: نه، هرگز توهینی از شما ندیده‌ام.

همسرش گفت: من نیز ۱۷ سال همسر شما بوده‌ام، آیا یک بار از من بی‌حرمتی شنیده‌اید؟ آیا یک بار از من بی‌احترامی دیدید؟ شوهرش گفت: خیر.

به آن‌ها گفتم: برای شما از دست من کاری بر نمی‌آید. شما هر دو مسأله‌دان، آگاه و مطلع هستید، من برای شما چه بگویم که ندانید؟! من فقط یک کار از دستم برمی‌آید. امروز می‌خواهم برای سخنرانی به مجلسی بروم.

سخنرانی در این مجلس را هدیه می‌کنم به محضر امام زمان علیه السلام و از آقا می‌خواهم هرچه صلاح شما است، همان را برای شما رقم بزند. این کاری است که از دست من برمی‌آید.

آن روز من در مسجد طبالیون^۱ سخنرانی داشتم. با خودم گفتم: آقا امام زمان! حیف است زندگی این دو نفر با این ادب و با این ایمان و اخلاق، به جدایی کشیده شود. هر اندازه شما صلاح این‌ها را می‌دانید، عمل کنید. بعد از ظهر روز اربعین بود که همان آقا زنگ زد و گفت: حاج آقا، وقتی شما اسم امام زمان علیه السلام را آوردید، دلم هوایی شده و قصد دارم به مسجد جمکران قم بروم.

فردای آن روز، همین آقا از قم زنگ زد و گفت: حاج آقا، من از نظرم برگشتم. همسرم حق دارد. او تحصیلات عالی دانشگاهی دارد. امروز، جامعه به افراد متدین نیاز دارد. اگر یک خانم محجبه‌ی باسواد و باتقوا با این تحصیلات در خانه بنشیند، چه کسی باید به جامعه خدمت کند؟! ایشان از قم برگشت و زندگی‌شان به نحو احسن اصلاح شد. اگر اعتقاد به حسابرسی باشد، ظلم از جامعه رخت برمی‌بندد.

حسابرسی و ۳ پرونده

در کتاب شریف کافی، روایتی از امام صادق علیه السلام توسط یونس بن عمار نقل

^۱ از مساجد قدیمی شیراز که در جنب آستان مقدس حضرت احمد بن موسی علیه السلام (شاهچراغ) واقع شده است.

شده که فرمودند:

«إِنَّ الدَّوَّاءِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ: دِيَّوَانٌ فِيهِ النِّعَمُ وَ دِيَّوَانٌ فِيهِ

الْحَسَنَاتُ وَ دِيَّوَانٌ فِيهِ السَّيِّئَاتُ^۱؛ روز قیامت، هنگامی که انسان‌ها

پای میزان اعمال حاضر می‌شوند، سه پرونده برایشان می‌گشایند:

۱- پرونده‌ی حسنات، ۲- پرونده‌ی نِعَم، ۳- پرونده‌ی سیئات».

توضیح این‌که، امام صادق علیه السلام می‌فرماید نخستین پرونده‌ای که به دستور

پروردگار برای بندگان می‌گشایند، دیوان‌الحسنات است. می‌گویند: اول

خوبی‌هایش را جلو بیاورید. هر کار خوبی که کرده‌اید، نماز، روزه، خمس، حج،

زکات، نماز شب، صله‌ی رحم و... همه را نوشته‌اند و چیزی از قلم نیفتاده

است.

هنگامی که شخص، دیوان حسناتش را دید، از او می‌پرسند: آیا چیزی کم

نشده است؟! پاسخ می‌دهد: خیر.

آن‌گاه دیوان حسنات را بسته و دیوان دوم، یعنی دیوان نعمت‌ها را

می‌گشایند. آنان که اهل حساب هستند، از نماز و عبادت‌شان خجالت

می‌کشند.

امام علی علیه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید انسان‌های متقی «قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ^۲؛

قلب‌هایشان حزین است».

علماء برای قلب، سه وجه نقل می‌کنند؛ یکی از وجوه آن، قلب متقی

^۱کافی، ج ۲، کتاب‌الدعا، کتاب فضل القرآن.

^۲نهج‌البلاغه، خطبه‌ی المتقین.

است. این افراد، با وجودی که درستکار هستند، چون اهل محاسبه هستند، می‌بینند هرچه می‌کنند، پای سفره‌ی خدا هستند، با زبانی حمد می‌گویند که از خدا است، با چشمی اشک می‌ریزند که خدا داده است، با ثروتی انفاق می‌کنند که متعلق به اوست، با پایی در مجلس نماز و دعا و عبادت شرکت می‌کنند که از آن خداست؛ از این‌رو، خجالت می‌کشند و می‌گویند:

خدایا، از شما گرفتیم و داریم بخشی از آن را برای خودِ شما خرج می‌کنیم. دارایی به ما دادی، فقط خمسش را می‌دهیم. از خدا گرفته‌ایم، بعد از یک سال داریم یک‌پنجم اضافی آن را می‌دهیم.

به این دلیل می‌گویند انسان‌های پرهیزکار، نسبت به محاسبه‌ی خود در پیشگاه الهی، حزین هستند که چرا حق بندگی خدا را آن‌گونه که شایسته است، انجام نداده‌اند.

زیباترین جلوه‌اش، کلام پیامبر ﷺ است که فرمود:

«إلهی! ما عبدناک حقَّ عبادتک و ما عرفناک حقَّ معرفتک؛^۱ خدایا آن‌گونه که باید، حق بندگی شما را به جا نیاوردیم و آن‌گونه که شایسته است، شما را نشناختیم».

امام صادق علیه السلام می‌فرماید هنگامی که دیوان نِعَم را می‌گشایند، مردم خجالت می‌کشند؛ زیرا می‌بینند خدا این همه نعمت به آن‌ها داده و آن‌ها در مقابل نعمت‌های خدا، هیچ توفیقی نداشته‌اند.

آن‌گاه دیوان نِعَم را بسته و دیوان سیئات را می‌گشایند. می‌گویند: مؤمن!

^۱ بحار الأنوار، ج ۶۸ ص ۲۳.

تو اگر نماز می خواندی، وظیفهات بود. روزه می گرفتی، وظیفهات بود. خمس می دادی، وظیفهات بود چون خدا به تو داده بود که تو هم خمس آن را می دادی. زکات دادی، خدا به تو برکت داده بود که زکات را پرداخت کردی، چرا دیگر گناه کردی؟ چرا معصیت کردی؟

امام صادق علیه السلام می فرمایند این جا دیگر انسان ها پاسخی برای خداوند ندارند. بندگان وقتی نگاه می کنند، می بینند با نعمت هایی که خداوند در اختیار آن ها گذاشته بود، خدمت چندانی که نکرده اند هیچ!!! چه گناهان و معاصی متعددی با این نعمت ها مرتکب شده اند و از آن ها در مسیر باطل و ناصواب استفاده می کردند.

از چه اعمالی سؤال می شود؟

این بحث را می توان از دو منظر، مورد بررسی قرار داد؛ که یکی مفسر و بیانگر دیگری است: ۱. از منظر آیات کریمه ی قرآن، ۲. از منظر روایات.

۱- آیات

آیات مربوط به این بحث را می توان به دو دسته تقسیم نمود:
اولاً: آیاتی که حاکی از این است که از تمام کارهایی که انسان انجام داده است، سؤال می شود که ما نمونه هایی از آن را بیان می کنیم:
(الف) ﴿... وَلْتَسْأَلْنِ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱؛ و از آن چه انجام می دادید، حتماً سؤال

^۱سوره نحل، آیه ۹۳.

خواهد شد.

ب) ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱؛ «در آنچه [خدا] انجام می‌دهد چون و چرا راه ندارد و [لی] آنان [=انسان‌ها] سؤال خواهند شد».

ج) ﴿... ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^۲؛ آن‌گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه می‌کردید، خبر خواهد داد که او به راز دل‌ها داناست».

و...

ثانیاً: دسته‌ی دیگری از آیات، حکایت از این دارد که از موضوع خاصی سؤال می‌شود که، نمونه‌هایی از آن عبارت است از:

الف) نعمت‌های الهی:

﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۳؛ «سپس در همان روز است که از نعمت [روی زمین] پرسیده خواهید شد»

ب) قرآن:

﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^۴؛ «و به‌راستی که [قرآن] برای تو و برای قوم تو [مایه] تذکری است و به زودی [در مورد آن] پرسیده خواهید شد».

^۱سوره انبیاء، آیه ۲۳.

^۲سوره زمر، آیه ۷.

^۳سوره تکوین، آیه ۸.

^۴سوره زخرف، آیه ۴۴.

ج) گواهی‌ها و شهادت‌ها:

﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾^۱؛ «گواهی ایشان به زودی نوشته می‌شود و [از آن] پرسیده خواهند شد».

د) قتل بی‌گناهان:

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۲؛ «پرسند چو زان دخترک زنده به گور (هر مقتول بی‌گناهی) که به کدامین گناه کشته شده است».

هـ) دروغ و تهمت‌ها:

﴿... تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾^۳؛ «سوگند به خدا، قطعاً درباره‌ی آن چه به دروغ می‌بافتید، از شما سؤال خواهد شد».

و) راستگویی راستگویان:

﴿لَيَسْأَلَنَّ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^۴؛ «تا راستگویان را از صدقشان باز پرسد و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است».

^۱سوره زخرف، آیه ۱۹.

^۲سوره تکویر، آیات ۹-۸.

^۳سوره نحل، آیه ۵۶.

^۴سوره احزاب، آیه ۸.

نکته: درواقع باید گفت، این که به صورت خاص، موضوعات بیان شده‌ی فوق، برای سؤال و حساب قیامت مطرح شده است، منافاتی با همگانی بودن آن ندارد؛ چرا که این قسمت‌ها به خاطر اهمیتی که دارد، خداوند آن را به این نحو، جداگانه بیان فرموده است.

۲- روایات

در روایات هم این گونه تقسیم بیان شده است؛
اولاً: برخی از روایات، بیانگر این است که از همه‌ی کارها سؤال می‌شود؛
الف) امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند:

«و أعمال العباد فی عاجلهم نصب أعینهم فی آجالهم؛ کارهایی که انسان‌ها در این دنیا انجام داده‌اند، در سرای دیگر، مقابل دیدگان آن‌ها نمودار خواهد شد».

ب) همچنین ایشان، در نامه‌ای که به یکی از کارگزاران حکومت خود نوشته‌اند، فرموده‌اند:

«به زودی، عمر تو پایان پذیرفته، زیر خاک پنهان می‌شوی و آن‌گاه در جایگاهی که ستمگران بهره‌ای جز حسرت و اندوه ندارند، کارهایی که انجام داده‌ای، بر تو عرضه خواهد شد».^۱

ثانیاً: دسته‌ی دیگری از روایات که حساب و سؤال را به برخی از اعمال و

^۱ نهج البلاغه، حکمت ۶

^۲ نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۱.

فرایض الهی مقید نموده است؛ مانند:

- عمر انسان؛
- دوران جوانی؛
- کیفیت بهره‌گیری از اعضاء؛
- کسب ثروت و نحوه‌ی صرف آن؛
- محبت اهل بیت پیامبر ﷺ؛
- قرآن و عترت؛
- فریضه‌ی نماز؛
- نبوت و ولایت.

اینک به نمونه‌هایی از روایات، در رابطه با موارد یاد شده، اشاره می‌کنیم:

الف) ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند:

«اولین چیزی که انسان در قیامت باید پاسخگوی آن باشد، نماز

است. پس اگر پذیرفته شد، کارهای دیگر نیز پذیرفته خواهد

شد»^۱.

ب) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

«در روز قیامت، من اولین کسی هستم که بر خدا وارد می‌شوم.

آن‌گاه قرآن، پس از آن عترت، و سپس امت بر من وارد خواهند

شد. آن‌گاه درباره‌ی عملکرد امت و برخورد آنان با قرآن و عترت،

سؤال می‌شود»^۲.

^۱ بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۱، ح ۳۳.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷، باب ۱۱، ح ۲۲.

پنج پرسش عمومی

ج) در روایتی از پیامبر ﷺ نقل است که فرمودند:

«لاتزول قدم ابن آدم يوم القيامة حتّى يسأل عن خمس خصال: عن عمرک فیما أفنیت، عن شبابک فیما أبلیت، عن مالک من این أکتسبت و فیما أنفقت و ما عملت فیما علمت^۱؛ روز قیامت، هیچ کس گام برنخواهد داشت مگر این که از پنج چیز از او سؤال می شود: از عمرت که آن را در چه مسیری فنا کردی و از جوانی ات که آن را چگونه گذراندی و از اموالت که آن را چگونه کسب کردی و در چه راهی مصرف کردی و اینکه به دانسته هایت چگونه عمل نمودی؟»

سؤال اول؛ عن عمرک فی ما أفنیت؛ عمرت را در چه مسیری فنا کردی؟
عمر ما تاکنون چه بهره ای داشته است؟ باید جواب عمرمان را بدهیم. باید بنشینیم و حساب کنیم که عمرمان را تاکنون چگونه گذرانده ایم و اگر نقص و خللی در این عمر بوده، از هم اکنون از فرصت ها استفاده کنیم و تا فرصت در اختیارمان هست، آن را جبران کنیم.

سؤال دوم؛ و عن شبابک فیما أبلیت؛ جوانی خودتان را چگونه گذراندید؟
فصل جوانی، بسیار مهم است. دوران جوانی، دورانی است که همان گونه که غرایز شکوفا است، اراده ی انسان نیز، جوان و قوی است. جوان می تواند با اراده ی قوی، خودش را تربیت کند.

^۱ کافی، ج ۲، ص ۱۳۴.

سؤال سوم؛ و عن مالک من أين إكتسبت؛ امواتان را از کجا کسب کردید؟ در دنیا، کاری به این موضوع ندارند، اما در قیامت می پرسند: مؤمن! مال، ثروت، خانه و دارایی خود را از کجا آوردی؟!

سؤال چهارم؛ وَ فِيمَا أَنْفَقْتَ؛ اما سخت تر از سؤال سوم، این سؤال است که: امواتان را در کجا مصرف کرده اید؟ در چه راهی آن اموال را خرج کردید؟

سؤال پنجم؛ و مَا عَمِلْتَ فِيمَا عَلِمْتَ؛ چگونه به دانسته های عمل کردی. آیا به آن چه از دین فهمیدی، عمل کردی؟ اگر می دانستی چه چیزهایی واجب است، آیا آن ها را به جا آوردی؟ اگر می دانستی که چه چیزهایی حرام بوده و موجبات خشم و نارضایتی خدا را فراهم می کند، آیا از آن ها اجتناب نمودی؟

خلاصه این که پیامبر ﷺ می فرماید این پنج سؤال در ورودی محشر از همگان پرسیده می شود. از جوانی، عمر، نحوه ی کسب دارایی و نحوه ی خرج و مصرف کردن آن و از علم و دانسته ها که به چه اندازه به آن عمل شده است.

آیا حساب همگانی است؟

تاکنون درباره ی سؤالاتی که از انسان پرسیده می شود، آیات و روایات را مورد بررسی قرار دادیم. اینک مسأله ی دیگری که در رابطه با سؤال و حساب روز قیامت وجود دارد، همگانی بودن سؤال و حساب است و این که آیا

همه‌ی انسان‌ها مورد سؤال و حساب واقع می‌شوند یا این‌که برخی بدون محاسبه، کیفر و یا پاداش می‌بینند؟

آیات قرآن در این مورد، به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) سؤال و حساب عمومی است؛

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾^۱؛ «پس قطعاً از

کسانی که [پیامبران] به سوی آنان فرستاده شده‌اند خواهیم پرسید
و قطعاً از [خود] فرستادگان [نیز] خواهیم پرسید».

این آیه، به خوبی بیانگر این مطلب است که هم امت‌ها و هم رهبران الهی که برای هدایت آنان فرستاده و مبعوث گردیده‌اند، مورد حساب قرار خواهند گرفت.

از رهبران الهی در مورد "ابلاغ احکام"، و از مردم در مورد "پذیرش و عمل به آن‌ها" سؤال خواهد شد.

ب) از هیچ‌کس سؤال نمی‌شود؛

﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾^۲؛ «در آن روز هیچ انس و

جنّی از گناهش پرسیده نشود».

^۱سوره اعراف، آیه ۶

^۲سوره الرحمن، آیه ۳۹.

ج) ستمکاران مورد سؤال واقع خواهند شد؛

﴿أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ ^۱ «کسانی را که ستم کرده‌اند با هم‌ردیفان‌شان و آنچه غیر از خدا می‌پرستیده‌اند، گرد آورید و به سوی راه جهنم رهبری‌شان کنید و بازداشت‌شان نمایید که آنها مسؤولند».

د) پاداش صابران بدون حساب است؛

﴿قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ﴾ ^۲ «بگو ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده‌اند نیکی خواهد بود، و زمین خدا فراخ است. بی‌تردید، شکیبایان پاداش خود را بی‌حساب [و] به تمام خواهند یافت».

نتیجه‌گیری

با توجه به دو دسته‌ی اول آیات که، دسته‌ی اول، حساب را همگانی و از برای همه می‌داند و دسته‌ی دوم، ستمکاران را مشمول حساب و کتاب روز قیامت نمی‌داند، آن‌چه به عنوان جمع‌بندی می‌توان عنوان کرد، این است که:

^۱سوره صافات، آیات ۲۲-۲۴.

^۲سوره زمر، آیه ۱۰.

«حساب و سؤال از ستمکاران انجام نمی‌شود» بدین معناست که:

۱- از هر کسی سؤال نمی‌شود که چرا فلان خطا را مرتکب شدی، بلکه به جای آن، واقعیت یا آثار آن گناهان را به گونه‌ای در وجود آنان منعکس می‌نمایند که هم خود آنان و هم دیگران، به مجرم بودنشان واقف می‌گردند. شواهد قرآنی نیز بر این نحوه‌ی تفسیر، آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی الرحمن است که می‌فرماید:

﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ...﴾؛ «مجرمان به چهره‌هایشان شناخته می‌شوند».

و نیز، آیات ۴۰ و ۴۱ سوره‌ی عبس که می‌فرماید:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ * تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ﴾؛ «و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته، [و] آنها را تاریکی پوشانده است».

۲- در قیامت، مواقف و ایستگاه‌های بسیاری است. بنابراین ممکن است در برخی از آن مواقف، درباره‌ی گناهان سؤال شود و در برخی از آن، سؤال نشود.

۳- از ستمکاران، سؤال زبانی نمی‌شود و به جای آن، از اعضای آنان سؤال می‌شود و آنها هم، بر کرده‌های خود گواهی می‌دهند. چنان که می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱؛ «امروز بر دهان‌های آنان مهر می‌نهم و دست‌هایشان

^۱سوره یس، آیه ۶۵

با ما سخن می گویند و پاهایشان بدان چه فراهم می ساختند، گواهی می دهند».

۴- این که از ستمکاران سؤال نمی شود، منظور سؤال بعد از قطعی شدن حساب و ورود گناهکاران به دوزخ است^۱.

آن ها که بدون حسابرسی به بهشت می روند

همان گونه که سابقاً بیان نمودیم، به گواه آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، عده ای به واسطه ی ویژگی هایی که دارند، بدون حسابرسی وارد بهشت می شوند. از آن ویژگی ها، می توان به موارد زیر اشاره نمود:

✽ صبر در انجام اوامر الهی و در برابر گناهان؛

✽ جهاد فی سبیل الله؛

✽ تقوای الهی؛

✽ قناعت و راضی بودن به رضای الهی؛

✽ اخلاص در عمل؛

✽ حبّ فی الله.

اینک، به نمونه هایی از روایات در رابطه با موارد یاد شده اشاره می کنیم:

• از امام زین العابدین علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«إذا جمع الله الأولین و الآخرین ینادی مناد: أين الصّابرون لیدخلوا

الجنة جميعاً بغير حساب... قالت الملائكة لهم: من أنتم؟ قالوا:

^۱ برگرفته از منشور جاوید.

الصَّابِرُونَ. قالوا: و ما كان صبركم؟ قالوا: صبرنا على طاعة الله، و صبرنا عن معصية الله؛^۱ آن گاه که خداوند همه انسان‌ها را گرد آورد، منادی جار زند: کجایند شکیبایان که همگی بدون حسابرسی به بهشت روند... فرشتگان به ایشان گویند: شما که هستید؟ گویند: شکیبایان. فرشتگان پرسند: شکیبایی شما چه بود؟ پاسخ دهند: در راه طاعت خدا و خویشترداری از نافرمانی او شکیبایی ورزیدیم.»

چنان‌چه ملاحظه می‌کنید، امام علیه السلام، به وضوح، یکی از اسباب دخول به بهشت بدون زحمت حسابرسی را، صبر در راه خدا بیان می‌دارند.

• همچنین در حدیث مفصّلی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند:

«در روز رستاخیز، خداوند برای گروهی از امت من، بال‌هایی می‌رویاند که با آن‌ها از گورهای خود به بهشت پرواز می‌کنند و در آن به گشت‌وگذار می‌پردازند و هرگونه بخواهند، از نعمت‌هایش برخوردار می‌شوند. فرشتگان از آن‌ها پرسند: آیا حسابرسی شدید؟ جواب می‌دهند: ما حسابی ندیدیم. پرسند: آیا از صراط گذشتید؟ پاسخ دهند: ما صراطی ندیدیم. پرسند: آیا دوزخ را دیدید؟ گویند: ما چیزی ندیدیم. فرشتگان گویند: شما از امت که هستید؟ گویند: از امت محمد صلی الله علیه و آله.

فرشتگان می‌پرسند: شما را به خدا سوگند می‌دهیم به ما بگویید که اعمال شما در دنیا چه بوده است؟ پاسخ می‌دهند: دو خصلت در

^۱ بحار الأنوار: ۲۲/۱۳۸/۸۲.

ما بود که خداوند به فضل و رحمت خود، ما را به این مقام رسانید. پرسند: آن دو کدام است؟ گویند: ما در خلوت و تنهایی خود، از معصیت خدا شرم می‌کردیم و به همان اندک روزی‌ای که قسمت ما شده بود، خرسند بودیم. پس فرشتگان گویند: این مقام، حقّ شماست^۱».

در این حدیث نیز، پیامبر ﷺ تقوای الهی و قناعت را، دو سبب ورود به بهشت بدون حسابرسی بیان می‌فرمایند. البته احادیث در این باب بسیار است که از باب اختصار، به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

آنان که بدون حسابرسی به جهنم داخل می‌شوند؛

گروه دیگری نیز هستند که به واسطه‌ی گناهان فاحش و بسیارشان، بدون حسابرسی، وارد جهنم می‌شوند. البته تفسیر این‌که مقصود از عدم حساب نسبت به گناهکاران چیست، سابقاً گذشت، و اینک به چند گروه از کسانی که بدون حسابرسی به جهنم وارد می‌شوند، اشاره می‌کنیم:

✽ مشرک به خدا؛

✽ فرمانروایان ستمکار؛

✽ مَلّاکان متکبر؛

✽ بازرگانان دروغگو؛

علماء حسود؛

^۱ تنبيه الخواطر ۱/۲۳۰.

ثروتمندان بخیل؛

و...

از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل است که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَحْسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ فَإِنَّهُ لَا يَحْسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ؛ خداوند عزوجل از همه‌ی خلائق حساب می‌کشد مگر کسی که به خدا شرک ورزیده باشد. در روز قیامت، دستور داده می‌شود که او را بدون حسابرسی به دوزخ افکنند».

همچنین در حدیث دیگری باز هم از پیامبر اسلام ﷺ نقل است که

فرمودند:

«شش گروه، بدون حسابرسی به دوزخ می‌روند: فرمانروایان به سبب ستمگری، عرب‌ها به سبب عصبیت (قبیله‌ای و نژادی)، مَلَاکان به سبب تکبر، بازرگانان به سبب دروغ‌گویی، علماء به سبب حسادت و ثروتمندان به واسطه‌ی بخل»^۱.

^۱ عیون اخبار الرضا، ۶۶/۳۴/۲

^۲ کنز العمال، ۴۴۰۳۰: بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۵۶، ح ۱.

وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ حَقٌّ؛

و بهشت و جهنم حق است

بهشت و جهنم

در ادامه‌ی زیارت، پس از بیان چند مورد از مواقف روز قیامت، یکی از مواردی که امام زمان علیه السلام به عنوان معتقدات هر شیعه‌ای در این فراز از زیارت مطرح می‌کنند، اعتراف به حقانیت بهشت و دوزخ است. بهشت، کانون مهر و محبت و رحمت بی‌منتهای الهی بوده و جهنم، کانون قهر و غضب و خشم پروردگار است که آیات قرآن به خوبی بیانگر این واقعیت می‌باشند.

آیا بهشت و جهنم اکنون موجودند؟

اما یکی از مباحث مربوط به بهشت و جهنم، که با بحث ما نیز بسیار مربوط است، مسأله‌ی وجود کنونی آن دو است. این که آیات کریمه‌ی قرآن اشاره به بهشتی شدن و یا جهنمی شدن افراد دارد، اشاره به بهشت و جهنم آفریده شده دارد که موجود می‌باشد. پس این نکته جزء اعتقادات شیعیان است که بهشت و جهنم موجود بوده و آفریده شده است.

محدث و متکلم بزرگ، مرحوم شیخ صدوق رحمته الله در این خصوص می‌گوید: «اعتقاد ما درباره‌ی بهشت و دوزخ این است که آن دو آفریده

شده‌اند و پیامبر ﷺ هنگام معراج وارد بهشت شده و دوزخ را نیز مشاهده نمود^۱.

مرحوم شیخ مفید نیز با بیانی شبیه کلام شیخ صدوق می‌فرماید:
«بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و روایات آن را تأیید و اهل شرع بر آن اتفاق نظر دارند»^۲.

الف) شواهدی از قرآن:

در آیات قرآن، از بهشت و دوزخ، به جَنَّت و جَحیم و جهنم و نار، تعبیر و یاد می‌شود. اما هرگز مقصود از جَنَّت در تمامی آیاتی که این واژه در آن مورد اشاره و بحث است، بهشت موعود نیست، بلکه ممکن است خداوند در برخی آیات قرآن کلمه‌ی جَنَّت را برای باغ‌های معمولی دنیایی به کار برده باشد؛ مثل آیات:

﴿وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرِنًا أَنَا أَقَلُّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا﴾^۳؛ «و چون داخل باغت شدی چرا نگفتی ماشاء الله؟ نیرویی جز به [قدرت] خدا نیست اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی».

و:

^۱ اوائل المقالات، ص ۱۰۳-۱۰۲.

^۲ بحار الأنوار / ۸ / ۲۰۰

^۳ سوره کهف، آیه ۳۹.

﴿لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ﴾؛ «قطعاً برای [مردم] سبا در محل سکونتشان نشانه [رحمتی] بود، دو باغستان از راست و چپ [به آنان گفتیم] از روزی پروردگارتان بخورید و او را شکر کنید. شهری است خوش و خدایی آمرزنده».

و در برخی آیات، کلمه‌ی «جنت» را برای بهشت برزخی و «نار» را برای دوزخ برزخی به کار برده است؛ مثل آیات:

﴿قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ﴾؛ «[سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو] گفته شد به بهشت درآی گفت ای کاش قوم من می‌دانستند».

و:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾؛ «[اینک هر] صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و روزی که رستاخیز بر پا شود [فریاد می‌رسد که] فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید».

و باید گفت این آیات و موضوع آن از محل بحث ما خارج است.
و ما باید تنها به آیاتی استناد نماییم که موضوع بحث آن، بهشت و دوزخ موعود است.

^۱سوره سبا، آیه ۱۵.

^۲سوره یس، آیه ۲۶.

^۳سوره غافر، آیه ۴۶.

اینک به برخی از آیاتی که صریحاً به وجود کنونی بهشت و دوزخ اشاره می‌کند، می‌پردازیم:

۱- «وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ»^۱؛ «و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است نزدیک سدرالمنتهی در همان جا که جنة‌المأوی است».

مقصود از جنة‌المأوی، همان بهشت جاودان است که در آیات دیگری از قرآن، به جنات عدن و مانند آن، تعبیر شده است. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«من بار دیگر حامل وحی را در سدرة‌المنتهی دیدم، همان‌جا که زیر آن، شیعیان در بهشت گفتگو می‌کنند»^۲.

و همچنین فرمودند:

« چون شبانه مرا به آسمان بردند و به سدرة‌المنتهی رسیدم...، چون فرشتگان گمارده شده، مرا دیدند، خوش‌آمد گفتند. آن‌گاه لرزش نسیم سدره را شنیدم، و حرکت درب‌های بهشت را که از شدت شادمانی در اهتزاز بود می‌شنیدم و نیز شنیدم که بهشت‌ها جهت دیدار علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام ابراز اشتیاق می‌کردند»^۳.

^۱سوره نجم، آیات ۱۵-۱۳.

^۲نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۵۶، ح ۴۲.

^۳نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۵۶، ح ۴۲.

۲- هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ؛^۱
«این است همان جهنمی که تبهکاران آن را دروغ می‌خواندند، میان [آتش] و میان
آب جوشان سرگردان باشند».

در این آیه‌ی شریفه، خداوند بخشی از اوصاف دوزخ را به تصویر کشیده و
جن و انس را هشدار می‌دهد که به هوش باشید که عاقبت اعمال‌تان شما را
به این چنین منزلگاهی نکشاند.

در روایتی از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل است که به ایشان عرض شد: آیا
بهشت و جهنم آفریده و اکنون موجودند؟ چرا که عده‌ای می‌گویند: این دو
(بهشت و جهنم) هنوز آفریده نشده و در آینده خلق می‌شوند.
امام رضا علیه السلام فرمودند:

«آنها (که انکار وجود بهشت و جهنم می‌کنند) از ما نیستند و ما از
آنها نیستیم. کسی که انکار آفرینش بهشت و جهنم بکند،
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ما را تکذیب کرده و از ولایت ما چیزی نپذیرفته و در
دوزخ جاودان خواهد بود؛ چرا که خداوند فرمود: هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي
يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ * يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتٍ؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمودند: «وقتی من را به آسمان عروج دادند، جبرئیل دستم را
گرفته و وارد بهشت نمود و از رطب بهشت به من داد و من آن را
خوردم. آن خرماي بهشتی در صلب من نطفه‌ای شد و وقتی به
زمین هبوط کرده و برگشتم، با خدیجه هم‌بستر شدم و او به

^۱سوره الرحمن، آیات ۴۳ و ۴۴.

فاطمه باردار شد. لذا فاطمه حوری بهشتی است در قالب انسان؛
هر وقت که به بوی بهشت اشتیاق می‌ورزم، بوی دخترم فاطمه را
استشمام می‌کنم»^۱.

۳- ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ
لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛ «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود و بهشتی که پهنایش [به قدر]
آسمان‌ها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است بشتابید».
از این آیه نیز استفاده می‌شود که بهشت و دوزخ هم‌اکنون موجود بوده و
آماده شده‌اند.

۴- ﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ...﴾^۳؛ «[برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که
پهنایش چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و
پیامبران‌ش ایمان آورده‌اند...».

این آیه‌ی شریفه و آیه‌ای که قبلاً بحث آن گذشت (آیه ۱۳۳ سوره
آل عمران)، هر دو، یک حقیقت را دنبال می‌کنند؛ و آن این است که بهشت
که پهنه‌ی آسمان و زمین را در بر می‌گیرد، از الآن آماده‌ی پذیرایی از
مؤمنین و متقین است و کلید رسیدن به آن، مغفرت پروردگار عالمیان است.
درحقیقت، خداوند با این آیه، پاسخ نسیه بودن بهشت را داده و به خلق

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۱۹ / ح ۶ به نقل از عیون اخبار الرضا.

^۲ سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

^۳ سوره حدید، آیه ۲۱.

کنونی و آماده بودن آن اشاره می‌نماید.
لذا این آیه‌ی شریفه نیز خود دلیل بسیار مناسبی بر خلق کنونی بهشت و جهنم است که بسیاری از مفسرین و متکلمین در اثبات خلق کنونی آن دو، به این آیه نیز استناد نموده‌اند.

۵- ... فَأَتَقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ^۱؛ «از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده پیرهیزید». واژه‌ی «أُعِدَّتْ» در این آیه‌ی شریفه، اشاره و نشانه‌ی واضحی بر این است که بهشت و جهنم، هم‌اینک مخلوق می‌باشند.
آیات متعدد دیگری نیز بیانگر واقعیت خلق کنونی بهشت و جهنم است^۲ که ما از باب اختصار از آن‌ها عبور می‌کنیم.

ب) شواهدی از روایات

۱- امام صادق علیه السلام فرمودند:

«لیس من شیعتنا من أنکر أربعة أشياء: المعراج و المسألة فی القبر و خلق الجنة و النار و الشفاعة؛ از شیعیان ما نیست کسی که چهار چیز را منکر شود:
اولاً: معراج (پیامبر صلی الله علیه و آله)
ثانیاً: پرسش قبر (توسط نکیر و منکر)

^۱سوره بقره، آیه ۲۴.

^۲سوره‌های: عنکبوت/ ۵۴، انفطار/ ۱۶-۱۳، توبه/ ۱۰۰، احزاب/ ۵۷، تکوین/ ۷-۵ و ...

ثالثاً: آفرینش بهشت و دوزخ

رابعاً: شفاعت.^۱

۲- پیامبر ﷺ فرمودند:

«وارد بهشت شدم و دیدم با طلا روی درب آن نوشته شده است:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمَةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، عَلَى مَبْغُضِهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ.^۲»

۳- حدیث معراج که خود، شاهد و گواه بسیار روشنی بر خلق کنونی

بهشت و جهنم است. پیامبر ﷺ فرمودند:

«در شب معراج، وقتی داخل بهشت شدم، درختی دیدم از نور که

زیر آن درخت، فرشتگان مشغول دسته‌بندی زیورآلات و حلقه‌های

بهشتی تا روز قیامت بودند. از جبرئیل پرسیدم این درخت متعلق به

کیست؟ گفت: از آن برادرت علی بن ابی طالب علیه السلام.^۳»

و...

بهشت و دوزخ کجا هستند؟

امروزه بسیار در محافل اجتماعی و رسانه‌های ارتباط جمعی و محیط‌های

آموزشی و دانشگاهی این مسأله به چالش کشیده می‌شود که آیا بهشت و

جهنم، اکنون خلق شده‌اند و اگر خلق شده‌اند، اینک در کجا قرار دارند؟

در پاسخ باید گفت، کمترین فضایی که از بهشت به یک بهشتی عطا

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۷، ح ۱۸۶.

^۲ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۹۱، ح ۱۶۷.

^۳ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۸۹، ح ۱۶۰.

می‌شود، هزاران برابر، وسیع‌تر از کره‌ی زمین است! آن‌چه از روایات به دست رسیده، این است که حداقل مقامی که در بهشت، به یک بهشتی داده می‌شود، خود او، طول و عرض آن را نمی‌داند. مساحت کره‌ی زمین که مشخص است. اصلاً زمین آن‌قدر گنجایش ندارد که بهشت و جهنم در آن واقع شود.

در کتاب خصال، از ابن عباس روایتی نقل شده که:

دو شخص یهودی، خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده و سؤالاتی پرسیدند که یکی از آن سؤالات، این بود:

«بهشت و جهنم در کجا واقع شده؟ حضرت فرمودند: بهشت در آسمان و جهنم، در زمین. پرسیدند: سبعة چیست؟ فرمودند: هفت درب جهنم که موافق یکدیگرند. پرسیدند: ثمانية چیست؟ فرمودند: هشت درب بهشت است.»

مرحوم علامه مجلسی، درباره‌ی آفرینش کنونی بهشت و دوزخ و مکان آن‌ها می‌گوید:

«این که بهشت و دوزخ آفریده شده‌اند، مورد قبول جمهور مسلمانان است، و تنها اندکی از «معتزله» معتقدند که آن دو در روز قیامت آفریده می‌شوند و آیات و روایات متواتر در این باره عقیده آنان را مردود می‌سازد.

و اما این که جایگاه آن‌ها کجاست، از روایات چنین استفاده می‌شود که بهشت بالای آسمان‌های هفتگانه است و دوزخ در طبقه هفتم

زمین، و این نظریه مورد قبول اکثر مسلمانان است^۱».

اوصاف بهشت

شاید برای بسیاری، سؤال باشد که بهشت چگونه است؟ آیات فراوان قرآن، بهشت و بهشتیان و ویژگی‌های آن‌ها را به خوبی ترسیم نموده؛ مانند:

- * باغ‌های طرب‌انگیز که زیر درختان آن، نهرها جاری است.
- * درختان و سایه‌های آن، مانند میوه‌هایش، همیشگی است.
- * فرشتگان بر بهشتیان وارد شده و سلام و تحیت می‌گویند.
- * لباس‌های آنان از حریر و پرنیان است.
- * بر تخت‌ها تکیه زده، نه آفتاب سوزان می‌بینند و نه سرما.
- * سایه‌ی درختان بهشتی، بر سر بهشتیان، و میوه‌هایش در دسترس آن‌هاست.
- * ساقیان زیبارو و حوریان با جام‌های سیمین و بلورین بر آنان دور می‌زنند.

- * شراب‌هایی می‌نوشند که طبعش چون زنجبیل و عطرآگین است.
- * چشمه سلسبیل در آنجاست.
- * لباس‌هایش از استبرق و دستبندهایش نقره‌فام است.
- * ساقی شراب‌شان پروردگار، و شراب‌شان طاهر و پاک است.

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۰۵.

- * در رخسارشان، شادمانی نعمت‌های بهشتی پدیدار است.
- * شراب‌شان ناب و سر به مهر و دست‌نخورده است.
- * ترکیب طبع آن شراب این‌که به مشک مهر کرده‌اند و از عالم بالاست.
- * آب‌های بهشت هیچ‌گاه گندیده نمی‌شود و طعمش تغییر نمی‌کند.
- * جایگاه امن، امان و سلامتی است.

و...

باید در توضیح مطالب ذکر شده، عرض کرد، خداوند متعال در اوصاف بهشت و ویژگی‌های دوزخ با بیان مصادیقی از این جهان که موجود است، مطلب را به ذهن مخاطبین نزدیک نموده است و درحقیقت باید گفت که نظام آخرت با نظام دنیا، تفاوت‌های اساسی دارد و واژه‌ها و مصادیق دنیایی، قدرت تفسیر واقعیت آن را ندارد؛ وگرنه نعمت‌هایی را خداوند در بهشت فراهم آورده که از توان عقل و ادراک بشر خارج است و هیچ‌کس بر آن‌ها آگاه نیست؛ مثل جنینی که در رحم مادرش، توان درک واقعیات خارج از رحم را ندارد و فقط با بخش اندکی از واقعیات سر و کار دارد.

اسباب بهشتی شدن

آن‌چه در این‌جا بسیار مهم به نظر رسیده و بیانش ارزشمند و مفید است، بیان اسباب و اوصافی است که سبب ورود بهشتیان به بهشت می‌شود. البته صحبت از همه‌ی آن‌چه به عنوان این موضوع در آیات و روایات مطرح شده، از حوصله‌ی این کتاب خارج است، لیکن از باب خالی نبودن عریضه، به بخشی از موارد مهم آن اشاره می‌کنیم.

۱- ایمان و عمل صالح:

﴿وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾^۱؛ «و کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، مژده ده که ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است...».

۲- تقوا و پارسایی:

﴿... لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾^۲؛ «برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آنها نهرها روان است».

۳- تبعیت از خدا و پیامبر ﷺ:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳؛ «این‌ها احکام الهی است و هر کس از خدا و پیامبر او اطاعت کند، وی را به باغ‌هایی درآورد که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آن جاودانه‌اند و این همان کامیابی بزرگ است».

^۱سوره بقره، آیه ۲۵.

^۲سوره آل عمران، آیه ۱۵.

^۳سوره نساء، آیه ۱۳.

۴- راستی و راستگویی:

﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ﴾^۱؛ «خدا فرمود: این روزی است که راستگویان را راستی‌شان سود بخشد. برای آنان باغ‌هایی است که از زیر [درختان] آن، نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند، خدا از آنان خشنود است و آنان [نیز] از او خشنودند. این است رستگاری بزرگ».

۵- احسان و نیکوکاری:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا * أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۲؛ «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم. آنانند که بهشت‌های عدن به ایشان اختصاص دارد که از زیر [قصرها] شان جویبارها روان است، در آنجا با دستبندهایی از طلا آراسته می‌شوند و جامه‌هایی سبز از پرنیان نازک و حریر سبز می‌پوشند. در آنجا بر سریرها تکیه

^۱سوره مائده، آیه ۱۱۹.

^۲سوره کهف، آیات ۳۱-۳۰.

می‌زنند. چه خوش پاداش و نیکو تکیه‌گاهی!».

۶- صبرپیشه‌بودن:

﴿وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ مِمَّا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾^۱؛ «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز برپا داشتند و از آنچه روزیشان دادیم، نهان و آشکارا انفاق کردند و بدی را با نیکی می‌زدایند، ایشان راست فرجام خوش سرای باقی، [همان] بهشت‌های عدن که آنان با پدرانشان و همسرانشان و فرزندان‌شان که درستکارند در آن داخل می‌شوند و فرشتگان از هر دری بر آنان درمی‌آیند. [و به آنان می‌گویند] درود بر شما به [پاداش] آنچه صبر کردید. راستی چه نیکوست فرجام آن سرای».

۷- اقامه و حفظ نماز:

﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ﴾^۲؛ «و کسانی که بر نمازشان مداومت می‌ورزند، آن‌ها هستند که در

^۱سوره رعد، آیات ۲۴-۲۲.

^۲سوره معارج، آیات ۳۴ و ۳۵.

باغ‌هایی [از بهشت] گرمی خواهند بود».

۸- اخلاص:

﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿بَيضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴿فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾؛ «مگر بندگان پاکدل خدا، آنان روزی معین خواهند داشت. [انواع] میوه‌ها، و آنان مورد احترام خواهند بود. در باغ‌های پر نعمت، بر سریرها در برابر همدیگر [می‌نشینند]، با جامی از باده‌ی ناب پیرامونشان به گردش درمی‌آیند. [باده‌ای] سخت سپید که نوشندگان را لذتی [خاص] می‌دهد. نه در آن فساد عقل است و نه ایشان از آن به بدمستی [و فرسودگی] می‌افتند و نزدشان [دلبرانی] فروهشته‌نگاه و فراخ‌دیده باشند. [از شدت سپیدی]، گویی تخم شترمرغ [زیر پر] دارند. پس برخی‌شان به برخی روی نموده و از همدیگر پرس‌وجو می‌کنند».

۹- استقامت در راه دین:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا

وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ^۱؛ «در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان یر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند:] هان بیم مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید، شاد باشید».

۱۰- خوف و خشیت از خدا:

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾^۲؛ «و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس خود را از هوس باز داشت، پس جایگاه او همان بهشت است».

۱۱- هجرت و جهاد:

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۳؛ «ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با مال و جان‌شان به جهاد برخاسته‌اند و اینانند که همه‌ی خوبی‌ها برای آنان است. اینان همان رستگارانند. خدا برای آنان باغ‌هایی آماده کرده است که از

^۱سوره فصلت، آیه ۳۰.

^۲سوره نازعات، آیات ۴۰ و ۴۱.

^۳سوره توبه، آیات ۸۸ و ۸۹.

زیر [درختان] آن نهرها روان است و در آن جاودانه‌اند. این همان رستگاری بزرگ است».

۱۲ - شهادت در راه حق:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱؛ «در حقیقت خدا از مؤمنان، جان و مال‌شان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است. همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] به عنوان وعده‌ی حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده‌ی اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است».

و...

البته هر یک از موارد بیان شده، توضیحات بسیار مفصّلی دارد که از باب اختصار، از آن گذشته و فقط به همین مقدار بسنده می‌کنیم که جمع اوصاف بیان شده، ویژگی‌هایی است که در مقوله‌ی انتظار برای منتظران حضرتش برمی‌شمریم.

^۱سوره توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

درب‌های بهشت

درب‌های بهشت، دارای جملات بسیار زیبا و حکیمانه‌ای است که بر آن‌ها نقش بسته و رسول گرامی اسلام ﷺ و اهل بیت ﷺ این جملات را تفسیر نموده و تبیین کرده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:

«در شب معراج، بهشت و نعمت‌هایش و جهنم و عذاب‌های آن را مشاهده نمودم. بهشت هشت درب داشت و بر هر درب، چهار کلمه نوشته شده بود که هر کدام از دنیا و آنچه در آن است، برای کسی که بداند و عمل کند بهتر است...»

درب اول؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، زندگی خوب بر چهار چیز استوار است: قناعت، حق‌پردازی، ترک کینه‌توزی و هم‌نشینی با اهل خیر.

درب دوم؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، برای هر چیز، چاره‌ای است و چاره‌ی صحت و سلامتی، چهار چیز است: کم گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن و کم خوردن.

درب سوم؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، راهکار خوشی و سرور اخروی در چهار خصلت است: دست کشیدن بر سر یتیمان، مهربانی بر مستمندان، کوشش در برآوردن نیازهای مردم و جویا شدن از حال تهی‌دستان و مساکین.

درب چهارم؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده است، باید:

مهمانش را گرامی بدارد، همسایه‌اش را تکریم کند، پدر و مادرش را احترام کند و سخن نیک بگوید یا اصلاً خاموش باشد.

درب پنجم؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، کسی که بخواهد به او ستم نشود، ستم نکند. کسی که می‌خواهد به او دشنام ندهند، دشنام ندهد. کسی که می‌خواهد خوار نشود، خوار نکند و کسی که می‌خواهد در دنیا و آخرت به دستگیره محکم چنگ بزند، زیاد بگوید: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله.

درب ششم؛ بر آن نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس می‌خواهد قبر او گشاده باشد و گسترش یابد، مسجد بسازد. هر کس می‌خواهد حشرات زیرزمینی او را نخورند، در مسجد بسیار بماند. هر کس می‌خواهد بدنش در قبر تازه بماند و نپوسد، مساجد را نظافت و تمیز کند. و هر که می‌خواهد جایگاهش را در بهشت ببیند، مساجد را فرش کند.

درب هفتم؛ بر این درب نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. نورانیت دل در گرو چهار چیز است: عیادت بیمار، تشییع جنازه، خرید کفن، پرداخت بدهکاری.

درب هشتم؛ بر این درب نوشته شده بود: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. هر کس می‌خواهد از همه‌ی درب‌های بهشت وارد گردد، به چهار ویژگی دست یابد: سخاوت، حسن خلق، صدقه و ترک آزار بندگان خدا^۱.

^۱ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۱۴۴.

لطایف و اشارات بهشت

۱- اسامی:

بنا به فرموده‌ی خداوند در قرآن، نام‌های بهشت عبارت‌اند از: «جنات النعیم^۱، دارالسلام^۲، جنات عدن^۳، جنات الفردوس^۴، جنة الخلد^۵، جنات المأوا^۶ و مقعد صدق^۷».

هر یک از اسامی فوق، معنا و مرتبه و مقامی مجزا دارد.

۲- نعمت‌های ظاهری و حسی:

باغ‌ها^۸، نهرها^۹، شراب‌ها و ساقیان^{۱۰}، شراب ویژه^{۱۱}، ظرف‌ها و جام‌های طلایی، بلورین و...^{۱۲}، لباس‌ها و زینت‌ها^{۱۳}، تخت‌ها و فرش‌ها^{۱۴}.

^۱سوره واقعه، آیات ۱۲ و ۸۹.

^۲سوره انعام، آیه ۱۲۷؛ سوره یونس، آیه ۲۵.

^۳سوره غافر، آیه ۸؛ سوره بینه، آیه ۸؛ سوره صف، آیه ۱۲.

^۴سوره کهف، آیه ۱۰۷.

^۵سوره فرقان، آیه ۱۵.

^۶سوره نجم، آیه ۱۵؛ سوره سجده، آیه ۱۹.

^۷سوره قمر، آیه ۵۵.

^۸سوره نجم، آیه ۱۵؛ سوره رعد، آیه ۳۵.

^۹سوره محمد، آیه ۱۵.

^{۱۰}سوره صافات، آیات ۴۵-۴۷.

^{۱۱}سوره انسان، آیات ۵-۶ و ۱۸-۱۷.

^{۱۲}سوره زخرف، آیه ۷۱؛ سوره انسان، آیات ۱۶-۱۵.

^{۱۳}سوره کهف، آیه ۳۱؛ سوره دخان، آیات ۵۳-۵۲.

^{۱۴}سوره کهف، آیه ۳۱؛ سوره الرحمن، آیه ۵۴.

همسران^۱، خدمتکاران^۲، قصرها و کاخ‌ها^۳، میوه‌ها^۴، گوشت پرندگان^۵، حوض
کوثر^۶ و...

۳- نعمت‌های معنوی:

سلام و درود^۷، عدم دروغ و گناه^۸، نفی حزن و خوف و رنج^۹، حمد و ثنای
بهشتیان^{۱۰}، دوستان بهشتی^{۱۱}، مقام رضوان^{۱۲}، شادابی و شادمانی^{۱۳}، درجات
و مقامات بهشت^{۱۴} و...

۴- نشانه‌های بهشتیان:

امام صادق علیه السلام در روایتی، در بیان نشانه‌های بهشتیان فرمودند:
«إِنَّ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ وَجَهٌ مُنْبَسِطٌ وَ لِسَانٌ لَطِيفٌ وَ قَلْبٌ

^۱سوره آل عمران، آیه ۱۵؛ سوره واقعه، آیات ۲۳-۲۲.

^۲سوره طور، آیه ۲۴؛ سوره واقعه، آیه ۱۷.

^۳سوره توبه، آیه ۷۲؛ سوره زمر، آیه ۲۰.

^۴سوره الرحمن، آیه ۶۸؛ سوره واقعه، آیه ۲۰.

^۵سوره طور، آیه ۲۲؛ سوره واقعه، آیه ۲۱.

^۶سوره کوثر، آیه ۱.

^۷سوره یس، آیه ۵۸؛ سوره انعام، آیه ۱۲۷.

^۸سوره مریم، آیه ۶۲؛ سوره نبا، آیه ۳۵.

^۹سوره فاطر، آیات ۳۴-۳۵؛ سوره احقاف، آیات ۱۴-۱۳.

^{۱۰}سوره اعراف، آیه ۴۳؛ سوره فاطر، آیه ۳۴.

^{۱۱}سوره نساء، آیات ۷۰-۶۹.

^{۱۲}سوره توبه، آیات ۲۲-۲۰.

^{۱۳}سوره مطففین، آیات ۲۲-۲۴؛ سوره زخرف، آیه ۷۰؛ سوره عبس، آیات ۳۹-۳۸.

^{۱۴}سوره انفال، آیه ۴؛ سوره اسراء، آیه ۲۱.

رحیم و یدُّ مُعْطِیه^۱؛ اهل بهشت، چهار نشانه دارند: سیمای گشاده
(چهره‌ی باز)، زبان نرم و مهربان، قلب مهربان و دست بخشنده».

۵- گنج‌های بهشتی:

در حدیثی از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل شده که فرمودند:
«أَرْبَعٌ مِنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ: كِتْمَانُ الْفَاقَةِ وَ كِتْمَانُ الصَّدَقَةِ وَ كِتْمَانُ الْمُصِيبَةِ وَ
كِتْمَانُ الْوَجَعِ^۲؛ چهار چیز از گنج‌های بهشت است: نَہان داشتن فقر،
و نَہان داشتن صدقه و نَہان داشتن مصیبت و نَہان داشتن درد».

۶- بهترین پاداش بهشت:

راوی خدمت امام صادق ﷺ رسید و عرض کرد:
یا بن رسول الله! شما می‌فرمایید: گناه نکنید، دروغ نگویید، غیبت، ظلم و
معصیت نکنید که پایان این همه زحمت و کوشش، رفتن به بهشت و متنعّم
شدن در آن جا است. این بهشت نعیم کجاست؟!
امام صادق ﷺ فرمودند:

«منظور از جنّات نعیم، فقط خوردن و خوابیدن و استفاده
کردن از سایه‌ی درختان و... ﴿فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ * وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ *
وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ * وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ * وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ * لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا

^۱المواعظ العددیه، ص ۲۳۰.

^۲الدعوات، ۱۶۴/۴۵۲؛ بحار/۸۱/۲۰۸.

مَمْنُوعَةٍ * وَفُرْشٍ مَرْفُوعَةٍ^۱؛ نیست؛ این‌ها نعمت‌های ظاهری بهشت است».

پرسید: یابن رسول‌الله! پس نعمت واقعی بهشت چیست؟
امام فرمودند:

«می‌دانی بهترین پاداشی که خداوند در جنات النعیم به بهشتیان عطا می‌کند چیست؟!»

گفت: خیر.

فرمودند:

«بهترین پاداش، مجالست با ما آل محمد ﷺ است».

چه نعمتی برای یک مرد بالاتر از این است که، روز قیامت در بهشت، با امیرالمؤمنین ﷺ هم‌نشین باشد؟ چه نعمتی برای یک زن، بالاتر از این است که در بهشت، با زهرای مرضیه و زینب کبری علیهما السلام هم‌نشین باشد؟

اوصاف جهنم

خداوند متعال در قرآن عظیم‌الشان می‌فرماید:

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ * لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ^۲؛ «و قطعاً وعده‌گاه همه‌ی آنان دوزخ است. [دوزخی] که

^۱سوره واقعه، آیات ۳۴-۲۸: «در [زیر] درختان کنار بی‌خار و درخت‌های موز که میوه‌اش خوشه‌خوشه روی هم چیده است و سایه‌ای پایدار و آبی ریزان و میوه‌ای فراوان نه بریده و نه ممنوع، و هم‌خوابگانی بالابند».

^۲سوره حجر، آیات ۴۳ و ۴۴.

برای آن هفت در است و از هر دری، بخشی معین از آنان [وارد می شوند]».

خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود:

یا موسی! دوزخ را هفت طبقه آفریدیم. در هر طبقه، هفتاد هزار کوشک از آتش است و در هر کوشکی، هفتاد هزار خانه از آتش است. و درازی و پهنای هر تابوتی، هفت برابر دنیا می باشد و در هر تابوتی، هفتاد هزار عقرب و هفتاد هزار مار است و هر مار، به بزرگی کوه سینا.

ای موسی! بدان و آگاه باش که همه ی غافلان، بخیلان، زناکاران، رباخواران، شرابخواران، سخن چینان و دروغ گویان را در آن جمع گردانم و در آن خانه ها درآورم و برایشان مارها و کژدم ها مسلط گردانم که ایشان را بگزند تا بدانند کتاب هایی که خدای تعالی فرستاده، بر حق بوده و جمله ی پیغمبران بر حق بودند. یا موسی! می خواهی که باز هم وصف دوزخ را بگویم؟ موسی گفت: بلی پروردگارا.

جواب آمد که: یا موسی! بدان و آگاه باش که جهنم را هفت طبقه در زیر یکدیگر آفریدیم. چنان چه هفت آسمان و زمین را در کوچک ترین طبقه آن بیندازند، چنان باشد که انگشتی را در دریای محیط انداخته باشند.

بار دیگر خطاب آمد: ای موسی! اگر دستور دهم تا یک شخص از جهنم بیرون آید و در مشرق باشد، تمام اهل مغرب از گرمای آتش آن بمیرند.

ای موسی! بدان و آگاه باش که احوال و عقوبت اهل جهنم را از هزار، یکی با تو، بیان نکردم.

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

«در شب معراج، خدای متعال جهنم را بر من عرضه کرد. جمعی از ملائکه را با هیبت زیاد دیدم که هریک، گریزی از آتش در دست داشتند و اهل دوزخ را عذابی سخت می کردند. قومی را، لب‌هایشان را می بریدند و قومی را، پشت و پهلوی‌شان را داغ می کردند و بعضی را زنجیرها و غل‌های آتشین در گردن نهاده بودند»^۱.

همچنین از ایشان نقل است که فرمودند:

«از جبرئیل احوال جهنم را پرسیدم. در جواب من گفت: ای محمد! به آن خدایی که تو را به رسالت برای خلق فرستاده که اگر یک ذره گرمای آتش دوزخ بر زمین بیفتد هر چه در زمین است همه را بسوزاند و همه‌ی آب‌ها و غذاها را تلخ کند. و اگر جامه جهنمیان را در میان آسمان و زمین بیاویزند، اهل مشرق و مغرب، همه از بوی گند آن بمیرند»^۲.

اسباب جهنمی شدن

پس از بیان اسباب بهشتی شدن از منظر آیات قرآن، اینک به چند مورد از

^۱ سراج‌القلوب، ص ۱۲۵.

^۲ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۰ و ۳۵۰؛ چهل حدیث امام خمینی، ص ۱۲.

| شرح زیارت آل یاسین (۳) | ۲۴۰ |

اسباب دوزخی شدن نیز اشاره می‌کنیم. مانند:

۱- معصیت و گناه:

﴿إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾^۱؛ «[وظیفه‌ی من] تنها ابلاغی از خدا و [رساندن] پیام‌های اوست، و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند، قطعاً آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند».

۲- نفاق و کفر:

﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَن إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَفْعَدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾^۲؛ «و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت، شما هم مثل آنان خواهید بود. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد خواهد آورد».

۳- خشم خداوند:

﴿أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَن بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيُشَسَّ

^۱سوره جن، آیه ۲۳.

^۲سوره نساء، آیه ۱۴۰.

الْمَصِيرُ^۱؛ «آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی می کند چون کسی است که به خشمی از خدا دچار گردیده و جایگاهش جهنم است؟ و چه بد بازگشتگاهی است».

۴- منصرف کردن از راه خدا:

فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا^۲؛ «پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند و [برای آنان] دوزخ پرشراره بس است».

۵- تبعیت از شیطان:

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَّدْحُورًا لَّمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ^۳؛ «فرمود نکوهیده و رانده از آن [مقام] بیرون شو که قطعاً هر که از آنان، از تو پیروی کند، جهنم را از همه ی شما پر خواهم کرد».

۶- تکبر:

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ^۴؛ «پس

^۱سوره آل عمران، آیه ۱۶۲.

^۲سوره نساء، آیه ۵۵.

^۳سوره اعراف، آیه ۱۸.

^۴سوره نحل، آیه ۲۹.

از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقاً که چه بد است جایگاه متکبران».

۷- مسخره کردن ارزش‌ها:

﴿ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ مِمَّا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا﴾^۱؛ «این جهنم سزای آنان است؛ چرا که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به ریشخند گرفتند».

۸- ظلم و ستم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا﴾^۲؛ «کسانی که کفر ورزیدند و ستم کردند، خدا بر آن نیست که آنان را پیامرزد و به راهی هدایت کند».

۹- تکذیب آیات الهی:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ﴾^۳؛ «در حقیقت کسانی که آیات ما را دروغ شمردند و از [پذیرفتن] آن‌ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و در

^۱سوره کهف، آیه ۱۰۶.

^۲سوره نساء، آیه ۱۶۸.

^۳سوره اعراف، آیات ۴۰ و ۴۱.

بهشت در نمی آیند؛ مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدین سان بزهکاران را کیفر می دهیم. برای آنان از جهنم، بستری و از بالایشان پوشش هاست و این گونه بیدادگران را سزا می دهیم».

۱۰- کفر نعمت:

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ * جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ * وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ﴾^۱؛ «آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می شوند و چه بد قرارگاهی است! و برای خدا ماندهایی قرار دادند تا [مردم را] از راه او گمراه کنند. بگو: برخوردار شوید که قطعاً بازگشت شما به سوی آتش است».

۱۱- دنیا طلبی:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا﴾^۲؛ «هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است، به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم. آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می داریم».

^۱سوره ابراهیم، آیات ۳۰-۲۸.

^۲سوره اسراء، آیه ۱۸.

۱۲- ترک نماز:

﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ﴾^۱؛ «آنها در باغ‌های بهشتند، و سؤال می‌کنند... از مجرمان: چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت؟! می‌گویند: ما از نمازگزاران نبودیم، و اطعام مستمند نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل هم‌نشین و هم‌صدا بودیم، و همواره روز جزا را انکار می‌کردیم».^۲

و...

البته اسباب بسیار دیگری نیز در قرآن بیان شده که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

درب‌های جهنم

خداوند منان و حکیم، در قرآن عظیم‌الشان و در آیات متعددی^۳، اشاره به درب‌های جهنم می‌نماید، مانند:

﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ^۴؛ «و قطعاً وعده‌گاه همه‌ی آنان دوزخ است. [دوزخی] که

^۱سوره مدثر، آیات ۴۰-۴۶.

^۲برگرفته از معاد در قرآن، آیت‌الله جوادی آملی.

^۳سوره نحل، آیه ۲۹؛ سوره زمر، آیه ۷۱.

^۴سوره حجر، آیات ۴۳-۴۴.

برای آن هفت در است و از هر دری، بخشی معین از آنان [وارد می شوند]».

در تفسیر آیه‌ی شریفه‌ی فوق، روایتی از وجود مقدس امام محمدباقر علیه السلام نقل شده است که ایشان، این هفت درب را به هفت طبقه‌ی دوزخ تفسیر نموده و می‌فرمایند:

«حق تعالی جهنم را هفت طبقه آفریده و هر طبقه‌ی آن، نام ویژه‌ای دارد:

۱- **جحیم:** ﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ * وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ﴾^۱؛ «[آن] روز است که انسان آنچه را که در پی آن کوشیده است به یاد آورد و جهنم برای هر که ببیند، آشکار گردد».

اهل این طبقه، بر سنگی آتشین می‌ایستند و مغز سرشان چونان دیگ می‌جوشد.

۲- **لظى:** ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَلْظَىٰ * نَزَّاعَةٌ لِلشَّوَىٰ * تَدْعُو مَنْ أَذْبَرَ وَتَوَلَّىٰ * وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ﴾^۲؛ «اما هرگز چنین نیست (که با این‌ها بتوان نجات یافت، آری) شعله‌های سوزان آتش است، دست و پا و پوست سر را می‌کند و می‌برد! و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می‌زند، و (همچنین آن‌ها که) اموال را جمع و ذخیره کردند!».

^۱سوره نازعات، آیات ۳۵ و ۳۶.

^۲سوره معارج، آیات ۱۸-۱۵.

۳- سَقَرُ: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ * لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ * لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ * عَلَيْهَا تِسْعَةُ

عَشْرِ﴾^۱؛ «و تو نمی‌دانی «سقر» چیست؟ (آتشی است که) نه چیزی را باقی می‌گذارد و نه چیزی را رها می‌سازد. پوست تن را بکلی دگرگون می‌کند! نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده‌اند!».

۴- الحَطْمه: ﴿كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطْمَةِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ﴾^۲؛ «چنین نیست

که می‌پندارد؛ بزودی در «حُطْمه» [= آتشی خردکننده] پرتاب می‌شود! و تو چه می‌دانی «حُطْمه» چیست؟!».

آتش درهم‌کوبنده و خردکننده‌ای که افرادی که به آن وارد می‌شوند را مثل سرمه خرد می‌کند و دوباره به حالت اول بازگشته و مجدداً عذاب می‌شوند.

۵- هاویه: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَه * نَارٌ

حَامِيَةٌ﴾^۳؛ «و اما کسی که ترازوهایش سبک است، پناهگاهش «هاویه» [= دوزخ] است!) و تو چه می‌دانی «هاویه» چیست؟! آتشی است سوزان!».

آن‌گاه که در آتش سقوط نماید، گوید: ای مالک دوزخ! به فریاد ما برس. در این‌گاه، ظرفی از جنس مس گداخته پرا از آتش و چرک و کثافت که از پوست بدن‌هایشان انباشته شده، به آنان خواهند داد و چون بیاشامند، گوشت صورت‌هایشان از شدت حرارت، در آن خواهد ریخت. از این رو، خداوند

^۱سوره مدثر، آیات ۳۰-۲۷.

^۲سوره همزه، آیات ۴ و ۵.

^۳سوره قارعه، آیات ۱۱-۸.

فرمود:

﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّنَا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا﴾^۱؛ «بگو: «این حق است از سوی پروردگارتان! هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود)، و هر کس می‌خواهد کافر گردد!» ما برای ستمگران آتشی آماده کردیم که سراپرده‌اش آنان را از هر سو احاطه کرده است! و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنان می‌آورند که همچون فلز گداخته صورت‌ها را بریان می‌کند! چه بد نوشیدنی، و چه بد محل اجتماعی است!»

به هر حال، کسی که در این طبقه از دوزخ بیفتد، هفتاد سال به طول می‌انجامد تا به پایین‌ترین نقطه‌ی جهنم برسد و در این اثنا، هرچه پوست بدنش بسوزد، برای عذاب مجدد، پوست تازه می‌روید.

۶- السعیر: ﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^۲؛ «و می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!»

یعنی آتش فروزان؛ این طبقه دارای سیصد سراپرده‌ی آتشین و در هر یک، سیصد کاخ آتشین و در هریک، سیصد اتاق آتشین و در هریک از

^۱سوره کهف، آیه ۲۹.

^۲سوره ملک، آیه ۱۰.

اتاق‌ها، سیصد گونه عذاب غیرآتش هم‌چون مارهای آتشین، عقرب‌ها و غل و زنجیرهای آتشین وجود دارد. از این رو می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا﴾^۱؛ «ما برای کافران، زنجیرها و غل‌ها و شعله‌های سوزان آتش آماده کرده‌ایم!»

۷- جهنم: در این دوزخ، چاهی است به نام "فلق" که وقتی باز شود، جهنم شعله‌ور می‌گردد. در وسط جهنم، کوهی است به نام صعود از جنس مس گداخته و آتشین. در دامنه‌ی این کوه، بیابانی است از مس آب شده و اطراف این کوه جاری است و شدیدترین آتش را جهت عذاب دارا است.^۲

لطایف و اشارات جهنم

۱- عذاب‌های جسمی و حسّی دوزخیان

آن‌چه می‌توان از عذاب‌های جهنّمیان بیان کرد، جز آن‌چه خداوند در قرآن و حضرات معصومین علیهم‌السلام به واسطه‌ی روایات اشاره کرده‌اند، نمی‌تواند باشد و از آن‌جا که سابقاً و در بحث معاد جسمانی به گوشه‌ای از روایات عذاب جسمی جهنّمیان که توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیث معراج نقل شد پرداختیم، اینک فقط از آیات قرآن، اشاره‌ای به آن‌چه از ظاهر آیات برداشت می‌شود، می‌نماییم:

خدای متعال می‌فرماید:

^۱سوره انسان، آیه ۴.

^۲بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۹؛ نورالثقلین، ج ۳، ص ۱۷، ح ۶۰.

* «هرگاه پوست بدنشان بر اثر آتش بسوزد، پوست دیگری به آنها می‌پوشانیم تا عذاب را بچشند»^۱.

عده‌ای از مفسرین قائل به ترمیم و نو شدن همان پوست هستند.

* از روی عذاب، عذاب دیگری می‌کنیم^۲.

پس از خوردن زقوم، ماء حمیم می‌دهند و بعد از آن، آتش جهنم و بعد از آن، نیش مارها و عقرب‌های جهنم که در روایت، بزرگی مارها به قدر فیل و شتر و عقرب‌ها به قدر قاطر می‌باشد و بعد از آن، گرزهای آهنین و بعد از آن، فرو بردن در رودخانه‌ها و استخرهای در حال جوش که از مس گداخته هم داغ‌تر است.

* آتش جهنم چنان نعره می‌کشد که جهنمیان، صدای نعره را از دور می‌شنوند و جهنمیان را به رو در آتش دوزخ می‌افکنند^۳.

* عذاب از بالای سر و زیر پا بر آنها احاطه پیدا می‌کند^۴.

* جهنم را پر از انس و جن می‌کنیم^۵.

* اهل جهنم در حین عذاب، از شدت ناراحتی (و درد)، صدای خر

^۱سوره حج، آیات ۲۱-۲۲.

^۲سوره نحل، آیه ۸۸.

^۳سوره فرقان، آیه ۱۲.

^۴سوره عنکبوت، آیه ۵۵.

^۵سوره سجده، آیه ۱۳.

درمی آورند.^۱

* در جهنم جای نشستن نیست بلکه اهل جهنم بلند می شوند و سرپا می ایستند.^۲

* به دوزخ می گوییم: آیا پر شدی؟ و می گوید: آیا باز هم هست؟^۳ یعنی جای دوزخیان خیلی تنگ است و شاید بشود جهنم را به دیواری تشبیه نمود که به آن میخ بزنند که با وجود بزرگی دیوار، میخ به سختی در آن فرو می رود.

برخی از قسمت های جهنم مثل روغن، سفت و داغ است، مثل باتلاق پر از حرارت که ملائکه ی عذاب، جهنمیان را به داخل آن می ریزند و همه فرو می روند.

* (جهنمیان) در جهنم نه می میرند و نه زنده می شوند.^۴ گویا از شدت عذاب در حال اغماء و بیهوشی به سر می برند.

* چهره های (جهنمیان) را در آتش زیر و رو می کنند^۵ تا مثل مرغ بریان شود و از شدت عذاب، خواستار مرگ می شوند، اما:

* در آن جا دیگر، مرگی نیست تا بمیرند و راحت شوند و عذاب شان هم

^۱سوره هود، آیه ۱۰۶.

^۲سوره مریم، آیه ۶۸.

^۳سوره ق، آیه ۳۰.

^۴سوره طه، آیه ۷۴.

^۵سوره احزاب، آیه ۶۶.

کم نمی شود^۱.

۲- عذاب های روحی

دوری از رحمت خدا^۲، حسرت^۳، ذلت و خواری^۴، ملامت و سرزنش خدا و ملائکه^۵، شیطان تقصیر را به گردن خود دوزخیان می اندازد^۶، دشمنی اهل آتش با یکدیگر^۷، مسخره شدن جهنمیان توسط بهشتیان^۸.

۳- خصلت های جهنمی

همان گونه که می دانیم، برخی از خصلت ها و ویژگی ها است که موجبات ناراحتی و نارضایتی پروردگار عالم را فراهم کرده و حتی اعمال انسان را ضایع و نابود می کند. در حدیثی گهربار، امام صادق علیه السلام به شش مورد از این خصلت ها اشاره فرموده که سه تایی آن مربوط به مردان و سه مورد دیگر مربوط به زنان است. ایشان می فرمایند:

^۱ سوره فاطر، آیه ۳۶.

^۲ سوره جاثیه، آیه ۳۴.

^۳ سوره بقره، آیه ۱۶۷؛ سوره فرقان، آیه ۲۷.

^۴ سوره دخان، آیه ۴۹؛ سوره مؤمنون، آیه ۱۰۸.

^۵ سوره یس، آیات ۶۳-۵۹؛ سوره انعام، آیه ۱۳۰.

^۶ سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

^۷ سوره زخرف، آیه ۶۷.

^۸ سوره مطففین، آیه ۳۴.

«ثَلَاثٌ إِذَا كُنَّ فِي الرَّجُلِ فَلَا تَحْرَجُ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهُ فِي جَهَنَّمَ الْجَفَاءُ وَ الْجُبْنُ وَ الْبُخْلُ وَ ثَلَاثٌ إِذَا كُنَّ فِي الْمَرْأَةِ فَلَا تَحْرَجُ أَنْ تَقُولَ: إِنَّهَا فِي جَهَنَّمَ الْبَذَاءُ وَ الْخِيَلَاءُ وَ الْفَخْرُ^۱؛ سه خوی است که اگر در مرد باشد، باکی نیست که بگوینی او دوزخی است: خشونت و بزدلی و بخل. و سه ویژگی است که اگر در زنی باشد، باکی نیست که بگوینی او جهنمی است: بی‌حیایی، بزرگ‌منشی و فخرفروشی».

۴- جاودانگان در آتش

قرآن کریم، در آیات متعدد، گروه‌های ذکر شده در ذیل را مخلد (جاودان) در آتش می‌داند:

کافران^۲، مشرکان^۳، مرتدان^۴، منافقان^۵، تکذیب‌کنندگان آیات الهی^۶، دشمنان خدا و پیامبر ﷺ^۷، عاصیان و متمرّدان امر خدا و پیامبر ﷺ^۸، ظالمان و ستمگران^۹، اشقیاء^{۱۰}، مجرمان^{۱۱}، غوطه‌وران در خطا^۱، بدکاران^۲،

^۱الخصال: ۲۰۴/۱۵۹.

^۲سوره توبه، آیه ۶۸.

^۳سوره نحل، آیه ۲۹؛ سوره احزاب، آیات ۶۴-۶۵.

^۴سوره آل عمران، آیات ۸۸-۸۶.

^۵سوره توبه، آیه ۶۸؛ سوره مجادله، آیه ۱۷.

^۶سوره اعراف، آیه ۳۶.

^۷سوره توبه، آیه ۶۳.

^۸سوره جن، آیات ۲۳-۲۲.

^۹سوره یونس، آیه ۵۲.

^{۱۰}سوره هود، آیات ۱۰۷-۱۰۶.

^{۱۱}سوره زخرف، آیات ۷۵-۷۴.

قاتل مؤمن^۳، رباخواران^۴، روی گردانان از قرآن^۵، سبک اعمالان^۶.

«وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ:

شهادت می‌دهم که وعده و وعید به بهشت و جهنم
حق است».

وعده و وعید به بهشت و جهنم؛

«وَعْد» در لغت به معنای «عهده» بوده و در اصطلاح به معنای تعهد به انجام دادن کاری می‌باشد.
«وَعِيد» از «وَعْد» اخذ شده و خبری است که فقط در وعده‌ی شرّ و تهدید استعمال می‌شود.

تفاوت‌های «وَعْد» و «وَعِيد»

۱- «وَعْد» هم در وعده به خیر و نیکی به کار می‌رود و هم در وعده به شرّ و تهدید؛ لیکن «وَعِيد» فقط در تهدید و وعده‌ی شرّ استعمال می‌گردد.

^۱سوره بقره، آیه ۸۱.

^۲سوره فرقان، آیات ۶۸-۶۹.

^۳سوره نساء، آیه ۹۳.

^۴سوره بقره، آیه ۲۷۵.

^۵سوره سوره طه، آیات ۱۰۱-۱۰۰.

^۶سوره مؤمنون، آیات ۱۰۴-۱۰۳.

۲- تخلف از وعده اساساً قبیح است، چون مستلزم کذب از جانب ذات باری تعالی است. اما تخلف از وعید، قبیح نیست؛ بلکه در مواردی، نیکو هم هست. چرا که این تخلف از تهدید و شرّ، نوعی محبت و لطف از جانب ذات اقدس اله است.

۳- وعده از راه مرحمت و عنایت پروردگار بر بندگان است؛ چرا که هر اندازه هم که بنده دارای اعمال نیک باشد، باز نمی‌تواند شکرگزاری کوچک‌ترین نعمت از نعم الهی را به جا بیاورد. چنان‌که حبیب‌الله محمد مصطفی ﷺ فرمودند: «إِلَهِي مَا عَبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ».

اما وعید، از راه استحقاق بندگان به خاطر گناهانشان است و خداوند بیش از استحقاق، کسی را عذاب نمی‌کند.

اما در این‌جا موضوع بحث ما، «وعد» یعنی مجموعه بشارت‌های به خیر بوده و آیاتی را که خداوند به وسیله‌ی آن‌ها در قرآن، از بهشت و نعمت‌های آن خبر می‌دهد و مژده‌ی آن را به انسان‌های موفق می‌دهد، «وعد» می‌گویند.

وعده‌های مجازات، شرّ و عذاب را نیز در قرآن، «وعید» می‌نامند؛ مانند:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾؛ «منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند»

یا آیات دیگری که با این مضمون‌ها نسبت به مشرکان، کافران و اهل دوزخ، خداوند وعده‌ی به شرّ داده است.

امام عصر علیه السلام می‌فرمایند، هم وعد و هم وعید، هر دو حق هستند. هم آن بشارت‌های خیر و هم آن وعده‌های به شرّ و مجازات، همه حقّ و صحیح هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه، یکی از صفات متّقین را چنین می‌فرماید: «انسان‌های باتقوا، وقتی به آیات عذاب می‌رسند، گویا دارند عذاب را می‌بینند، اشک از چشمان‌شان جاری می‌شود و عذاب الهی را احساس می‌کنند و عذاب را تصوّر می‌کنند و هنگامی که به آیات رحمت و نعمت‌های الهی می‌رسند، انبساط و شور خاصی بر آن‌ها حاکم می‌شود»^۱.

برای روشن شدن بهتر مطلب، به چند آیه از قرآن اشاره می‌کنیم:

۱- «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»^۲؛ «خداوند، به آن‌ها که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است».

واژه‌ی «آمَنُوا» و «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» در بسیاری از آیات قرآن کریم آمده است و در خود، پیامی دارد و آن، این است که: ایمان به تنهایی فایده‌ای ندارد؛ بلکه ایمان و عمل با هم، یکدیگر را تکمیل می‌کنند^۳.

قرآن می‌فرماید: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، ایمان به تنهایی

^۱ نهج البلاغه، خطبه‌ی همام.

^۲ سوره مائده، آیه ۹.

^۳ اگر انسان نماز شب بخواند، ولی اهل انفاق و خیرات نباشد، فایده‌ای ندارد.

کافی نیست. نماز خواندن و مناجات از یک طرف، و خیرات کردن و کمک به خلق خدا، طرف دیگر آن است. اگر امکاناتی در اختیار انسان است و توان مالی دارد، باید در خدمت به جامعه کوتاهی نکند. اگر ایمان و عمل صالح با یکدیگر تلفیق بشوند، آن وقت عمل انسان صحیح بوده و برای وی سودبخش است.

خداوند در این آیه‌ی شریفه می‌فرماید، خداوند به کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، وعده می‌دهد؛ «لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ»، که هم مغفرت و هم پاداش بزرگ شامل حال‌شان شود.

این اجر عظیم چه مقدار است، فقط خدا می‌داند و بس. این مقام بسیار بالایی است که انسان بتواند مشمول مغفرت و لطف الهی قرار بگیرد و البته رسیدن به این جایگاه، دغدغه‌ی خاطری است که همه‌ی ما داشته و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم.

۲- ﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱؛ «و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد؛ و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنابراین، مرا سرزنش نکنید؛ خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من!

^۱سوره ابراهیم، آیه ۲۲.

من نسبت به شرک شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا هم ردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند!». این آیه، مربوط به زمانی است که جهنمیان، در جهنم اسکان داده می‌شوند. وقتی چشم‌شان به شیطان می‌افتد، فریادها بلند شده و او را لعنت می‌کنند و می‌گویند:

«تو ما را دوزخی و گرفتار کردی. اگر تو ما را وسوسه نمی‌کردی، ما جهنمی نمی‌شدیم».

در روایت آمده است که شیطان از پروردگار تقاضا می‌کند که به او اجازه دهد تا برای جهنمیان سخنرانی کند.

منبری از آتش برپا می‌کنند و شیطان بر فراز منبر آتشین بالا می‌رود و طی بیان مطلبی مفصل می‌گوید: خداوند برای هدایت شما انسان‌ها، یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر و بیش از یکصد کتاب آسمانی و دوازده امام و بزرگانی دیگر که آمدند و اهداف انبیاء را بیان کردند، فرستاد. من هم در طرف مقابل آنان قرار داشتم. شما سخن همه‌ی پیامبران را کنار گذاشته و به دنبال من آمدید. امام زمان‌تان را رها کردید و از من پیروی کردید. چرا مرا ملامت می‌کنید؟! خودتان را ملامت کنید.

این هم از آیاتی است که در آن، به وعده‌ی الهی اشاره شده است. شیطان یک وعده می‌دهد و خدا هم یک وعده؛ مسیر مشخص است. قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۱؛ «ما راه را به او نشان

دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس».

۳- ﴿وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲؛ «وعدده خداست

خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

شخصی به من گفت: من خواب حاج جمال عرفان^۳ را دیدم. در خواب

متوجه شدم که ایشان فوت کرده است. به ایشان گفتم: آقای عرفان! از برزخ

چه خبر؟!

گفت: فقط یک جمله به شما می‌گویم؛ هرچه پای منبرها شنیده بودم، به

آن‌ها رسیدم؛ ﴿لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ﴾^۴؛ «خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند».

در بحث نعمت‌ها و عذاب‌ها، هرچه به آن‌ها در قرآن و کلام

معصومین^۵ اشاره شده است، خلافتی در آن‌ها نیست و هیچ خلف وعده‌ای

از ناحیه‌ی خدا نخواهد بود؛

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۶؛ «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

وقتی کسی را نصیحت می‌کنی، می‌گویی: چه کسی از آن عالم آمده که

^۱سوره انسان، آیه ۳.

^۲سوره روم، آیه ۶.

^۳ایشان، یکی از بازاریان مشهور شیراز بود. وی شخص موفقی بود و در پنهان به فقرا و نیازمندان کمک زیادی می‌کرد. همه چیز فقط به مسجد آمدن نیست. باید به تناسب قدرت و توانی که دارید، عمل صالح نیز انجام دهید.

^۴سوره روم، آیه ۶.

^۵همان.

من دومین آن‌ها باشم؟! چه کسی از برزخ آمده که ما دومین آن باشیم؟! چه کسی می‌گوید عذاب قبر وجود دارد؟!

آری، گوش ما عذاب قبر را نمی‌شنود و چشم ما نمی‌تواند ببیند. ما اسرار را نمی‌بینیم؛ گوش شنوا و چشم بینا می‌خواهد تا ببینیم و بشنویم و بفهمیم چه می‌گذرد، هر گوش و چشمی، نمی‌تواند آن‌چه را که واقعیت است، ببیند.

۴- ﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾^۱؛ «خدا به مردان و زنان دو چهره و کافران آتش جهنم را وعده داده است. در آن جاودانه‌اند، آن [آتش] برای ایشان کافی است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است».

این آیه، از وعیدهای الهی در قرآن است. همان‌طور که سابقاً گذشت، چند گروه هستند که خداوند آنان را اهل جهنم می‌خواند. خدا نکند که کسی در این عناوین قرار گیرد. یکی از آن گروه‌ها، کافران هستند که اگر کسی کافر از دنیا رفت، جهنمش همیشگی و ابدی است.

۵- ﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^۲؛

«می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده‌ی خدای رحمان و پیامبران راست می‌گفتند».

این آیه نیز از آیات «وعید» بوده و حکایت از زمانی دارد که مردگان، پس از حیات دوباره، از قبرها بیرون می‌آیند. امام سجاده^{علیه السلام} می‌فرماید، یکی از

^۱سوره توبه، آیه ۶۸

^۲سوره یس، آیه ۵۲.

بحرانی‌ترین ساعات زندگی هر کس، لحظه‌ی نشر (زنده شدن دوباره) و بعث (بیرون آمدن از قبر) است.

وقتی که از قبرها بیرون آورده می‌شوند، می‌گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از قبر بیرون کشید (و به صحرای محشر آورد)؟

خودشان در پاسخ می‌گویند: ﴿هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾^۱؛ «این همان وعده‌ای است که خداوند داده بود و انبیاء راست گفتند».

۶- ﴿وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ...﴾^۲؛ «و بهشتیان، دوزخیان را آواز می‌دهند که ما آن‌چه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز] آن‌چه را پروردگارتان وعده کرده بود راست و درست یافتید؟ می‌گویند: آری».

خداوند در این آیه، از وعد و وعیدها سخن گفته و می‌فرماید، در روز قیامت، آن هنگام که بهشتیان و جهنمیان در جایگاه خویش مستقر می‌شوند، مکالمات و گفتگوهایی بین این دو گروه رخ می‌دهد.

مثلاً، فرض کنید، یک برادر در بهشت و برادر دیگر در دوزخ است، مثل هابیل در بهشت و قابیل در جهنم، یا زن در بهشت و شوهر در جهنم، مثل آسیه و فرعون، یا پدر در بهشت و پسر در جهنم، مثل حضرت نوح و کنعان و یا برعکس؛ وقتی که این‌ها در جایگاه‌شان مستقر شدند، با یکدیگر صحبت می‌کنند.

^۱سوره یس، آیه ۵۲.

^۲سوره اعراف، آیه ۴۴.

یکی از نعمت‌های الهی برای بهشتیان همین است که در بهشت، وعده‌ی الهی را می‌بینند که به حق‌شان رسیدند و برای دوزخیان، یکی از عذاب‌های مضاعف‌شان این است که وعید خدا را در حق خودشان می‌بینند؛ چرا که هم در آتش می‌سوزند و هم نعمت بهشتیان را مشاهده می‌کنند و عذاب‌شان، دوچندان می‌گردد.

امام زمان علیه السلام در این قسمت از زیارت آل یاسین می‌فرمایند:

«وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ؛ خدایا! هم وعده‌ها و هم وعیده‌های شما، هر دو حق است».

حکایت مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدتقی بهلول

مرحوم آقای بهلول برای بنده نقل کرده، می‌فرمودند:

«وقتی که به افغانستان آمدم، مدتی زندان بودم، سپس مرا به یکی از روستاهای افغانستان تبعید کردند.

روزی، کدخدای روستا آمد و گفت: دختری دارم که دارد می‌میرد و هیچ دارویی برای او مؤثر واقع نشده است. دختر را آوردند و من او را دیدم. این دختر بسیار افسرده و رنگ‌پریده بود و مغزش آشفته بود.

به کدخدا گفتم: من حاضرم دختر شما را به همسری بگیرم. خلاصه، ما این دختر مریض را که هیچ‌کس رغبت به ازدواج با او نداشت، به همسری گرفتیم و پس از ازدواج، خوب و سر حال شد. او دختر کدخدا و بسیار باایمان بود. برخی از زن‌های شیطان‌صفت، زیر گوش او زمزمه می‌کردند و می‌گویند: از این پیرمرد طلاق بگیر، تو حیف هستی و خواستگاران زیادی داری و...

اما او پاسخ دندان شکنی به آنها می داد و می گفت: آن روزی که هیچ کس به من راغب نبود و توجهی به من نداشت و همه دست از من شسته بودند، همین پیرمرد ایثار کرد و مرا به همسری قبول کرد.

بالأخره با آن خانم زندگی کردم تا زمانی که حکم انتقال من را از آن روستا به یک روستای دیگر صادر کردند.

پدر همسرم، که کدخدای محل بود، آمد و به دخترش گفت: من وقتی تو را به همسری این آقا درآوردم، با او شرط کردم که دخترم را از این روستا به جای دیگر نبرد و حق سکنی را ضمن عقد تأکید کردم. تو می توانی همراه او نیروی و شرعاً می توانی از او تبعیت کنی و اختیار با خودت است.

همسرم گفت: این مرد، شوهر من است و به هر کجا برود، همراهش می روم. در آن هنگام، همسرم در ماه آخر حاملگی به سر می برد.

من و همسرم با این وضع و حال، به سمت محل تبعید جدیدم، به راه افتادیم. در گردنه های بین راه، درد زایمان همسرم را گرفت. هیچ کس کمک من نبود و در آن بیابان، تنهای تنها بودم. خلاصه، همسر و فرزند درون شکمش هر دو مردند و من خیلی سختی کشیدم، و با زحمت زیادی، همسرم را در آن بیابان غسل داده و کفن کردم و به خاک سپردم.

به روستای دیگر رفتم و پس از گذشت چند شب، چهار خانم را در خواب دیدم. یکی از آنها را شناختم و سه تای دیگر را نشناختم. آن خانمی را که شناختم، عمه ی خودم بود، ولی آن سه خانم دیگر حجاب به سر نداشتند.

به عمه ام گفتم: عمه جان! چرا این ها حجاب را رعایت نمی کنند و سر برهنه جلوی من حاضر شده اند؟!

گفت: عمه جان! این ها محارم تو هستند؛ یکی از آنها عمه ی پدرت،

دیگری خاله‌ات و آخری، خاله‌ی مادرت است که هیچ‌کدام را تو ندیده بودی و در قبل از تولد تو، فوت کرده بودند.

عمه‌ام به من گفت: حاج محمدتقی! همسرت که در هنگام زایمان از دنیا رفت، همه‌ی اعمالش کامل است، فقط یک مشکل دارد که اکنون در عالم برزخ، معذب به عذاب است.

او زمانی که دختر بود، در جلساتی که با خانم‌ها داشتند، زیاد غیبت می‌کرد و اکنون گرفتار غیبت‌هایش می‌باشد.

گفتم: چکار کنم و چگونه کمکش کنم؟!

گفت: به هر نحوی که شده، به همان روستای زادگاهش برگرد و تمام اهالی محل را در مسجد جمع کن و از همه، برای او طلب مغفرت کن.

من با زحمت زیادی به همان روستا بازگشتم و اعلام کردم: مردم! همه به مسجد بیایید و همه‌ی اهالی روستا را در مسجد جمع کردم و گفتم: دختر کدخدا که همسر من بود، فوت کرده و دستش از دنیا کوتاه است. ای مردم! هر که این دختر را می‌شناسد، همین جا حلالش کند و از او بگذرد و یک طلب مغفرت عمومی برای او کردم و همه، برایش طلب مغفرت کردند و مجلس تمام شد.

همان شب، خواب دیدم که در باغستانی بسیار زیبا که «لا عینُ رأَتْ و لا أُذُنٌ سَمِعَتْ و لا خطر علی قلب بشر» قدم می‌زدم که ناگهان ساختمان مجلّی را وسط باغ دیدم. همسرم، همان دختر جوان اهل افغانستان، را مشاهده کردم که در یک لباس حریر، از پله‌های آن کاخ پایین آمد و به استقبال من شتافت و گفت: حاج آقا شیخ محمدتقی!

گفتم: بله.

گفت: «خدا جزای خیرت بدهد، خدا درجاتت را عالی کند، تا امروز صبح به خاطر غیبت‌هایم در عذاب بودم، در نتیجه‌ی آن طلب مغفرتی که برایم کردی، راحت شدم. من همه‌ی اعمالم درست بود، نمازهایم را خوانده بودم، حجابم درست بود، در امور واجبم کوتاهی نکرده بودم، فقط مشکلم، غیبت کردن بود، و این طلب مغفرتی که تو امروز برایم کردی، مشکل مرا حل کرد و در نتیجه‌ی آن طلب مغفرت، مرا به این باغ و کاخ آورده‌اند. منتظرت هستم تا تو نیز بیایی.»

سپس گفت، اوایل جنگ، خدمت امام رسیدم و به ایشان عرض کردم: آقا! به این آقای محسن رضایی، فرماندهی سپاه، امر کنید که اجازه بدهد تا من هر کجای جبهه که دوست دارم، بروم.

امام، با آقای رضایی تماس گرفتند و گفتند: اجازه بدهید، این آقای بهلول، هر کجای جبهه و خط که دوست دارد، برود.

من هم به خط مقدم می‌رفتم. دلم می‌خواست ترکشی به من اصابت کرده و کشته شوم تا زودتر به آن‌چه دیده بودم، برسم. گاه گلوله و خمپاره‌ای می‌آمد و به سنگر ما می‌خورد و همه‌ی هم‌سنگرها شهید می‌شدند، اما من زنده بیرون می‌آمدم.»

گوشه‌ای از عالم برزخ را به ایشان نشان داده بودند، می‌خواست به هر شکلی که شده، از این دنیا برود تا به آن نعمت‌ها برسد و از دنیا با تمام ظواهرش بیزار بود.

امام عصر علیه السلام می‌فرماید:

«وَالْوَعْدَ وَالْوَعْدَ بِهِمَا حَقٌّ؛ خدایا! هم وعده‌ها و هم وعیدهای شما،

هر دو حق است.»